

راهنمای نگارش مقالات

دوفصلنامه پژوهش‌های زبانی- ادبی قفقاز و کاسپین به چاپ مقالات مرتبط با زبان‌ها و گویش‌های کرانه کاسپین و منطقه قفقاز، و یا پژوهش‌های ادبی این گستره که صبغه زبان‌شناختی داشته باشند، اختصاص یافته‌است. هدف از تأسیس این مجله که به سه زبان فارسی، روسی و انگلیسی منتشر می‌شود آشنایی پژوهشگران و محافل دانشگاهی ایرانی با تحقیقات انجام‌شده در کشورهای پسا شوروی و بالعکس است؛ البته چاپ مقالاتی که به زبان فارسی نگاشته شده باشند در اولویت خواهد بود.

مقاله‌ای که به دفتر نشریه ارسال می‌شود باید دربرگیرنده نکات تازه، کلیدی و حاصل پژوهش مستقیم نویسنده یا نویسندگان باشد؛ به همین سبب، نشریه از چاپ مقالات مروری یا ترجمه‌ای معذور است. بدهمی است مقاله‌ای رسالی نباید پیش از این، در جایی چاپ و یا هم‌زمان برای مجله دیگری ارسال شده باشد. مقاله دریافتی، پیش از داوری با نرم‌افزار مشابحت‌یاب بررسی خواهد شد؛ در صورت محرز شدن سرقت علمی، مقاله مورد نظر رد می‌شود و هیئت تحریریه از پذیرش مقالات بعدی نویسنده یا نویسندگان مزبور اجتناب خواهد کرد. شایان ذکر است که دفتر مجله از چاپ مقالاتی که تعداد نویسندگان آنها بیش از دو نفر باشد، معذور است.

پذیرش نهایی و چاپ مقاله، منوط به تأیید شورای داوران و در صورت نیاز، اعمال نکات پیشنهادی داوران توسط نویسنده یا نویسندگان است. نتیجه نهایی داوری مقالات حداکثر چهار هفته پس از اعلام وصول به اطلاع نویسنده مسؤل (نخستین نام درج‌شده در صفحه مشخصات نویسندگان) خواهد رسید. بدهمی است هیئت تحریریه در رد، اصلاح و ویرایش مقالات دریافتی بر اساس ضوابط علمی و سیاست‌های نشریه آزاد است. مسئولیت صحت و سقم مطالب مندرج در مقاله، از نظر علمی و حقوقی بر عهده نویسنده مسؤل است.

نکات ضروری در نگارش مقاله

- نویسندگان باید از اصول دستور خط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیروی کنند. مطابقت املایی کلمات با فرهنگ املایی خط فارسی (مندرج در وبگاه فرهنگستان) ضروری است.

- مقاله باید در نرم‌افزار ورد (Word) با قلم Arabic Typesetting و اندازه ۱۶ برای فارسی، و قلم Brill و اندازه ۱۲ برای روسی و انگلیسی، حروف‌نگاری و به همراه فایل پی دی اف (pdf) در وبگاه نشریه (<http://caucas.cgie.org.ir>) بارگذاری شود. برای درج اشعار و داده‌های زبانی نیز ترجیحاً از جدول استفاده شود.
- مشخصات کامل نویسنده یا نویسندگان شامل نام و نام خانوادگی (فارسی و لاتین)، مرتبه علمی، نام دانشگاه یا مؤسسه، نشانی، کدپستی، شماره تماس و نشانی پست الکترونیکی در صفحه‌ای مجزا درج شود.
- مقاله باید دارای ۱۵۰-۲۰۰ کلمه چکیده به فارسی یا روسی (بسته به زبان مقاله) و ۳ تا ۵ کلمه کلیدواژه باشد. چکیده انگلیسی نیز برای تمامی مقالات ضروری است. هر یک از چکیده‌ها باید در صفحه‌ای جداگانه درج شود.
- حجم مقاله حداکثر ۷۰۰۰ کلمه باشد.
- نقل‌قول‌های کوتاه، داخل «گیومه» و نقل‌قول‌های بلند در پاراگرافی جداگانه و با اندازه ۱۵ آورده شود.
- صورت لاتین واژگان خارجی اعم از اسامی و اصطلاحات در اولین موضع در پاورقی درج شود. شماره پاورقی‌ها در هر صفحه مجزا و از عدد یک (۱) شروع شود.
- عنوان کتاب‌ها، نشریات، دانشنامه‌ها داخل متن به صورت مورب (ایرانیک/ایتالیک) و عنوان مقالات، اشعار، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها در داخل «گیومه» قرار گیرد.
- ارجاع به منابع به شیوه درون‌متنی و به این ترتیب باشد: (نام خانوادگی یا نام شهر نویسنده، تاریخ چاپ اثر: شماره جلد/ شماره صفحه یا صفحات). ارجاع به منابع لاتین به خط لاتین درج شود. اگر تعداد نویسندگان بیش از یک نفر باشد، نام خانوادگی آنها با خط مورب (/) از یکدیگر جدا می‌شود.
- اگر از دو اثر یک نویسنده با سال چاپ یکسان استفاده شده‌است، پس از تاریخ چاپ و درون پرانتز با درج شماره، آثار از هم متمایز شود.
- اطلاعات کتاب‌شناختی منابع فارسی و لاتین، جداگانه و به ترتیب حروف الفبا، در انتهای مقاله به صورت زیر درج شود:
 ۱. کتاب: نام خانوادگی، نام (سال نشر)، عنوان کتاب، به کوشش ... / ترجمه ...، محل نشر: ناشر. در منابع لاتین، نیازی به ذکر نام ناشر نیست، مگر در مواردی که شهر محل چاپ مشخص نباشد.
 ۲. مقاله (در مجلات): نام خانوادگی، نام (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان نشریه، ترجمه ...، دوره/ سال، شماره نشریه: شماره صفحات آغاز و انجام مقاله.
 ۳. مقاله (در مجموعه مقالات یا دانشنامه‌ها): نام خانوادگی، نام (سال نشر)، «عنوان مقاله»، شماره صفحات آغاز و انجام مقاله، عنوان مجموعه یا دانشنامه (شماره جلد)، به کوشش ... / ویرایش ...، محل نشر: ناشر.

به نام خدا

فهرست

| | | |
|----|------------------------------|--|
| ۷ | گارنیک آساطوریان | واژه‌های فراموش‌شده فارسی (۲): برعُندان، بیهن |
| ۱۳ | ویکتوریا آراکُوا | طالشان در ایران و جمهوری آذربایجان |
| ۴۱ | آرش اکبری مفاخر | دوبیتی‌های باباطاهر در عرفات العاشقین اوحدی بلیانی |
| ۷۵ | گارنیک آساطوریان | یادداشت‌های شاهنامه (۲): بر بیان |
| ۸۱ | اگنس کُرن (ترجمهٔ مریم رشنو) | ایزوگلوها و تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی |

مقالات روسی و انگلیسی

К вопросу о трансформации молоканских общин и их обращении в баптизм на рубеже XIX—XX веков (Тамбовская губерния и Закавказье) Елена Шуваева/Виктория Аракелова 1

Ossetica I: Заметки о некоторых словах осетинского языка

Ален А. Айрапетянц 27

On the Term *Abxāz* in Classical Persian Literature and Historiography

Amir Zeyghami 41

سخن رئیس دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

مجله پژوهش‌های زبانی- ادبی قفقاز و کاسپین از نتایج ارزشمند همکاری، میان مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و دانشگاه روسی- ارمنی (اسلاونی) کشور ارمنستان است. هدف از این همکاری، شناسایی اشتراکات فرهنگی میان ایران و قفقاز و ایجاد پیوندهای بیشتر در این حوزه است. اشتراکات تاریخی، زبانی و ادبی در این منطقه، ریشه‌ای بس کهن دارد؛ پژوهش در این حوزه‌ها نه تنها به نتایج درخشان علمی در زمینه‌های مزبور خواهد انجامید که سبب همبستگی بیشتر اقوام همسایه خواهد شد. فرهنگ به‌عنوان مجموعه دره‌تنبیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات و عادات می‌تواند زیرساخت اشتراکات جوامع و زمینه‌ای برای صلح و آشتی اقوام شود که نتیجه‌اش ثبات، آرامش، رشد اقتصادی و توسعه پایدار کشورها خواهد بود. امیدواریم چاپ و انتشار این مجله یکی از گام‌های مؤثر در جهت تحقق این اهداف باشد.

کاظم موسوی بجنوردی
رئیس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۶
(ص ۷-۱۱)

واژه‌های فراموش‌شده فارسی (۴): برغندان، بیهن

گازنیک آساطوریان*

چکیده

نگارنده در این مقاله به وجه اشتقاق دو واژه برغندان و بیهن پرداخته‌است. برغندان جشنی بوده که در اواخر ماه شعبان و پیش از فرارسیدن رمضان برگزار می‌شده‌است و به احتمال بسیار، این واژه ریشه ایرانی دارد. بیهن نیز به معنی «خارپشت بزرگ تیرانداز» است و هیچ هم‌ریشه‌ای در فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی نو ندارد.

کلیدواژه‌ها: برغندان/برغندان/برگندان، بیهن، ریشه‌شناسی، زبان فارسی

* استاد و رئیس انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی-ارمنی، ایروان

garnik.asatrian@rau.am | ORCID: 0000-0002-6171-7481

۱- برغندان

برغندان جشنی بوده که در ماه شعبان و به سبب فرارسیدن رمضان برگزار می‌شده است. این واژه همچنین به آخرین روز ماه شعبان و نیز به شرابی که در این ایام می‌نوشیده‌اند هم اطلاق شده است (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل مدخل؛ Steingass 1892: 176).

صورت‌های دیگر این لغت، از جمله پرگندان، برقندان و برقنداز نیز در فرهنگ‌های فارسی به چشم می‌خورند. این واژه در شعر یزاری قهستانی، شاعر خراسانی قرن هفتم نیز شواهدی دارد (نک. دهخدا ۱۳۷۷: ذیل مدخل):

رمضان می‌رسد اینک دهم شعبان است می‌بیارید و بنوشید که برغندان است

و نیز:

تو چه گویی در آخر شعبان زده یک هفته طبل برغندان

از شواهد فوق به‌وضوح پیداست که برغندان آیینی بوده که با شادی و موسیقی و باده‌گساری پیوند داشته است.

با وجود این شواهد، ماهیت دقیق و چگونگی برگزاری این جشن یا کارناوال به‌روشنی شناخته نیست. برخی پژوهشگران کوشیده‌اند که ریشه‌های برغندان را در سنت‌های ایران باستان جست‌وجو کنند، فرهنگ‌های فارسی نیز آن را با کلوخ‌اندازان یا سنگ‌اندازان (جشنی که پیش از ماه رمضان برگزار می‌شده و معنای تحت‌اللفظی آن «زمان پرتاب کلوخ یا سنگ» است) یکی دانسته‌اند (همان‌جا).

کلمه برغندان فارسی تاکنون از سوی پژوهشگران چندان مورد مذاقه قرار نگرفته است. هوبشمان (1897: 119) این واژه را دخیل از barekendan ارمنی کلاسیک می‌داند که از طریق ارمنی به زبان‌های دیگر نیز راه یافته است؛ از جمله در زبان اودی به صورت p'äräganda و به معنی «جشن پیش از روزه (Shrovetide)»، در ترکی به صورت‌های pengerdenk، pärgendänk، pärgündänk و در کردی کرمانجی به شکل bargandän و p'arkëndak، به معنی «روز جشن پیش از روزه بزرگ»

(Dankoff 1995: 26, N 2; Makas 1924: 109; Orbeli 2002: 137; Asatrian / Gevorgian)
 (1988: 156, 163).

باید توجه داشت که صورت‌های کردی، اودی و ترکی این واژه، همان‌طور که هوبشمان (1897: 119) گفته‌است، بی‌تردید وام‌واژه‌هایی از گویش‌های ارمنی (*bärgändan(k)*، *p'arkendak* و نظایر آنها) هستند. در ارمنی کلاسیک، واژه barekendan به معنی «ایام جشن و سرور پیش از دوره‌های گوناگون روزه‌داری» است (قس. ترکیب bun barekendan «ایام روزه بزرگ (Lent)» یا «یکشنبه پیش از آغاز روزه، کارناوال اصلی»). لغت ارمنی barekendan خود ترکیبی است از bari «نیک، خوب» و kendanut'iwn «زندگی»، و در مجموع به معنی «زندگی نیک» است (درباره این جشن در سنت ارمنی، نک. Manukean 1991: 73ff). در اینجا نکته مهم این است که شواهد این واژه در زبان‌های گوناگون بر یک آیین مسیحی دلالت دارد.

ولی برخندان فارسی بر خلاف نظر هوبشمان (ibid.) ارتباطی با barekendan ارمنی ندارد؛ این اصطلاح در ناحیه‌ای دور از ارمنستان، یعنی در شرق ایران (خراسان) ثبت شده و مدلول آن نیز آیینی با خاستگاه ایرانی است که در ماه شعبان برگزار می‌شده و با سنگ‌اندازی یا کلوخ‌اندازی که در بسیاری از مناطق جهان اسلام رواج داشته (نک. Wensinck 1997)، ارتباط داشته‌است. از این رو، بسیار دور از ذهن است که بگوییم نام یک جشن مسیحی، در قرون اولیه هزاره دوم میلادی به زبان فارسی راه یافته و به شرق ایران هم رسیده‌است، بی‌آنکه در دیگر مناطق نشانی از آن باقی مانده باشد.

بنابراین، این واژه باید ریشه‌ای بومی و ایرانی داشته باشد و از نظر ساخت نیز یادآور الگوهای رایج نام‌گذاری جشن‌ها در زبان فارسی است؛ مانند: آبسالان، آب‌ریزان، قوچ‌ول‌کنان (= کردی: barān-bardān؛ فارسی میانه کنیه‌ای: gušn hilišnih «زمان») رها کردن قوچ‌ها» (Asatrian 1998)، خروس‌کشان و غیره، که همگی با پسوند -ان ساخته شده‌اند.

احتمالاً معنای اولیّه *bary/kandān* «(جشن) انداختن کلوخ یا سنگ» بوده و مترادفی برای کلوخ‌اندازان/سنگ‌اندازان به شمار می‌آمده‌است. جزء نخست این ترکیب، احتمالاً از کلمه فارسی برد به معنی «سنگ» است و جزء دوم هم صفت فاعلی مضارع از *-kan- (kanān)* به معنی «انداختن، پرتاب کردن»؛ در نتیجه، صورت فرضی **bard-kanān* («سنگ‌اندازی») می‌توانسته‌است به سادگی به صورت‌های *برگندان* و *سپس برعندان/برقندان* تحوّل یابد، به‌ویژه تحت تأثیر فعل *کندن* در فارسی.

۲- بیهن

بیهن در لغت به معنای «خارپشت بزرگ تیرانداز» است (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل مدخل).

این واژه از فارسی میانه **vēhan* (> ایرانی باستان: **uaidana* «تیرانداز»، از ایرانی آغازین **uaid-* «انداختن، پرتاب کردن») گرفته شده و واج *-h-* در آن حاصل تبدیل *-δ-** است (قس. اوستایی *-vaēda-* «نیزه، ژوین»؛ سنسکریت *-vidh-/vyādh-* به معنای «زخمی کردن، سوراخ کردن»؛ در فارسی میانه کتابی: *ŠDYTWN-tn'|wstn'/vistan* «انداختن، پرتاب کردن»؛ ختنی: *bid-* «انداختن، پرتاب کردن؛ سوراخ کردن»؛ لری: *bāstān* «انداختن»؛ نک. . Hübschmann 1895: 198 f. و هیچ هم‌ریشه‌ای در فارسی نو یا دیگر زبان‌های ایرانی نو ندارد.

کتابنامه

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.

Asatrian, G. (1998), *Armenian xoygohit'iwn (Tracing Back on Old Animal-breeding Custom in Ancient Armenia)*, *Iran and the Caucasus*, vol. 2, pp. 63–65.

Dankoff, R. (1995), *Armenian Loan-Words in Turkish*, Wiesbaden.

Hübschmann, H. (1897), *Armenische Grammatik*, Leipzig.

- Makas, H. (1924), *Kurdische Texte im Kurmānġi-Dialekte aus der Gegend von Mardin*, Leningrad.
- Manukean, A. (1991), *Hay ekeghec'u tonerā*, Tehran.
- Orbeli, I. A. (2002), *Kurdsko-russkii slovar*, Erevan.
- Steingass, F. (1892), *Persian-English Dictionary*, London.
- Wensinck, A. J. (1997), "Sha'bān", *Encyclopaedia of Islam*, vol. IX, p. 154.
- Wikander, S. (1941), *Vayu: Texte und Untersuchungen zur indo-iranischen Religionsgeschichte*, Teil I, Uppsala–Leipzig.

Forgotten New Persian Words (4): *baryandān*, *bēhan*

Garnik Asatrian

Russian-Armenian University, Yerevan

Abstract

This article explores the origin of two New Persian words, *baryandān* and *bēhan*. *Baryandān* designates a festival celebrated during the final days of Ša'bān, immediately preceding Ramaḡan, and is most likely of Iranian origin. *Bēhan* refers to a "large, quill-bearing hedgehog" and lacks cognates in other New Iranian dialects.

Keywords: Iranian Etymology, *Baryandān*/*Barqandān*/*Barkandān*, *Bēhan*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۹
(ص ۱۳-۳۹)

طالشان در ایران و جمهوری آذربایجان*

ویکتوریا آراکلووا**

چکیده

قوم طالش بخشی از مردم بومی کرانه جنوب غربی دریای کاسپی هستند و عنصری جدایی‌ناپذیر از پیوستار قومی-زبانی-فرهنگی ایران به شمار می‌آیند. تقسیم این قوم به دو گروه طالش‌های شمالی و جنوبی، پیامد جنگ‌های ایران و روس در فاصله سال‌های ۱۸۰۴-۱۸۱۳ میلادی است. طالشان ساکن جمهوری آذربایجان، به سبب سیاست‌های ترکی‌سازی دولتی، از نظر زبانی و هویت قومی به سوی همگون شدن پیش می‌روند، در حالی که جمعیت طالش ساکن ایران، تا حد زیادی تداوم زبانی و فرهنگی خود را در چارچوب فرهنگ و تمدن ایرانی حفظ کرده‌است. نگارنده در این مقاله کوشیده‌است که از قلمرو قومی طالشان، توزیع گویشی و الگوهای دوزبانی و سه‌زبانی در میان این قوم تصویر روشنی عرضه کند و در ضمن نشان دهد که با وجود تجربیات تاریخی متفاوت، طالشان دو سوی ارس، درباره تعلق قومی-زبانی خویش حس مشترکی دارند که ریشه در حوزه فرهنگی ایران‌شهر دارد.

کلیدواژه‌ها: قوم طالش، اقوام ایرانی، جمهوری آذربایجان، سیاست ترکی‌سازی، زبان‌شناسی اجتماعی، تماس زبانی

* این مقاله بخشی از یک پژوهش گسترده درباره طالش‌ها و دیگر مردمان بومی منطقه قفقاز و کاسپی است که در چارچوب پروژه AG-6A07921 کمیته ملی علوم جمهوری ارمنستان انجام شده‌است.

** استاد انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی-ارمنی، ایروان / دانشگاه دولتی ایروان

درآمد

و او گفت که پناهنده‌ای از دروازه‌های کاسپی است،
نزدیک به دیار طالش، در ولایت گیلان.^۱

قوم طالش بخشی از مردم بومی کرانه جنوب غربی دریای کاسپی هستند که ریشه در چشم‌انداز قومی - محلی این منطقه دارند (دربارۀ خاستگاه این قوم، نک. Asatrian and Borjjan 2005: 43-51; نیز: Asatryan 2011: 6-9) و به همین سبب، عنصری جدایی‌ناپذیر از پیوستار قومی-زبانی-فرهنگی کشور ایران به شمار می‌آیند. تقسیم این قوم به دو گروه طالش‌های شمالی و جنوبی، پیامد جنگ‌های ایران و روس در فاصله سال‌های ۱۸۰۴-۱۸۱۳ میلادی است. از قرن نوزدهم به بعد این مردم نه تنها در دو فضای سیاسی گوناگون، بلکه در دو الگوی تمدنی کاملاً متفاوت به حیات اجتماعی خویش ادامه داده‌اند.

از سال ۱۸۱۳ طالش شمالی، تحت سلطه امپراطوری روسیه و سپس اتحاد جماهیر شوروی بود و از ۱۹۹۱ تاکنون ذیل کشوری به نام جمهوری آذربایجان با جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی کاملاً ترکی اداره می‌شود. باید توجه داشت که گرایش به سوی ترکیه تنها به سبب تحولات سیاسی منطقه در طول سه دهه گذشته پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به وجود نیامده، هرچند این جریانات در طول دوره مذکور شتاب تازه‌ای به خود گرفته‌است. به نظر می‌رسد که جهت‌گیری فوق‌الذکر پیامد شکست ایدئولوژیست‌های روس و سپس اتحاد جماهیر شوروی است؛ زیرا آنها نتوانستند از **عثمانی‌سازی** و تحریف خودآگاهی جمعیت ترک‌زبان قفقاز و کاسپی جلوگیری کنند و به سودای جدا کردن کامل این منطقه از ایران و به حداقل رساندن نفوذ این کشور کاملاً به عنصر ترک‌زبان تکیه کردند.^۲ گروه

^۱ این عبارات در نسخه‌ای ارمنی از رمانس اسکندر متعلق به قرن شانزدهم میلادی آمده و نام طالش به همین شکل در آن ضبط شده‌است:

Ew patmeac' nma, t'ē p'axstakan ē i Kaspiakan druns, merj yašxarhn T'ališ, i gawaṛn Gilanay (Simonyan 1989: 233).

^۲ ترکی‌سازی - به تعبیر سنت روسی اوایل قرن بیستم - و تحریف خودآگاهی مسلمانان ترک‌زبان کاسپی و تاتارهای ماورای قفقاز، هر چند بر روند روسی‌سازی آنها پیشی نگرفت، ولی به عنصری اساسی در خودآگاهی

نخواستۀ ترک‌زبان یا همان آذربایجانی‌ها که زمانی از حاشیۀ فرهنگی به مرکز سیاسی آورده شده بودند، با کاهش نفوذ روسیه/ شوروی به سوی ترکیه می‌رفتند و متعاقباً طلش‌های ایرانی‌زبان نیز به اقلیتی در یک کشور ترک‌زبان و ترکیه‌محور بدل شدند. این فرازونشیب‌های تاریخی و علی‌الخصوص روند همگون‌سازی اقوام، بر هویت قومی طلشان و جایگاه آنها در سلسله‌مراتب غیررسمی، تأثیری جدی نهاد. زیرا سلطۀ سیاسی ترک‌زبان‌ها موجب شد که ورود به مناصب سیاسی یا جایگاه حرفه‌ای و اجتماعی، مستلزم همگونی کامل یا نوعی تقلید در عرصۀ قومی - اجتماعی برای نشان دادن وفاداری به طبقۀ غالب یعنی آذربایجانی‌ها باشد.

ولی طلش جنوبی که پس از سال ۱۸۱۳ در ساختار سیاسی ایران باقی مانده بود، در توسعۀ سیاسی کشور در دورۀ قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی همواره سهم بوده‌است. تغییر در حاکمیت سیاسی در طول این سال‌ها بر هویت اصیل طلش‌ها تأثیر چندانی به جا نگذاشته‌است؛ زیرا تمامی این تحولات مطابق پارادایم یا الگویی ایرانی شکل گرفته؛ یعنی همان پارادایمی که قوم طلش در سراسر تاریخ خود به آن تعلق داشته‌است. البته برخی از شاخص‌های فرهنگی مرتبط با تغییر نظام سیاسی و مؤلفه‌های فرهنگی - اجتماعی برخاسته از روندهای شهری شدن و جهانی شدن و ارتباط آنها با سبک زندگی، شیوۀ رفتار و غیره باید در مطالعات قوم‌نگاری مورد توجه قرار گیرند.

به‌هرحال، باید توجه داشت که هویت قوم طلش در دو سوی ارس، در سرزمین‌هایی شکل گرفته که دستخوش تغییرات سیاسی عمیقی شده‌اند. بنابراین، مسئله‌ی شاخص‌های هویتی گوناگون، اتم از وحدت‌بخش و متمایزکننده برای پژوهشگری که درباره‌ی این قوم دوباره تحقیق می‌کند، مستلزم توجه ویژه است (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک. Arakelova 2022).

قلمرو قومی و سیاسی زبانی - اجتماعی

طالش‌ها در منتهی الیه جنوب غربی دریای کاسپی زندگی می‌کنند. طالش (یا طالشستان) - نامی که طالش‌ها به سرزمین خود می‌دهند - از شمال به دشت مغان در جمهوری آذربایجان می‌رسد و در یک نوار باریک در امتداد کرانه جنوبی کاسپی تا شهرک کپورچال، واقع در نزدیکی بندر انزلی در ایران امتداد می‌یابد. مساحت تقریبی منطقه طالش‌نشین جمهوری آذربایجان ۵۳۷۰ کیلومتر مربع و بخش طالش‌نشین ایران ۳۸۳۹۶ کیلومتر مربع است. از نظر عوارض طبیعی، سرزمین طالش به یک بخش کوهستانی بزرگ و یک منطقه ساحلی پست کوچک تقسیم می‌شود که مورد اخیر عمده‌تاً منطقه پست لنکران بین دریای کاسپی و کوه‌های طالش را در بر می‌گیرد.

بخش طالش‌نشین جمهوری آذربایجان یا اصطلاحاً طالش شمالی، به پنج واحد سیاسی و اداری تقسیم می‌شود که عبارتند از: **لنکران** (تالشی: Lankon)، **لریک** (Lik)، **ماسالی** (Masalon)، **یاردیملی** (Vargadiz)، **آستارا** (Ostoro). طالش‌ها به‌طور فشرده در آستارا، لنکران، لریک و در بخش‌های جنوب شرقی منطقه ماسالی زندگی می‌کنند؛ جمعیت ساکن در غرب منطقه لریک، یاردیملی و قسمت شمال غربی منطقه ماسالی و نیز روستاهای واقع در نوار مرزی، آمیخته‌ای از طالش و آذربایجانی هستند.

طالشان ایران نیز به‌طور فشرده در جنوب مرز ایران و آذربایجان، در چهار شهرستان استان گیلان یعنی **آستارا**، **طالش**، **رضوان‌شهر** و **ماسال** زندگی می‌کنند. طالش‌های شهرستان آستارا عمده‌تاً جمعیت روستایی را تشکیل می‌دهند؛ اکثریت ساکنان آبادی‌هایی مانند وینه‌بین، سیچ، لوندویل، ویرمونی و چلونند طالش هستند. تعداد قابل توجهی از طالشان نیز در فومن، صومعه‌سرا، خلخال، شفت، نمین و همچنین در برخی از روستاهای نزدیک اردبیل زندگی می‌کنند.

تا اواسط قرن بیستم میلادی، **طالش**، شهرستانی علی‌حده در استان گیلان محسوب می‌شد که شامل پنج بلوک بود: **گرگان‌رود**، **اسالم**، **تالش‌دولاب**، **شاندرمن** و **ماسال**. شهرستان مزبور **خمسۀ تالش** یا **بلوک پنجگانه تالش** نامیده می‌شد که مرکز آن شهر **شفاورد** بود. اما

بعدها - به سبب قرار داشتن در حاشیه جنوب شرقی ساحل دریای کاسپی - مرکز آن به بازار **گرگانرود** تغییر کرد. از دیگر مراکز تجاری منطقه در آن زمان می توان به بازار خویق، لیسار و اسالم اشاره کرد. در سال ۱۹۴۷م واحدهای سیاسی - اداری مناطق طلشان نشین ایران دستخوش تغییراتی شد. در ۱۹۵۶ منطقه طلشان دارای چهار بخش **گرگانرود**، **طلشان دولاب**، **شاندرمن** و **ماسال** بود با مرکزیت **هشتپر** بود که بعداً به **طلشان** تغییر نام داد (Asatryan 2011: 32-33).

منطقه اصلی شکل گیری و گسترش زبان طلشی، نوار نسبتاً باریکی است که در امتداد بخش جنوب غربی دریای کاسپی قرار دارد. زبان طلشی با وجود تأثیرپذیری از فارسی و گویش های محلی ترکی، تمام ویژگی های اصلی خود را حفظ کرده و یکی از قدیم ترین زبان های ایرانی به شمار می آید. تفاوت بین سه گویش اصلی این زبان یعنی **جنوبی** و **مرکزی** (در ایران) و **شمالی** (در جمهوری آذربایجان) به این دلیل که طلشانها همواره به طور تنگاتنگ در یک قلمرو زندگی کرده اند، ناچیز است.^۱

مؤلفه های اجتماعی - زبانی در قلمرو پراکندگی زبان طلشی، چه در جمهوری آذربایجان؛ از جلیل آباد (Khamosharu) در شمال تا آستارا در مرز با ایران، و چه در ایران؛ از آستارا در شمال تا فومن در جنوب، متفاوت است.

تقریباً کل جمعیت طلشان در جمهوری آذربایجان یا دوزبانه هستند و به طور برابر به زبان های طلشی و آذربایجانی (به اصطلاح خود آنها *Turki*) صحبت می کنند و یا سه زبانه هستند و زبان روسی را نیز به خوبی می دانند. با این حال، بسته به منطقه، این دوزبانگی صورت های متفاوتی دارد؛ از جلیل آباد تا نفت چاله، زبان آذربایجانی غالب است و طلشی

^۱ نک. Bazin 1979; Bazin 1981: درباره گویش های محلی طلشی در جمهوری آذربایجان، نک.

Миллер 1953; Пирейко 1976; Пирейко 1991: 91-175; Amiryan 2005;

برای آگاهی درباره گویش های محلی طلشی در ایران، نک.

Lazard 1978: 251-268; Bazin 1981: 111-124, 269-277; Lecoq 1989: 296-312; Hajatpur 2004.

بیشتر در میان نسل قدیم صحبت می‌شود، در حالی که در مناطق یاردیمیلی، لریک و ماسالی طالبی زبان اول است. کودکان طالبی در زمان تحصیل در مدرسه به زبان آذربایجانی نیز تسلط پیدا می‌کنند. شایان ذکر است که در جنوب یعنی در آستارا، تعادل بین این دو زبان حفظ شده است.

با این حال، وضعیت در طالبی شمالی در قرن نوزدهم و حتی نیمه اول قرن بیستم متفاوت بوده است. میلر در سفر خود به مناطق طالبی نشین خاطر نشان می‌کند که زنان، به ویژه در مناطق جنگلی و کوهستانی دور افتاده، ترکی نمی‌دانند (7: 1926: Миллер). این بدان معناست که زبان خانواده، به ویژه زبان نیمی از جمعیت یعنی از زنان، منحصراً طالبی بوده است؛ بنابراین هنگام بحث درباره آن زمان ما باید با احتیاط درباره دوزبانگی صحبت کنیم.

بیشتر طالبان ایران سه‌زبانه هستند؛ یعنی علاوه بر زبان مادری خود، به زبان رسمی ایران، فارسی نیز تسلط دارند و اغلب به گیلکی نیز تکلم می‌کنند. گروه کوچکی از طالبی‌های ساکن آستارا و مناطق هم‌مرز با جمهوری آذربایجان گویش ترکی محلی را نیز می‌دانند. برای مثال، می‌توان گفت در جنوب آستارا، یعنی در نمین و پارس‌آباد سه‌زبانه بودن (طالبی - فارسی - ترکی) کاملاً مشهود است. البته در برخی از مناطق مذکور، مثلاً در نمین، طالبی فقط در میان نسل قدیم کاربرد دارد. در مناطق جنوبی‌تر، تا فومن، طالبی در پیوستار سه‌زبانه طالبی - گیلکی - فارسی دست بالا را دارد.^۱

جمعیت و آمار: درباره جمعیت طالبان چه در جمهوری آذربایجان و چه در ایران اطلاعات روشن و قابل استنادی وجود ندارد. فقدان داده‌ها در آذربایجان حاصل تحریف عمده‌ی نتایج

^۱ در مقاله حاضر، در کنار اطلاعات مبسوطی که درباره زبان طالبی و وضعیت اجتماعی - زبانی آن در مقاله گارنیک آساطوریان و حبیب برجیان (2005: 52-62) و نیز کلیفتون و همکاران (2005) عرضه شده است، از جدیدترین داده‌هایی (۲۰۱۷-۲۰۲۳) که گروهی از پژوهشگران انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی - ارمنی (ایروان) در طی سفرهای متعدد به شمال ایران و انجام تحقیقات میدانی فراهم آورده‌اند، استفاده کرده‌ایم؛ راقم این سطور نیز در این سفرها و انجام تحقیقات مزبور مساهمت داشته است.

سرشماری است؛ در حالی که در ایران، نبود داده‌ها به این دلیل است که در سرشماری نفوس بیشتر به تنوع مذهبی کشور توجه می‌شود.^۱

خطاهای آماری در سرشماری‌های جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی، در پی شکل‌گیری گروهی به نام **آذربایجانی‌ها**^۲ پدید آمد؛ جمعیتی که از طریق جذب و ادغام جمعیت‌های بومی مسلمان شیعه در منطقه - در وهله نخست تات‌ها و سپس طالب‌ها - ساخته شد. این روند هم‌زمان با ترکی‌سازی زبانی جمعیت پیش می‌رفت؛ به گونه‌ای که حتی برخی اقوام ایرانی و قفقازی که هویت قومی غیرترکی خود را به وضوح حفظ کرده بودند، تدریجاً به سمت ترک‌زبان بودن سوق داده شدند. جایگاه گویش محلی ترکی که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، عمدتاً زبان میانجی بازار محسوب می‌شد، در جمهوری نوحاسته آذربایجان با انگا بر زبان طبقه غالب و قشر نخبه جامعه تثبیت شد. از سرشماری ۱۹۳۹ - یعنی نخستین سرشماری‌ای که در آن گروهی به نام **آذربایجانی‌ها** پدید آمد - به بعد، چه در دوره شوروی و چه پس از آن، یعنی در جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی و جمهوری آذربایجان پسا شوروی، تعداد افراد این گروه نوظهور به‌طور مستمر افزایش یافت: از ۵۸ درصد در سال ۱۹۳۹ به ۸۳ درصد در سال ۱۹۸۹، یعنی در آخرین سرشماری دوره شوروی. این روند در جمهوری آذربایجان نیز ادامه یافت و به رقم‌های ۹۱ و ۹۲ درصد در سرشماری‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۹ رسید (برای آگاهی بیشتر در این باره و اطلاع از داده‌های آمارهای رسمی، نک. *Марджанян 2011*). مخلص کلام این‌که داده‌های مربوط به تمامی

^۱ در سرشماری‌های رسمی، تنها جمعیت گروه‌های دینی - مذهبی شناخته‌شده، مانند مسلمانان (شیعه و سنی)، مسیحیان، یهودیان و زردشتیان ذکر می‌شود. برای آگاهی درباره مؤلفه‌های دیگر (مانند جمعیت کشور بر اساس شهرها و استان‌ها) که بر اساس آنها بتوان نقشه قومی - زبانی ایران را بازسازی کرد، نک.

Iran Sara Portal Census 2016, Census 2016 | Iran Data Portal (syr.edu) (accessed 01.03.2024).

برای مثال، برای آگاهی درباره جمعیت ترک‌زبان‌های ایران، نک. *Arakelova 2015*.

^۲ در سرشماری نفوس اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۶، هنوز مفهومی به نام **آذربایجانی** مطرح نشده بود، در حالی که در همین سرشماری، برای مثال، گرجی‌ها را از آجاری‌ها، منگول‌ها، لازها، سیوان‌ها و انجازی‌های جدا کرده و همیش‌ها را بخشی از ارامنه به شمار آورده‌اند.

گروه‌های قومی و قومی-مذهبی ساکن جمهوری آذربایجان شوروی دستخوش دگرگونی‌های معناداری شده بود: برخی از آنها مانند تات‌ها، آس‌ها، آشوری‌ها، جک‌ها، کولی‌ها و لک‌ها، برای مدتی طولانی از آمار رسمی حذف شدند، و تعداد برخی گروه‌های قومی دیگر از جمله طالب‌ها، کردها، خینالوک‌ها، ارمنی‌ها، روس‌ها و یهودیان به شدت تحریف می‌شد.

تغییرات چشمگیر در داده‌های مربوط به طالبان به وضوح نشان‌دهنده دستکاری سرشماری‌هاست؛ شمار طالبان که در سرشماری ۱۹۳۷ از ۷۷ هزار و سیصد نفر در سرشماری ۱۹۲۶ به ۹۹ هزار و دویست افزایش یافته بود، در سرشماری سراسری اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۹ به ۸۷ هزار و پانصد نفر کاهش پیدا کرد و در سرشماری ۱۹۵۹ به ۸۵ نفر (صرفاً هشتاد و پنج نفر - تأکید از نویسنده) رسید. در سرشماری نفوس اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۹، کلاً هیچ اشاره‌ای به طالبان نشده‌است. سرانجام در سرشماری ۱۹۸۹ بار دیگر از این قوم نامی به میان آمد؛ این بار با جمعیتی برابر با ۲۱ هزار نفر و دویست نفر.

در سرشماری‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۹ میلادی قوم آذربایجانی به ترتیب ۹۰،۵۹ درصد و ۹۱،۶ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، در حالی که شمار طالبان به ترتیب ۷۵،۸۴۱ نفر (۱ درصد جمعیت) و ۱۱۲ هزار نفر (۱،۳ درصد جمعیت) گزارش شده‌است؛ رقمی که تنها اندکی بیش از میزان ثبت‌شده در سال ۱۹۳۷ است و قطعاً نمی‌تواند بازتاب‌دهنده شمار واقعی این گروه قومی باشد.

در حالی که بنا بر محافظه‌کارانه‌ترین برآوردها، شمار طالبان جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۶ حدود هشتصد هزار تا یک میلیون نفر بوده است (Grimes 2002). با در نظر گرفتن میانگین داده‌های رسمی مربوط به نرخ رشد سالانه جمعیت آذربایجان در سال ۲۰۱۱، می‌توان نتیجه گرفت که تعداد طالبان ساکن این جمهوری در آن سال، بیش از یک میلیون نفر

بوده است؛ یعنی حدود ۱۲,۴ درصد از جمعیت کل کشور، رقی که تقریباً ۱۰ برابر بیش از آمارهای رسمی است.^۱

حال اگر شاخص‌های بنیادی و عینی‌ای همچون نرخ بالای زاد و ولد در میان طلشان، پویایی فزاینده رشد جمعیت - که در آن زمان هنوز دستخوش تغییری اساسی نشده بود - و نیز نبود مهاجرت‌های قابل‌توجه پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را مد نظر قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که رقم فوق‌غیرواقع‌بینانه نیست. بنابراین، اگر تأثیر این مؤلفه‌ها را بر رقم ۸۸,۴۴۹ نفر طالشی (ساکن در ۱۶۱ روستای طلشان‌نشین) در اواخر قرن نوزدهم - بر اساس سرشماری نفوس روسیه (سالنامه آماری - اداری رسمی امپراطوری روسیه، ۱۸۹۴) - اعمال کنیم، متوجه خواهیم شد که با گذشت یک قرن، این رقم باید چندین برابر افزایش یابد (درباره داده‌های مذکور و تحلیل آنها، نک. Arakelova 2022).

شمار تقریبی طلشان ایران را، مانند دیگر گروه‌های قومی می‌توان با اتکا به داده‌های جمعیتی استان‌ها و ترکیب قومی آن‌ها برآورد کرد؛ بنا بر گزارش اداره کل امور اقتصادی و دارایی استان گیلان، در سال ۱۹۹۷ شمار طلشان ساکن در هفت شهر و ۵۷۶ روستای این استان ۳۲۵ هزار و ۳۴۰ نفر بوده است. حال، با احتساب جمعیت طلشان ساکن استان اردبیل و نیز رشد جمعیت، تعداد کنونی طلشان ایران حدود ۷۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود (برای آگاهی بیشتر، نک. رهنمایی ۱۳۸۰).

بنابراین، ما با یک گروه قومی بومی و نسبتاً بزرگ در منطقه ایران و قفقاز روبه‌رو هستیم؛ و با وجود اینکه شمار دقیق طلشان مشخص نیست، با اطمینان می‌توان آنها را پس از اقوام

^۱ برخی از کارشناسان برآوردی حتی بالاتر از شمار کنونی طلشان در جمهوری آذربایجان ارائه کرده‌اند و با در نظر گرفتن گذار به زبان ترکی در شهرها، جمعیت طلشان را تا حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد از کل جمعیت جمهوری آذربایجان دانسته‌اند (نک. Абосзода 2015). درباره نتایج پژوهش‌هایی که در اواخر دهه ۱۹۹۰ توسط پژوهشگران غربی انجام شده است، نک. به‌عنوان نمونه: Clifton et al. 2005: 10-13. پژوهش اخیر با به دست دادن تصویری کلی از جمعیت طلشان در جمهوری آذربایجان، برآوردهایی تقریبی از شمار آنها در مناطق مختلف این کشور عرضه می‌کند.

اسم‌ورسم دار (titular peoples) سه دولت قفقاز جنوبی، از نظر جمعیتی در جایگاه بعدی قرار داد و در عین حال، بزرگ‌ترین گروه قومی فاقد دولت در این منطقه به‌شمار آورد.

تنوع دینی: تشیع، تسنن و باورهای عامیانه

با وجود آن‌که مذهب رسمی ایران و جمهوری آذربایجان تشیع است، در میان طالبان نوعی تنوع دینی مشاهده می‌شود. در جمهوری آذربایجان، اکثریت طالبان شیعه‌مذهب‌اند، ولی نواحی کوهستانی نزدیک به مرز ایران ۲۵ روستای طالبان‌نشین سنی‌مذهب وجود دارد. در ایران، برعکس، بیشتر طالبان سنی‌مذهب و پیرو طریقت نقشبندی هستند. طالبان شیعه ایران تنها در مناطق شاندرمن و ماسال سکونت دارند. از نظر تاریخی، در سرزمین‌های طالبان‌نشین فوق‌الذکر، تشیع زیدی و تا حدی برخی گرایش‌های شیعی نامتعارف و بدعت‌آمیز رواج داشته‌است.

با این حال، آگاهی مذهبی در میان طالبان ویژگی‌هایی دارد که بسیار فراتر از وابستگی صوری این قوم به یکی از شاخه‌های اسلام است و ریشه در قلمرو قومی آنها دارد.

به‌طور کلی، بخش ایرانی منطقه پیشاکاسپی (به‌ویژه کرانه جنوب‌غربی دریای کاسپی) دارای ویژگی‌های دینی منحصر به فردی است که هم در جریان‌های دینی رایج در میان طالبان و هم در باورهای عامیانه آنان به‌روشنی نمود یافته‌است. این تمایز آشکار، محصول دو عامل مهم است: عامل نخست، وجود یک حوزه کهن تماس‌های فرهنگی در ناحیه پیشاکاسپی است که در دوره‌های مختلف نیز دچار تغییر و تحول بیشتر شده‌است (برای نمونه، با رواج مسیحیت در قفقاز جنوبی و شمالی، یا بعدها با گسترش اسلام). عامل دوم، وجود نوعی **قلمرو حفاظت‌شده طبیعی** است که در میان دریای کاسپی، جنگل‌های نفوذناپذیر و رشته‌کوه‌های البرز محصور بوده و نفوذ و استقرار جریان‌ها و گرایش‌های فکری خارجی را به این منطقه دشوار می‌ساخته‌است. تداوم و استمرار بسیاری از ویژگی‌های کهن و دیرپا در سطوح مختلف

فرهنگی و اجتماعی را باید در همین عامل اخیر سراغ کرد.^۱ درباره ویژگی‌های برجسته این قوم مانند ذهنیت محافظه‌کارانه و سرسختی در پابندی به سنت‌های نیاکان، در تواریخ قرون اولیه اسلامی نیز اشارات فراوان رفته‌است (Иностранцев 1909: 110-135).

مطالب فوق‌الذکر به‌طور کامل درباره طلشان - به‌ویژه طلشان ایران - مصداق دارد؛ زیرا جهان‌بینی دینی آنان نمونه‌ای روشن از تلفیق باورهای دینی (syncretism) است که عناصر پیشاسلامی به‌خوبی در آن حفظ شده‌است.^۲ در باورهای عامیانه طلشان، عناصر اسلامی مانند معصومین، پیامبران و شخصیت‌های قرآنی در کنار شخصیت‌هایی با خاستگاه پیشاسلامی، به‌طور هم‌زمان حضور دارند و با یکدیگر تلفیق شده‌اند.

مانند هر قوم دیگری که اقتصاد آنها طی قرون متادای عمدتاً بر دامداری استوار بوده‌است، مهم‌ترین شخصیت‌ها در باورهای عامیانه طلشان نیز، حامیان دامداری و زندگی شبانی هستند. این شخصیت‌ها، یا به‌صورت دیو (موجودات اهریمنی) و یا در قالب ایزدانی اهریمنی شکل و دوچهره (ambivalent) که هم‌زمان مجموعه‌ای از عناصر خیر و شر را در خود جمع دارند، جلوه‌گر شده‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به **سیاه‌گالش** («چوپان سیاه») اشاره کرد که مالک و نگهبان اصلی دامها به‌شمار می‌آید.

بر پایه سنت، سیاه‌گالش به‌صورت نامرئی گله‌های در حال چرا را همراهی می‌کند، گاوهایی را که از گله جدا شده‌اند به خانه بازمی‌گرداند، و دام‌های چموش و سرکش را با وارد کردن زخمی سطحی، بستن پاها با طناب، نزدیک شدن مخفیانه به دامها و ترساندن آنها -

^۱ به‌عنوان مثال، برای آگاهی درباره برخی عناصر پیش‌آریایی در هیدروتوپوئی منطقه، نک. Asatrian 2023 . Lenkaran؛ درباره ردپای لایه‌های زیرین فرهنگ‌های بومی در آیین‌های دوره اسلامی این منطقه، نک. Arakelova / Omid 2006.

^۲ تحقیق مستقلی و جامعی در این زمینه وجود ندارد، به‌جز فصل مربوط به مذهب طلشان در Asatrian 2011. درباره برخی از جنبه‌های قوم‌شناختی و مذهبی طلشان، نک. عبدلی ۱۳۶۹؛ هو ۱۳۷۸؛ نیز:

Дорн 1864; Зейдлиц 1870; Байрамалибеков 1893; Байрамалибеков 1894; Байрамалибеков 1899; Марр 1922; Миллер 1925; Чурсин 1926; Измайлова 1964; Керимов 1977; Асатрян 1998; Asatrian 2002; Асатрян 2007; Arakelova 2003; Asatrian and Borjjan 2005, Абилов и Мирзализаде 2011.

به گونه‌ای که گاه حیوان به زمین می‌افتد - و حتی در مورد حیوانات سرکش، با فرور بردن شاخ‌هایشان در زمین به صورت وارونه، آرام و یا تنبیه می‌کند. تنها صاحب دام می‌تواند حیوان را از مجازات سیاه‌گالش برهاند. پیش از بستن حیوان سرکش، صاحب دام باید دست خود را بر سر گاو بکشد و نام خدا (الله) را بر زبان آورد و با کارد دایره‌ای پیرامون آن ترسیم کند. اگر پاهای حیوان با طناب بسته شده باشد، صاحب دام باید پیش از بریدن آن، آیینی جادویی به‌جا آورد: دایره‌ای ترسیم کند، بر سر گاو آب بریزد، صورتش را با دستمالی بپوشاند و سپس دعایی اسلامی بخواند.

همین آیین‌های مربوط به محافظت از حیوان در برابر مجازات سیاه‌گالش به روشنی بیانگر ماهیت نیمه‌اهریمنی ایزدی پیشااسلامی است که در گذشته نقش حامی داشته‌است. در اینجا عناصر جادوگری عامیانه - مانند معنای عرفانی دایره یا به‌کارگیری ابزار فلزی تیز به‌عنوان وسیله‌ای برای دفع شرّ و بلا (apotropaic) از مجموعهٔ ابزار متعارف (materia magica) برای این کار - با ذکر نام الله و خواندن دعاهای اسلامی درهم می‌آمیزد.

سیاه‌گالش، دامداران و چوپانان دلسوز را با دادن طنابی جادویی و سیاه که موجب خوش‌بینی، فرونی دام و افزایش تولید شیر می‌شود، تشویق می‌کند. هدیهٔ دیگر سیاه‌گالش تخم‌مرغی جادویی یا تگه‌ای گوشت است که به ترتیب باید در کیسهٔ برنج و دیگ شام گذاشته شوند تا ذخایر غذایی خانه هرگز پایان نپذیرد. باین حال، کسی که چنین هدیه‌ای را دریافت می‌کند نباید این راز را فاش کند؛ در غیر این صورت، اثر معجزه‌آسای آن از میان می‌رود.

برای خشنودی سیاه‌گالش، صاحب دام باید با دام‌ها مخصوصاً دام‌های آبستن و جوان، با ملاحظت رفتار کند و آغل را کاملاً پاکیزه نگه دارد. همچنین، در شب نباید محصولات لبنی را از خانه خارج کند یا بفروشد، بنا بر برخی روایت‌ها، حتی استفاده از این محصولات نیز تا پیش از سپیده‌دم جایز نیست.

در افسانه‌ها، سیاه‌گالش به شکلی چوپانی وحشی و گوشه‌گیر توصیف شده‌است که گله‌های خود را برای چرا به منطقه‌ای می‌برد که به‌منزلهٔ یک پناهگاه طبیعی است و نام او را بر خود دارد. شکار در این منطقه برای مردم ممنوع است و سیاه‌گالش کسانی را که از این

قانون سرپیچی کنند، مجازات می‌کند: برخی از آنها را مرده می‌بندد و برخی دیگر نیز پس از شکار، گرفتار بداقبالی و مصیبت می‌شوند. بدین ترتیب، نظارت بر شکار، حوزه اقتدار سیاه‌گالش را به‌طور چشمگیری گسترش می‌دهد و او را از مقام حامی دام‌ها فراتر برده و جایگاه او را در حد پشتیبان تمامی حیوانات - از جمله جانوران وحشی - ارتقا می‌دهد.

اخلاق سنتی شکار اقتضا می‌کند که انسان از طبیعت تنها به اندازه نیاز خود استفاده کند و دفعات شکار مجاز نیز به عواملی چون ثروت، منش اخلاقی و دیگر ملاحظات بستگی دارد. بر اساس سنت مذکور، حیوانات شکار شده به دست شکارچی، به‌هیچ‌وجه قربانی تصادفی نیستند، بلکه جانورانی‌اند که به‌سبب تخلف یا نافرمانی، به وسیله سیاه‌گالش نفرین شده‌اند.

بر اساس باورهای عامیانه، سیاه‌گالش می‌تواند در قالب‌های گوناگونی ظاهر شود: مثلاً به‌شکل جوانی تنومند و سیه‌چرده یا در هیئت پیرمردی نامرئی که پشم سیاه پوشیده و عصایی در دست دارد. سیاه‌گالش را اغلب گوزنی عظیم‌الجثه همراهی می‌کند و در برخی موارد خود سیاه‌گالش به‌صورت گوزن یا غزال ظاهر می‌شود.^۱ زندگی کسانی که موفق به شناسایی سیاه‌گالش شوند، و یا کسانی که او به‌سبب شایستگی یا ویژگی‌های خاص، خود را بر آنان آشکار کند، دگرگون می‌شود و ثروت و سعادت تا زمانی که شخص این راز را فاش نکند، او را ترک نخواهند کرد.

سیاه‌گالش، با ماهیت دوپهلوی و ویژگی‌های متناقض خود، بی‌تردید **ایزدی زمینی** (chthonic deity؛ وابسته به جهان زیرین و نیروهای زمینی) است؛ این ویژگی در نام او، یا به بیان دقیق‌تر در صفت **سیاه** و ویژگی‌های ظاهری او (مانند طناب جادویی سیاه و یا پشم سیاهی که بر تن دارد) نیز به چشم می‌خورد. رنگ سیاه، بر پیوند این ایزد با زمین، عناصر و نیروهای مهارناپذیر طبیعی، باروری خاک، غنای چراگاه‌ها و به‌طور کلی جهان گیاهی دلالت

^۱ درباره سیاه‌گالش و دیگر ایزدان حامی دامداران در باورهای عامیانه ایرانی، نک. .

می‌کند. مجموع این ویژگی‌ها دامنه سلطه سیاه‌گالش را بر طبیعت، به‌مثابه یک کل گسترش می‌دهد و بدین‌سان سیاه کلاسیک یک ایزد زمینی را تکمیل می‌کند.

همتای سیاه‌گالش در باورهای عامیانه تالشان شمالی، **سیو چیخو** (Siyu Chikho) «دارنده چوخای سیاه» است. در نام او نیز همانند سیاه‌گالش صفت سیاه وجود دارد و در هیئت چوپانی با جامه‌ای سیاه ظاهر می‌شود، خوش‌بینی می‌آورد و آرزوها را برآورده می‌کند. ویژگی جالب او شباهتش با مفهوم **سرنوشت** است؛ یعنی همان‌گونه که هر انسانی سرنوشت ویژه خود را دارد، هر فرد نیز دارای سیو چیخوی خاص خویش است. اگر کسی سیو چیخو را در حالت ایستاده ببیند، می‌تواند با حفظ این راز (دیدار با سیو چیخو) به ثروت دست یابد؛ اما اگر سیو چیخو که تجسم سرنوشت فرد است در حالت درازکشیده، بر زمین افتاده یا خفته ظاهر شود، این امر نشانه نزدیک شدن مرگ است (نک. / Абилов Мирзализаде 2011: 199-200).

به‌احتمال بسیار، سیاه‌گالش و سیو چیخو در اصل بازتاب یک شخصیت واحد هستند. تحوّل بعدی آن‌ها در قالب دو شخصیت مستقل، احتمالاً با خصوصیات شیوه متفاوت زندگی تالشان جنوبی و شمالی ارتباط دارد. تالشان شمالی در دوره‌ای معین از زندگی دامداری و کوچ‌نشینی به کشاورزی و یک‌جانشینی روی آورده‌اند و بدین ترتیب، آن ایزد شبانی آغازین به شخصیت جدیدی (روح سرنوشت) بدل شده‌است که در حوزه‌های گوناگون از زندگی و فعالیت‌های انسانی حمایت می‌کند.

شخصیت سیاه‌گالش و ویژگی‌های آن به‌خوبی در باورهای عامیانه حفظ شده‌است و افزون بر تالشان جنوبی، در میان گیلکان و مازندرانی‌ها نیز رواج دارد، ولی سیو چیخو پیش‌تر ایزدی حاشیه‌ای با قلمرویی نسبتاً مبهم و خصایص نامشخص است. در باورهای عامیانه تالشان شمالی، حمایت از دام‌ها به عهده یک شخصیت اسلامی، یعنی **خضر**، قرار گرفته‌است؛ امری که با ویژگی اصلی این چهره، یعنی پیوند آغازین او با آب و سرسبزی ارتباط دارد. آب که قلمرو اصلی خضر است با رنگ سبز شناخته می‌شود و نام او نیز که به معنای «سبز» است، علاوه بر سبز بر رنگ‌های سیاه و طیف‌های میانی آن، همچون **قهوه‌ای** و

خاکستری، و نیز رنگ **سبز روشن** نیز دلالت دارد.^۱ بنابراین، با استقرار اسلام، سرپرستی گله‌ها نیز به خضر که با آب و سرسبزی و به تبع آن با مراتع حاصلخیز پیوند دارد، واگذار گشته و بدین ترتیب، خضر، جایگزین شخصیت یا شخصیت‌های لایه زیرین (substrate) در سنت عامیانه طالشان شمالی شده است (برای آگاهی بیشتر، نک. . 82-84: 2011: Аракелова; نیز: 197-198: 2011: Мирзализаде / Абилов).

جایگاه ویژه خضر در میان طالشان شمالی در گاهشماری سنتی نیز نمود یافته است: بنا بر باور عامیانه، در ده روز اوایل فوریه، میان دو جشن مهم **جوله‌چپله** (Jole Chile) و **روکه‌چپله** (Ruke Chile) (به ترتیب، چهل روز پس از شب چله و زمان باقی مانده تا نوروز، یعنی روز اعتدال بهاری و آغاز سال نوی سنتی)، خضر پیامبر با گله خود به جنگل که در این زمان پوشیده از برف است، می‌رود. سپس، زمین که در این مدت گرم شده، به دست خضر که نماد زایش دوباره است، جان می‌گیرد و احیا می‌شود. شایان ذکر است که **عید خضر** **نبی** از مهم‌ترین مناسبت‌ها در تقویم مذهبی طالشان به‌شمار می‌آید.

در فولکلور طالشان شمالی، نقش حامی گله‌داران تا حدی به موسی (حضرت موسی در کتاب مقدس) نیز واگذار شده است. در یکی از افسانه‌ها، خداوند به درخواست حضرت موسی برای محافظت از گله‌ها در برابر گرگ‌ها سگی را می‌آفریند و در روایتی دیگر، موسی در مقام چوپان حضرت اسماعیل (تالشی: Ismoyil) ظاهر می‌شود. این امر به احتمال بسیار، از اشتراکات و همپوشانی‌های زندگی نامه‌های این دو شخصیت در قرآن ناشی شده است.^۲

^۱ ارتباط خضر با آب و سرسبزی به روشنی و به‌کرات در منابع مختلف دیده می‌شود: برای مثال، پوست سفیدی که خضر بر روی آن نشسته است، با لمس دست او سبز می‌شود؛ یا خضر در مقام ایزد دریا، بر فرشی سبز بر روی دریا نماز می‌خواند. پروردگار در نزدیکی آب حیات به خضر خطاب می‌کند: «تو خضری و هر جا که قدم بگذاری، زمین سبز خواهد شد» (Papazian 1986: 91).

^۲ بسیاری از مفسران، **خضر** را - که نامش به‌صراحت در قرآن نیامده است - همان **عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا** می‌دانند که در جریان سفر موسی به **محلّ تلاقی دو دریا** (که جست‌وجویی تمثیلی برای جاودانگی تلقی می‌شود) با او دیدار می‌کند؛ گروهی دیگر نیز او را همان خدمتکار موسی می‌پندارند که در این سفر وی را همراهی می‌کرده است (سوره کهف، آیات ۶۵-۸۲). این تفسیرها در برخی روایات عامیانه، موجب پیوند این دو شخصیت با اندیشه جاودانگی و به تبع

در هر دو بخش سرزمین طالش (طالش شمالی و جنوبی)، هم شخصیت‌های پیشااسلامی حضور دارند و هم چهره‌های قرآنی، ولی طالشان ایران تا حدّ زیادی لایه کهن و زیرین (substrate) باورهای عامیانه را حفظ کرده‌اند، در حالی که در میان طالشان جمهوری آذربایجان، ایفای نقش‌های مهم‌تر، عمدتاً به شخصیت‌های اسلامی سپرده شده‌است.

در میان طالشان شمالی و جنوبی، یکی از عناصر مهم در باورهای دینی، مفهوم **علی ریز** است؛ یعنی «جای پای منسوب به امام علی (ع) یا اسب او». مؤمنان معمولاً در چنین مکان‌هایی سنگ‌ریزه یا سگه‌ای می‌گذارند و افراد بیمار قطعه‌ای از لباس خود را به‌عنوان نذر بر جای می‌نهند (Chursin 1926: 9).

سرانجام، باید به **منظومه موجودات اهریمنی (pandemonium)** در باورهای عامیانه طالشی پردازیم که **آلاژن (Alazhen)** یکی از چهره‌های محوری آن است. **آلاژن** صورت طالشی دیو آل است که یکی از عناصر افسانه‌ای در حوزه فرهنگی - تمدنی ایران به شمار می‌آید و در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف این گستره، با نام‌ها و صورت‌های گوناگون، اما با کارکردی اساساً مشابه یعنی به‌عنوان نیروی ضدزایش و ضدحیات (life-antagonist) حضور دارد (برای آگاهی بیشتر درباره آل در سنت‌های مختلف (ایران، افغانستان و قفقاز، نک. Arakelova 2003a). در باورهای عامیانه طالشی، آلاژن، زنی وحشی، سیاه‌چهره، با موهای سرخ، چشمانی درشت و پستان‌هایی بسیار بزرگ است که آن‌ها را بر روی شانه‌های خود می‌اندازد. او با ترساندن یا زدن زنان زائو، و یا با ربودن و کشتن نوزادان به این زنان آسیب می‌رساند. در برخی افسانه‌ها، آلاژن دیوی جنگلی و به‌شکل زن است و همسر او،

آن نوعی تسلط بر زمان شده‌است. در ضمن، اشاره‌ای به این بن‌مایه قرآنی - یعنی سفر در جست‌وجوی سرچشمه جاودانگی و پیوند سنتی خضر با حیات ابدی - در نمونه‌ای دیگر از فولکلور طالشی هم به چشم می‌خورد. بر اساس این افسانه، خضر که به آب حیات دست یافته‌است، می‌خواهد آن را بر مردم بیاشد تا آنان نیز جاودانه شوند. او انجام این کار را به زاغ می‌سپارد؛ اما زاغ که می‌کوشد نخست خود را با آن آب ترکند، آب حیات را بر درخت شمشاد می‌ریزد و از آن زمان شمشاد به درختی همیشه‌سبز بدل می‌شود (و بدین ترتیب، همواره جوان می‌ماند و در واقع، تقریباً جاودانه می‌شود).

بیابان غولی (Biaban-ğuli) نیز که «بلندبالا چون نارون و پشالو همچون گاو میش» است، برای کودکان خطری جدی به شمار می‌آید (Аракелова 2011: 85-88).

دیگر نیروی ضدحیات در باورهای عامیانه طالشی، دیو ششه (šaša) است که به شکل یک زن، اما با جثه‌ای کوچک‌تر از گربه ظاهر می‌شود. ششه در روز ششم (šašarūz) یا شب ششم (šašašav) پس از تولد، به نوزاد نزدیک می‌شود و سعی می‌کند او را خفه کند. به همین دلیل، رسم بوده‌است که در روز ششم پس از تولد از کودک محافظت کنند؛ گروهی از زنان گرد گهواره می‌نشستند، نوزاد را با تور ماهیگیری می‌پوشاندند و در تمام طول شب چراغ را روشن نگه می‌داشتند (درباره این دیو و تحلیل دلایل پیدایش آن، نک. Arakelova, 2021).

از میان عناصر تقریباً فراموش‌شده در باورهای عامیانه طالشی، باید به درخت‌پرستی (dendrolatry) و بقایای آیین‌های ستاره‌پرستانه اشاره کرد. درباره درخت‌پرستی باید گفت که بر اساس گزارش‌ها، پرستش راش، بلوط و چنار تا حدود یک قرن پیش در میان طلشان شمالی رواج داشته‌است.^۱ از دیگر پدیده‌های بسیار جالب، جان‌دارانگاری ستارگان دنباله‌دار است که ابلیس نامیده می‌شوند و آنها را با فرشتگان رانده‌شده از محشت مرتبط می‌دانند. همچنین باید به فال‌گیری، طب سنتی و جادوی عامیانه طالشی با مجموعه ابزار خاص این کار اشاره کرد که همگی به تفصیل در ناحیه طالش شمالی توسط پژوهشگران گوناگون توصیف شده‌اند (Аракелова 2011: 88-89).

مسئله هویت، جست‌وجوی ریشه‌ها و خودآگاهی قومی

فروپاشی اتحاد جاهیر شوروی، موجی گسترده از خودآگاهی تقریباً در میان تمام اقوام آن سرزمین یکپارچه ایجاد کرد. این جریان هم در میان اقوام مهم و بزرگ، و هم در بین اقلیت‌های قومی کشورهای تازه استقلال یافته قابل مشاهده بود. از جمله این تغییرات می‌توان به

^۱ از نمونه‌هایی که تقدس خاصی داشته‌اند، می‌توان به این موارد اشاره کرد: بلوط‌های مقدس در ماشخان و بر فراز واخاکو در نزدیکی روستاهای رازی و پیادا، درخت راش در ارتفاعات اولیاشاوش و درختستان مقدس چنار نزدیک روستاهای وراوولا و غیره (Аракелова 2011: 88-89).

پرسش‌های مربوط به خاستگاه قومی و هویت، بازشناسی و تقویت نقش دین - به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی که در دوران شوروی عملاً به حاشیه رانده شده بود -، فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی و در برخی موارد افزایش گرایش‌های ملی‌گرایانه اشاره کرد.

با وجود روندهای طولانی‌مدت همگون‌سازی قومی در جمهوری آذربایجان، در سراسر تاریخ موجودیت این جمهوری، طالبان بی‌تردید توانسته‌اند هویت قومی خود را حفظ کنند؛ هویتی که مؤلفه‌های گوناگون آن در بستر وضعیتی که پیشتر توصیف شد، به‌گونه‌ای کاملاً برجسته نمایان است. روشنفکران طالب نه‌تنها مسائلی چون تعداد واقعی جمعیت طالب در جمهوری آذربایجان، احیا و گسترش زبان مادری، و حفظ فرهنگ سنتی و ارزش‌های دینی را مطرح کردند، بلکه موفق شدند از فرصت‌های موجود در دوره ناآرامی و بی‌ثباتی سیاسی بهره ببرند و جمهوری تالش - مغان را تأسیس کنند.

این جمهوری، با وجود عمر کوتاه خود، در حوزه‌های گوناگون تحرک و انگیزه ایدئولوژیک به وجود آورد و برای مثال، منجر به ظهور جنبش ملی طالب شد که هرچند خالی از تناقض‌های درونی نبود، اما جهت‌گیری روشنی داشت و استقلال و تأسیس جمهوری **طالبستان** با پایتختی **لنکون** (لنگران) را هدف نهایی خود می‌دانست.

از دیگر دستاوردهای این جنبش ملی می‌توان به تأسیس **آکادمی ملی طالب** (Talyshi Milliye Akademiya) اشاره کرد که در سال ۲۰۱۰ میلادی در شهر ریگا به ثبت رسید و توسط گروهی از پژوهشگران طالب بنیان‌گذاری شد. دفتر مرکزی این آکادمی، هم‌اکنون در شهر مینسک، در کشور بلاروس قرار دارد. انتشار آثاری به زبان طالبی، تدوین لغت‌نامه، و پژوهش در حوزه‌های گوناگون طالب‌شناسی از جمله دستاوردهای برجسته و ملموس این نهاد علمی به‌شمار می‌آید.^۱

¹ Bulletin of the Talyshi Natinal Academy (Бюллетень Тальшской Национальной Академии), published in Talyshi, Russian and English, Igbal Abilov (ed.), Minsk, 2011; Абосзода 2011; Абосзода 2012; Абосзода / Садыхзода 2019.

احیای زبان مادری، به صورت فعال در مراسم ازدواج، سوگواری و دیگر آیین‌های سنتی نمود یافته و برای مثال، خواندن ترانه‌های طالشی و نقل سخنان شادباش (toasts) به این زبان، در مراسم عروسی در سال‌های اخیر به امری رایج تبدیل شده است؛ هرچند حتی این‌گونه فعالیت‌ها نیز در جمهوری آذربایجان تحت نظارت و کنترل مقامات محلی قرار دارد و به صورت غیررسمی مردم موظفند که سخنان شادباش و ترانه‌هایی را که به زبان مادری سروده شده‌اند با نمونه‌هایی از زبان آذربایجانی در هم آمیزند. با این حال، در دیاسپورای طالبش - عمدتاً در روسیه - معمولاً در تمام طول مراسم به زبان مادری سخن گفته می‌شود و برای طالبان حاضر در این مراسم، بیان سخنان شادباش به زبان آذربایجانی نوعی رفتار خلاف عرف به شمار می‌آید. چنین رفتاری، یعنی استفاده از زبان مادری در مراسم و جشن‌های سنتی برای هر گروه قومی ممکن است امری کاملاً طبیعی به نظر برسد؛ اما باید توجه داشت که برای طالبان تا چند سال پیش اساساً امکان‌پذیر نبود و حتی امروز نیز در جمهوری آذربایجان همچنان با دشواری‌ها و محدودیت‌هایی روبه‌روست.

نشانه مهم دیگر این تحوّل، کتیبه‌های جدید سنگ قبرهاست؛ اخیراً طالبان نام متوفی را به جای اسفاده از کلمات ترکی *oğli* و *qizi* با واژه‌های اصیل تالشی یعنی *kīna* و *zōa* («پسر» و «دختر») بر روی سنگ قبر حک می‌کنند.^۱

جست‌وجوی ریشه‌ها و ظهور تصوّرات عامه‌پسند درباره خاستگاه و تبار قومی، یکی دیگر از جریان‌های تأثیرگذاری است که به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ میلادی در میان طالبان شمالی بسیار رواج یافته است.

بدون تردید، طالبان ایران و جمهوری آذربایجان، آشکارا دارای هویت ایرانی هستند؛ با این تفاوت که اهمیت و برجستگی این مؤلفه هویتی در جمهوری آذربایجان به مراتب بیشتر از

^۱ بخش عمده این مطالب حاصل گفت‌وگوهای شخصی نگارنده با فخرالدین عباس‌زاده، روشنفکر، پژوهشگر (لغت‌نویس)، نویسنده و روزنامه‌نگار برجسته طالبش است که در ۹ نوامبر ۲۰۲۰ میلادی در زندان قُبوستان باکو جان باخت؛ علاوه بر این، نگارنده از داده‌های به‌دست‌آمده از دیاسپورای طالبش - عمدتاً ساکن روسیه و بلاروس - نیز بهره برده است.

ایران است. در میان طالشان شمالی، تعلق آنان به محیط قومی-زبانی ایرانی عمدتاً بر پایهٔ تقابل با هویت ایرانی-ترکی شکل می‌گیرد؛ الگویی که برای هر ایرانی ساکن در منطقهٔ تماس ایرانی-ترکی امری متعارف به‌شمار می‌آید.

همین حس ایرانی‌بودن در میان طالشان ایران، موجب شده‌است که این قوم نیاکان خود را در میان اقوام بومی جنوب دریای کاسپی جستجو کند. با نظر به این‌که همسایگان طالش‌ها، یعنی گیلک‌ها و مازندرانی‌ها نیز برای خود چنین اجدادی قائل‌اند (منظور گیل‌های باستان (Gēls)؛ در منابع ارمنی: Gēlk, Gēl؛ برای گیلکان و تپورها برای مازندرانی‌ها است؛ نک. Asatryan / Borjian 2005: 46-47)، روشنفکران طالش نیز به‌نوبهٔ خود کوشیده‌اند که خاستگاه طالشان را به کادوس‌ها (Καδούσιοι، Cadusii) در منابع کلاسیک؛ یکی دیگر از اقوام بومی این منطقه در دوران باستان^۱ برسانند. این نگاه به‌تدریج به عنصری ایدئولوژیک در خودآگاهی نوین طالشان بدل شده و حتی به ظهور پدیده‌ای فرهنگی انجامیده‌است؛ با این توضیح که کادوس به نامی رایج برای پسران تبدیل شده و بسیاری از اماکن (از جمله هتل‌ها و رستوران‌ها) نیز در مناطق طالش‌نشین ایران امروز نام کادوس را بر پیشانی خود دارند.

تفسیر طالشان از تاریخ خود نیز مانند هر جستجوی عامه‌پسند دیگری دارای ابعاد اسطوره‌ای است؛ موضوعی که به‌ویژه در میان طالشان شمالی قابل مشاهده است. نخست طالشان جمهوری آذربایجان بودند که خاستگاه خود را به شخصیت‌های افسانه‌ای و تاریخی مانند زرتشت پیامبر، آرتاگرس (Artagerses)؛ فرماندهٔ ارتش ایران در زمان اردشیر دوم و بنابر گفتهٔ پلوتارک، رهبر کادوسیایان در قرن سوم پیش از میلاد) و بابک خرمدین (رهبر قیام ملی ایران علیه خلافت عباسی در قرن نهم میلادی) نسبت دادند. حضور این شخصیت‌های تاریخی در میان طالشان شمالی به دو دلیل برجسته است: اولاً، تمام شخصیت‌های یادشده، طالشان را به تاریخ ایران و در برخی موارد به دوران باستانی آن پیوند می‌دهند و بدین

^۱ البته این رویکرد را نمی‌توان اساساً نادرست دانست و دست‌کم باید آن را به‌مثابهٔ فرضیه‌ای معتبر در بازسازی تاریخ آغازین طالشان در نظر گرفت (برای تفصیل، نک. Asatryan 2011: 7-8). در هر صورت، طالشان بی‌تردید بخشی از پیوستار قومی اقوام بومی حوزهٔ کاسپی به‌شمار می‌آیند که در پی مهاجرت‌های آریاییان ایرانی‌زبان شده‌اند. علاوه بر این، باید توجه داشت که قوم‌نام‌های Καδούσιοι و طالش ریشهٔ ایرانی ندارند.

ترتیب، بر تعلق این مردم به سنت اصیل و کهن ایرانی، در مقابل هویت نوظهور ترکی مهر تأیید می‌زنند. ثانیاً، تمام دستاوردهای تاریخی و فرهنگی قوم طالش در دوران مدرن، اغلب به نام آذربایجانی‌ها ثبت شده‌است و این امر با سیاست رسمی دولت همخوانی دارد؛ بسیاری از افتخارات تاریخی و فرهنگی مردم آذربایجان از طریق تحریف واقعیات تاریخی و دست‌درازی به یادمان‌های فرهنگی ایران شکل گرفته‌است.^۱ این سیاست هم در دوران شوروی برای جعل ملّتی به نام آذربایجانی، و هم در ساخت هویت یکپارچه آذربایجانی در جمهوری مدرن آذربایجان به خطّ مشی غالب دنبال شده‌است.

نتیجه‌گیری

اگرچه مؤلفه‌های هویتی در میان طالشان شمالی و جنوبی، در دو سوی رودخانه ارس، قدری متفاوت است، اما این تفاوت به معنای فقدان هویت واحدی به نام طالشی نیست؛ در شمال و جنوب ارس، ما با قوم واحدی روبه‌رو هستیم که درباره هویت خود کاملاً خودآگاهی دارند.

در میان طالشان ایران، ایرانی بودن و تعلق به پیوستار فرهنگی و زبانی ایران، مهم‌ترین و اصلی‌ترین مؤلفه هویتی است. تعلق به فرهنگ محلی و خودآگاهی قومی نیز اگرچه بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت آنهاست، اما نسبت به احساس ملی و تعلق خاطر به ایران در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. در عرصه ایدئولوژیک هم حداکثر خواسته طالشان ایران این است که مانند گیلک‌ها و مازندرانی استانی – به جای شهرستان فعلی طالش – با نام قومی خویش، یعنی **استان طالش** داشته باشند.

ولی وضعیت در جمهوری آذربایجان متفاوت است؛ در این کشور هویت طالشی دستخوش فرازونشیب‌هایی شده که با مسئله شکل‌گیری گروه ترک‌زبان مسلط در این جمهوری، یعنی **آذربایجانی‌ها** ارتباط مستقیم دارد. به‌طور کلی، ضدیت با ترک‌گرایی و تلقی عنصر ترک، به‌عنوان **پیکانه متخاصم**، پدیده‌ای رایج در میان اقوام ایرانی ساکن در مناطق تماس با گروه‌های ترک و ترک‌زبان است و طالشان نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

^۱ نک. Lornejan / Doostzadeh 2011.

سیاست‌های همگون‌سازی سخت‌گیرانه در جمهوری آذربایجان موجب شده‌است که این مؤلفه هویتی به تدریج برجسته‌تر شود و حتی به مهم‌ترین شاخصه هویتی برای تقریباً همه اقلیت‌های مسلمان غیرترک این کشور، از جمله طالبان، بدل گردد. در چنین شرایطی، اندیشه تشکیل دولت مستقل طالب، هم در میان طالبان ساکن جمهوری آذربایجان و هم در میان دیاسپورای طالب (در روسیه، اروپا و بلاروس) بسیار پررنگ شده‌است. باید توجه داشت که آنچه در این میان به عنوان ابزاری برای مقابله و تمایز از محیط ترک‌زبان نقش مهمی ایفا می‌کند، چیزی نیست جز احساس تعلق به ایران و فرهنگ ایرانی. طالبان جمهوری آذربایجان، با وجود آن‌که قومی ایرانی و بخشی از پیوستار فرهنگی جنوب دریای کاسپی هستند، در دو قرن گذشته عناصر مهمی از طرز تفکر و ایدئولوژی‌های رایج در منطقه را که ابتدا توسط روسیه تزاری و سپس اتحاد شوروی گسترش یافت، جذب کرده‌اند. این تأثیر به‌ویژه در حوزه نظام آموزشی و عرصه‌های نوین فرهنگی (آموزش سکولار، تئاتر، اپرا، نقاشی) آشکار است؛ جذب این عناصر به شکل‌گیری ذهنیتی کاملاً جدید در میان جمعیت مسلمان ساکن در شمال رودخانه ارس انجامیده‌است. در حافظه تاریخی طالبان ساکن جمهوری آذربایجان، عناصری ایدئولوژیک مانند گذشته قهرمانانه مشترک با دیگر ملت‌های شوروی - به‌ویژه به سبب مشارکت طالبان در جنگ جهانی دوم - همچنان از اهمیت خاصی برخوردار است. می‌دانیم که طالبان در آذربایجان شوروی با مشکلات متعددی - از جمله همگون‌سازی اجباری، به رسمیت نشناختن هویت آنان و مصادره بخش‌هایی از تاریخ و فرهنگ این قوم در راستای تقویت موقعیت گروه ترک‌زبان حاکم - دست و پنجه نرم می‌کردند، ولی متأسفانه وضعیت اقلیت‌ها در جمهوری مستقل آذربایجان به مراتب وخیم‌تر از گذشته شده‌است. این وضعیت، در سه دهه اخیر به‌طور فزاینده، گرایش سنتی به سوی روسیه در میان طالبان شمالی و دیگر اقلیت‌های جمهوری آذربایجان را تقویت کرده‌است. دیاسپورای طالب که طی سه دهه گذشته در روسیه شکل گرفته و تقویت شده، عمدتاً متشکل از افرادی است که پس از استقلال جمهوری آذربایجان به آنجا مهاجرت کرده‌اند. در میان این گروه، روشنفکران و فعالان اجتماعی طالب نیز حضور دارند که به سبب فشارها و پیگردهای سیاسی ناچار به ترک کشور خویش شده‌اند.

مخلص کلام این که در شرایط کنونی، طلشان شمالی را می‌توان قومی ایرانی با گرایش‌های روسی دانست که در محیطی ترک‌زبان و ترک‌گرا زندگی می‌کنند؛ ولی طلشان جنوبی بخشی جدایی‌ناپذیر و اصیل از حوزه قومی-زبانی جنوب دریای کاسپی (ایران) به شمار می‌آیند.

کتابنامه

- عبدلی، علی (۱۳۶۹)، *تالشی‌ها کیستند؟*، تهران: فقتوس.
- عبدلی، علی (۱۳۷۸)، *چهار رساله در زمینه تاریخ و جغرافیای تالش*، رشت: گیلکان.
- رهنمایی، محمدتقی (۱۳۸۰)، «کجایی تالش و کیستی تالشان»، *تحقیقات تالش*، شم ۱، صص ۹-۲۴.
- Aboszoda, F. (2019), *English-Talyshi Dictionary*, Munich.
- Amiryan, B. (2005), *Gūyeš-e tāleši-ye Anbarān*, Tehran.
- Arakelova, V. (2003), "The Siyah-Galesh and Deity Patrons of Cattle-Breeding Iranian Peoples", *Iran. Questions et connaissances*, vol. 3, Paris, pp. 171-176.
- Arakelova, V. (2003a), "Al (Spirit possessions) — Iran, the Caucasus, Central Asia and Afganistan", *Encyclopedia of Women and Islamic Culture*, vol. 1, Leiden, pp. 52-53.
- Arakelova, V. (2015), "On the Number of Iranian Turkophones", *Iran and the Caucasus*, vol. 19.3, pp. 279-282.
- Arakelova, V., Omid P. (2006), "Phallic Objects from Ardabil", *Iran and the Caucasus*, vol. 10.2, pp. 231-237.
- Arakelova, V. (2021), "Again on the Demoness Šaša", *Iran and the Caucasus*, vol. 25.4, pp. 379-382.
- Arakelova, V. (2022), "The Talishis on Opposite Banks of the Araxes River: Identity Issues", *Iran and the Caucasus*, vol. 26.4, pp. 407-417.
- Asatrian, G. S. (2002), "The Lord of Cattle in Gilan", *Iran and the Caucasus*, vol. 6.1-2, pp. 75-85.
- Asatrian, G./Arakelova V. (2014), *The Religion of the Peacock Angel: The Yezidis and Their Spirit World*, Durham.

- Asatrian, G. S./Borjian, H. (2005), "Talish and the Talishis (the State of Research)", *Iran and the Caucasus*, vol 9.1, pp. 43-72.
- Bazin, M. (1979), "Recherche des rapports entre diversité dialectale et géographie humaine: l'exemple du Tâleš", *Beihefte zum tübinger Atlas des Vorderen Orients – Reihe B, Nr. 40*, pp. 1-16.
- Bazin, M. (1981), "Quelque échantillons des variations dialectales du tâleši", *Studia Iranica*, vol. 10, pp. 111-124, 269-277.
- Clifton, J./Tiessen, C./Deckinga, G./Lucht, L. (2005), *Sociolinguistic Situation of the Talysh in Azerbaijan*, London, (2) (PDF) Sociolinguistic situation of the Talysh in Azerbaijan (researchgate.net) (accessed on 01.03.2024).
- Grimes, B. (2002), *The Ethnologies*, 14th edition, Dallas.
- Hajatpur, H. (1383/2004), *Zabān-e tâleši: Gūyeš-e Xošābar*, Rasht.
- Lazard, G. (1978), "Le dialecte tâleši de Mâsule (Gilân)", *Studia Iranica*, vol. 7/2, pp. 251-268.
- Lecoq, P. (1989), "Les dialectes caspiens et les dialectes du nord-ouest de l'Iran", *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, pp. 296-312.
- Lornejan, S./Doostzadeh A. (2012), *On the Modern Politicization of the Persian Poet Nezami Ganjavi*, Yerevan.
- Simonyan, H. (1989), *Patmut'iwñ Aleksandri Makedonac'woy*, Erevan.
- Ter-Abrahamian, H. (2005), "On the Formation of the National Identity of the Talishis in Azerbaijan Republic", *Iran and the Caucasus*, vol. 9.1, pp. 121-144.
- Абилов, И./Мирзализаде, И. (2011), *Очерки по истории и этнографии тальшей*, Минск.
- Абосзода, Ф. (2011), *Несостоявшаяся независимость Тальша*, Минск, TolishPress.org - НЕСОСТОЯВШАЯСЯ НЕЗАВИСИМОСТЬ ТАЛЬША /часть 1/ (accessed on 20.03.2024);
- Абосзода, Ф. (2012), *Русско-тальшский словарь*, Москва.
- Абосзода, Ф. (2015), «Мы ведем исследование о реальной численности тальшей в Азербайджане», *Voskanapat.info*, 1.02.2015 → <https://voskanapat.info/?p=10277> (accessed 10.03.2024).

- Абосзода, Ф./Садыхзода А. (2019), *Тальишский язык: фонетика, морфология, синтаксис*, Москва.
- Аракелова, В. А. (2011), «Религия и народные верования тальшей», *Введение в историю и культуру тальишского народа* (под редакцией Г. С. Асатряна), Ереван, сс. 75-90.
- Асатрян, Г. С. (1998), *Этюды по иранской этнологии*, Ереван.
- Асатрян, Г. С. (ред.) (2007), *Очерки по истории и культуре тальишского народа*, Ереван.
- Асатрян, Г. С. (ред.) (2011), *Введение в историю и культуру тальишского народа*, Ереван.
- Байрамалибеков, Т. (1893), «Из космогонических поверий тальшинцев Ленкоранского уезда», *Сборник Материалов для описания местностей и племен Кавказа*, вып. XVII, Тифлис, сс. 202-204.
- Байрамалибеков, Т. (1894), «Тальшинские тексты», *Сборник Материалов для описания местностей и племен Кавказа*, вып. XX, Тифлис, сс. 17-22.
- Байрамалибеков, Т. (1899), «Тальшинские легенды и поверья», *Сборник Материалов для описания местностей и племен Кавказа*, вып. XXVI, Тифлис, сс. 1-10.
- Иностранцев, К. А. Б. (1909), *Сасанидские этюды*, Санкт-Петербург.
- Марджанян, А. А. (2011), «Азербайджанская статистика о численности тальшей и прочих меньшинств», *Введение в историю и культуру тальишского народа* (под редакцией Г.С. Асатряна), Ереван, сс. 23-40.
- Всесоюзная перепись населения 1926 года*, Москва, 1928-1929, т. 14.
- Дорн, Б. (1864), «Отчет об ученом путешествии по Кавказу и южному берегу Каспийского моря», *Труды Восточного Отдела Русского Археологического Общества*, ч. 4, СПб., сс. 246-317.
- Зейдлиц, Н. (1870), «Этнографический очерк Бакинской губернии», *Кавказский календарь на 1871 г.*, Тифлис, сс. 46-67.
- Измайлова, А. А. (1964), «О народной одежде населения юго-восточных районов Азербайджана (по материалам Ленкоранского и Лерикского

районов)”, *Известия АН Азерб. ССР, серия общ. наук*, № 4, Баку, сс. 93-100.

Керимов, Т.(1977), “Об итогах этнографической поездки в зону Ленкорани-Астары”, *Археологические и этнографические изыскания в Азербайджане*, Баку, сс. 68-69.

Марр, Н.Я. (1922), *Тальши*, Петроград.

Миллер, Б. (1925), *Предварительный отчет о поездке в Тальши летом 1926 года (доклад, прочитанный на заседании Историко-этнографической секции Общества 14 сентября 1925 года)*, Баку.

Миллер Б.В. (1953), *Тальшский язык*, Москва-Ленинград.

Папазян А. (1986), “Аль-Хидр и Илья: Мифологические истоки аналогии”, *Палестинский сборник*, 28 (91), Ленинград, сс. 89-97.

Пирейко Л. (1976), *Тальшско-русский словарь*, Москва.

Пирейко Л. (1991), “Тальшский язык; диалекты тати Ирана”, *Основы иранского языкознания, Новоиранские языки*, том 5, Москва, сс. 91-175.

Чурсин Г.Ф. (1926), “Тальши (Этнографические заметки)”, *Известия кавказского историко-археологического общества*, Тифлис, том 4, сс. 15-45.

The Talyshis in Iran and the Republic of Azerbaijan*

Victoria Arakelova

Russian-Armenian University / Yerevan State University, Yerevan

Abstract

This article analyzes the Talysh, an autochthonous Iranian people divided between Azerbaijan and Iran since 1813. It examines how contrasting political and cultural environments north and south of the Araxes have shaped divergent yet interconnected identity trajectories. In Azerbaijan, state-driven Turkicization, demographic distortions, and linguistic assimilation have reshaped Talyshi self-representation, while in Iran the community has largely preserved its linguistic and cultural continuity within an Iranian civilizational framework. The study outlines the Talyshi ethnic territory, dialectal distribution, and patterns of bilingualism and trilingualism, emphasizing the language's resilience within the Caspian continuum. It also highlights distinctive religious syncretism combining Islamic and pre-Islamic elements. The article further explores the post-Soviet revitalization of identity among northern Talyshis, including cultural and linguistic activism and the emergence of new political expressions. Despite differing historical experiences, the Talysh on both sides of the Araxes maintain a shared sense of ethnolinguistic belonging rooted in the broader Iranian cultural sphere.

Keywords: Talysh, Iranian Peoples, Identity, Ethnolinguistics, Turkicization, Caspian Region, Language Contact

* This article is part of a wider research on the Talyshis and other autochthonous peoples of the Caspian-Caucasus area, realized within the framework of project 21AG-6A079 of the State Committee for Science of the Republic of Armenia.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۵

(صص ۴۱-۷۴)

دوبیتی‌های باباطاهر در عرفات العاشقین اوحدی بلیانی

آرش اکبری مفاخر*

چکیده

عرفات العاشقین و عرصات العارفین (تألیف ۱۰۲۴ ق) اثر اوحدی بلیانی پس از جنگ موزة قوتیه (مورخ ۸۴۸ ق) و خلاصة الاشعار و زیدة الافکار (مورخ حدود ۱۰۰۷ ق) تقی‌الدین کاشانی سومین منبعی است که در آن ۸ دوبیتی کهن و اصیل باباطاهر آمده است. نگارنده پس از بررسی این دوبیتی‌ها به خوانش و گزارش آنها پرداخته است. در این خوانش و گزارش نخست تصحیح علمی - انتقادی، آوانگاری و ترجمه فارسی هریک از دوبیتی‌ها انجام شده و سپس وزن هجایی و عروضی، قافیه و ردیف و شرح واژگان و اصطلاحات، آموزه‌های اساطیری، مباحث مربوط به فرهنگ مردم و نکته‌های تطبیقی و ... شاهدها و مثال‌های متنوعی از متون مختلف و گفتار مردم آمده است. پیرو بررسی‌های انجام‌شده در این مقاله نتایج زیر به دست آمده است: (۱) زیرساخت زبانی دوبیتی‌های باباطاهر گورانی است که تحت تأثیر کردی، لکی، لری و فارسی قرار گرفته و در سایه اشرف بر زبان‌های ایران باختری ابهامی در خوانش و فهم آنها باقی نمی‌ماند. (۲) پیرو سنت شعری گورانی وزن دوبیتی‌ها نیز هجایی است که در اثر دستکاری‌های کاتبان و راویان به وزن عروضی نزدیک شده است.

کلیدواژه‌ها: باباطاهر، عرفات العاشقین، اوحدی بلیانی، دوبیتی، زبان گورانی

مقدمه

باباطاهر عریان، شاعر مشهور همدانی است که شهرت وی به دلیل دوبیتی‌های اوست. از زندگانی باباطاهر اطلاعات چندانی در دست نیست، جز آنکه وی اهل همدان بوده و در نیمه دوم سده ۴ ق و اوایل سده ۵ ق می‌زیسته است.^۱ کهن‌ترین گزارش درباره باباطاهر سخن عین‌القضات همدانی^۲ (۱۳۶۲: ۱/ ۲۷) است که به‌عنوان یکی از مریدان «طاهر» همواره به زیارت آرامگاه او و «فتحه»^۳ می‌رفته است.^۴ همچنین از قول استاد خود، بزرگه^۵ نقل می‌کند که «طاهر» شخصیتی شیفته‌وار و مجنون‌گونه داشته است (همان: ۱/ ۴۵-۴۶). عین‌القضات در اشاره بسیار مهمی از لقب «جصاص»^۶ برای باباطاهر یاد می‌کند (همان: ۲/ ۱۰-۱۱). کاربرد این لقب از سوی عین‌القضات روشنگر این نکته است که «طاهر» و «طاهر جصاص» در متون پس از عین‌القضات یک نفر هستند (پورجوادی ۱۳۹۴: ۵۱). سمعی^۷ (۱۹۹۲: ۳/ ۲۶۱-۲۶۰) به «طاهر بن جصاص» از مشایخ همدان و همچنین ذهی^۸ (۱۹۸۲: ۱۷/ ۳۹۲-۳۹۴، ۱۹۹۰: ۲۸/ ۴۴۸-۴۴۶) و صفدی^۹ (۲۰۰۶: ۱۶/ ۳۹۲) هر دو به نقل از کتابی با

^۱ برای آشنایی با باباطاهر، زندگی وی و ...، نک.

Minorsky 1986: I/ 839-842; Elwell-Sutton 1988: III/ 296-297;

نیز: مینورسکی / اذکابی ۱۳۷۵: ۱/ ۳۸-۴۴؛ رحیمیان ۱۳۸۰: ۱/ ۷۵۱-۷۵۵؛ اذکابی ۱۳۹۳: ۷۱۵-۷۱۹؛ دانشفر ۱۳۷۱: ۱-۲۵.

^۲ مقتول ۵۲۵ ق.

^۳ Fatha احتمالاً کوتاه‌شده «فتح‌الله» که امروزه در گویش‌های غرب ایران رایج است. وی از بزرگان و عارفان در غرب ایران بوده و عین‌القضات خود را مرید وی می‌دانسته است.

^۴ نک: اذکابی، ۱۳۷۵: ۱۲۷-۱۲۷؛ زرین‌کوب ۱۳۷۹: ۱۹۲-۱۹۳؛ پورجوادی ۱۳۹۴: ۴۷-۵۱.

^۵ Beraka صورتی از نام‌واژه براکه /berâ-k-a/ برا (برادر) + ک (پسوند تحییب) + ه (نشانه‌مای معرفه) = برادر عزیز.

^۶ گچکر، گچکار.

^۷ د. ۵۶۲ ق.

^۸ د. ۷۴۸ ق.

^۹ د. ۷۶۴ ق.

عنوان تاریخ همدان^۱ تألیف ابوشجاع شیرویه شهردار همدانی^۲ به «طاهر جصاص همدانی» اشاره کرده‌اند.^۳ برجسته‌ترین نکته تاریخی در گزارش‌های ذهبی و صفدی ذکر تاریخ درگذشت طاهر در سال ۴۱۸ق است (پورجوادی ۱۳۹۴: ۵۵). حمدالله مستوفی^۴ (۱۳۶۲: ۷۱) نیز از مزار باباطاهر در همدان و صفت «دیوانه» وی یاد کرده‌است.

زندگانی تاریخی باباطاهر با گزارش‌های غیرتاریخی و افسانه‌ای درآمیخته و روایت‌ها و داستان‌های فراوانی پیرامون شخصیت وی به وجود آمده‌است. راوندی (۱۳۸۶: ۹۸-۹۹) به داستانی روایی درباره دیدار طغرل بیگ سلجوقی و باباطاهر در سال ۴۴۷ق در همدان اشاره کرده‌است که با تاریخ درگذشت باباطاهر همخوانی ندارد. افسانه‌سرایی و گزارش‌های تخیلی از زندگی باباطاهر در نوشته‌های اوحدی بلیانی^۵ (۱۳۸۸: ۴ / ۲۲۰۶-۲۲۰۵، ۱۳۸۹: ۴ / ۲۴۲۸-۲۴۲۷)، واله داغستانی^۶ (۱۳۹۱: ۱ / ۸۲۵)، آذر بیگدلی^۷ (۱۳۳۷: ۲۶۳) و رضاقلی خان هدایت^۸ (۱۳۸۲: ۱(۲) / ۱۱۹۸-۱۱۹۷؛ ۱۳۸۸: ۱۹۶-۱۹۸) نیز ادامه یافته‌است.

باباطاهر در تاریخ روایی و سنتی اهل حق نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. وی در این روایت‌ها از مراتب عرفانی والایی برخوردار است^۹؛ زیرا یکی از مظاهر خداوندی در میان مردم و از یاران چهارگانه شاه خوشین به شمار آمده‌است (تذکره اعلی، ۱۹۵۰: ۴۴-۴۹، ۲۰۱۷: ۵۲-۵۸؛ جیحون‌آبادی، ۱۳۴۵: ۱ / ۲۸۷-۲۹۷، ۱۳۷۳: ۱۶۱-۱۶۸). از مهم‌ترین این

^۱ شوربختانه این کتاب از دست رفته و نشانی از آن در دست نیست.

^۲ ۴۴۵-۵۰۹ ق.

^۳ سه منبع سماعی، ذهبی و صفدی از پورجوادی (۱۳۹۴: ۵۳-۵۸، ۱۹۱-۱۹۳) نقل شده‌است.

^۴ د. ۷۵۰ ق.

^۵ د. احتمالاً ۱۰۵۰ ق.

^۶ د. ۱۱۶۱ ق. در گزارش وی نکته مهمی درباره همخوانی سخن باباطاهر با مضمون دو مورد از دوبیتی‌های جنگ قوتیه دیده می‌شود که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

^۷ د ۱۱۹۳ یا ۱۱۹۵ ق.

^۸ د. ۱۲۸۸ ق.

^۹ نک: دانش‌پژوه ۱۳۵۴: ۹۴۱-۹۴۸؛ زرین‌کوب ۱۳۷۹: ۱۸۶-۱۹۴.

روایت‌ها دیدار باباطاهر با شاه خوشین، از بزرگان آیینی اهل حق، در همدان است (جنگ اشعار اهل حق، ک ۶-۸؛ گنجینه یاری، ۶۷-۶۹).

دوبیتی‌های باباطاهر در بین عموم مردم و خواص از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. زبان و گویش دوبیتی‌های وی همواره مورد توجه و اختلاف قدما و پژوهشگران بوده‌است. قدما و تذکره‌نویسان دوبیتی‌های باباطاهر را به زبان فهلوی (شمس قیس ۱۳۷۳: ۱۱۳، ۱۶۲؛ سفینه تذکره الشعراء، ک ۵۰۲)، راژی (اوحی ۱۳۸۸: ۴/۲۲۰۶)^۱، رازی (هدایت ۱۳۴۴: ۱۵۷) و راجی (آذر ۱۳۷۸: ۲/۸۵؛ کوب ۱۹۰۴: ۲۲) دانسته‌اند. پژوهشگران نیز با تأکید بر فهلوی بودن زبان باباطاهر، زبان یا گویش دوبیتی‌های وی را مادی جدید یا پهلوی اسلامی^۲ (Huart, 1885: 503, 507)، لُری^۳ (de Gobineau, 1895: 344)، گویش گورانی^۴ (Sa'īd Khan, 1927: 40)، راجی (مصطفوی ۱۳۵۲: ۵۱-۵۹)، بادینانی، مازندرانی، بازتابی از گویش همدان، هم‌پیوند با گویش کلیمیان همدان، لکی و ...^۵ یا گردان در گویش‌های متفاوت و سروده شاعرانی چند (Hadank 1926: xxxvii-lv)^۶ به شمار آورده‌اند.

کهن‌ترین آثاری که با ذکر نام باباطاهر به اشعار وی اشاره کرده‌اند، عبارتند از:

- هاء‌الدین قمی در جنگ موزة قوتیه (مورخ ۸۴۸ ق) مجموعه‌ای شامل دو قطعه^۳ و ۸ بیتی و ۸ دوبیتی با نام «قدوة العارفين باباطاهر همدانی» (میکروفیلم شماره ۳۲۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) آورده‌است.

^۱ نک. اوحی ۱۳۸۹: ۴/۲۴۲۸ (رازی).

^۲ pahlavi musulman

^۳ Loure

^۴ نک. مینوی ۱۳۳۵: ۸۱-۸۵؛ ادیب طوسی ۱۳۳۷: ۱-۱۶.

^۵ Gūrānī dialect

^۶ نک. Heron Allen 1902: vii-xxii؛ خانلری ۱۳۲۴: ۲۶-۳۰؛ نفیسی ۱۳۲۴: ۲۲ (نیز نک. اذکابی ۱۳۷۵: ۱-۱۱، ۷۵-۵۵)؛ اورنگ ۱۳۵۰: ۹۸، ۱۴۳؛ موسوی ۱۳۹۳: ۱۹۹-۲۰۰؛ حسینی آباریکی ۱۳۹۲: ۴۲-۴۰؛ غلامی ۱۳۹۹: ۴۶-۴۸؛ فیروبخش ۱۴۰۲: ۱۹-۲۰.

^۷ نک. Elwell-Sutton, 1988: 296; Minorsky, 1986: 84۰؛ اذکابی ۱۳۷۵: ۱۴-۳۳.

- تقی‌الدین کاشانی در خلاصه الاشعار و زیده الافکار (مورخ حدود ۱۰۰۷ ق) ۳۳ دوبیتی با نام «سلطان العارفين باباطاهر همدانی» (دستنویس پتنه، ک ۳۹۳-۳۹۴) آورده‌است.

- اوحدی بلیانی در عرفات العاشقین و عرصات العارفين (تألیف ۱۰۲۴ ق)، ۸ دوبیتی با نام «باباطاهر عریان همدانی» (دستنویس ملک، ک ۸۷۸-۸۷۹) آورده است.

دوبیتی‌های باباطاهر در عرفات العاشقین (= عر)

تقی‌الدین اوحدی بلیانی از ادیبان و شاعران آغاز سده ۱۱ ق، در ۹۷۳ ق در اصفهان به دنیا آمده و در حدود سال ۱۰۴۰ ق درگذشته است. اوحدی آثاری چند تألیف کرده که مهم‌ترین آنها عرفات العاشقین و عرصات العارفين است. وی نگارش این کتاب را در سال ۱۰۲۲ ق آغاز کرده و در ۱۰۲۴ ق به پایان رسانده‌است. نویسنده که دستی در شاعری نیز دارد، شرح حال ۳۴۹۸ شاعر را به ترتیب حروف الفبا آورده‌است. شیوه نثر وی در این کتاب متکلف و مصنوع و تا حدودی مسجع است.

یکی از شاعران مورد توجه اوحدی در این تذکره باباطاهر همدانی است که به شرح حال افسانه‌وار وی پرداخته و سپس ۸ دوبیتی از وی نقل کرده‌است. از عرفات العاشقین چند دستنویس کامل از جمله دستنویس کتابخانه ملک به شماره ۵۳۲۴، کتابت سده ۱۱ ق؛ دستنویس کتابخانه خدابخش به شماره‌های ۲۲۹ و ۲۳۰، کتابت ۱۰۵۰ ق؛ دستنویس کتابخانه دیوان هند به شماره ۳۱۳، کتابت ۱۱۷۴ ق و دستنویس کتابخانه حبیب‌گنج به شماره میکروفیلم ۲۲۸۵ کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد بر جای مانده‌است. مصححان این متن؛ ناجی نصرآبادی (نک. اوحدی ۱۳۸۸: ۴/۲۲۰۶) و صاحبکاری، فخر احمد و قهرمان (نک. هو، ۱۳۸۹: ۴/۲۴۲۸) خوانش پیشنهادی خود را از این دوبیتی‌ها ارائه کرده‌اند.^۱

با توجه به آنکه دستنویس کتابخانه ملک در بخش باباطاهر همدانی کیفیت بهتری دارد، نگارنده از آن به‌عنوان نسخه اساس استفاده کرده‌است. کاتب در ثبت دوبیتی‌های این

^۱ نک. اوحدی ۱۳۸۸: ۱/ مقدمه؛ هو، ۱۳۸۹: ۱/ مقدمه؛ صفا ۱۳۷۰: ۵/(۳) ۱۷۳۰-۱۷۳۳.

دست‌نویس به‌ندرت از قطعه استفاده کرده‌است؛ گویا وی از خواندن دوبیتی‌ها ناتوان بوده و فقط از سر امانت‌داری آنها را نقاشی کرده‌است.

ع ر ا

باده وا لعل مانی ور بمانی پیل هندی نه سر باده رمانی^۱
 هرآن بنگی چه ذانی^۲ باده‌خوردن مست و رسوا به سر راهان رمانی

bâda wâ la'l-a, mân-e: war ba-mân-e:
 pil-e hend-i na, sar bâda řemân-e:
 har-ân baŋ-i ča, zân-e: bâda-x^ward-en
 mast u ruswâ ba, sar řâh-ân řemân-e:

نگارش فارسی:

باده اگر بماند، چون لعل می‌شود. باده فیل هندی را سرنگون می‌کند.
 بنگی از باده خوردن چه می‌داند که (باده) او را مست و رسوا در گذرگاه بر زمین افکند.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) فاعلاتن فاعلاتن فعولن (بجر مشاکل مسدّس محذوف)؛ بیت (۲) مفاعیلن مفاعیلن فعولن / فاعلاتن مفاعیلن فعولن (بجر هزج مسدّس محذوف / بجر مشاکل مسدّس محذوف).

قافیه و ردیف: مصراع ۱ فقط قافیه دارد و مصراع‌های ۲ و ۴ فقط ردیف دارند. قافیه و ردیف در حروف پایانی مشترکند.

شرح واژگان و توضیحات:

وا: به، مثل. لعل: سنگ قیمتی سرخ‌رنگ که در اینجا مقصود سرخی آن است. مانی: مان (ماده مضارع از مصدر مانای «ماندن؛ شبیه بودن»، ماده ماضی: مانا) + ی (شناسه^۳ ش‌م) = فعل مضارع ساده^۳ ش‌م «ماند» در معنای اخباری «می‌ماند». ور: وگر، و اگر. بمانی: پ (پیشوند التزامی) + مان (ماده مضارع از مصدر مانای «ماندن؛ درنگ کردن»، ماده ماضی:

^۱ دمانی هم خوانده می‌شود.

^۲ اصل: ژانی.

مانا) + ی (شناسهٔ ۳ش م) = فعل مضارع التزامی ۳ش م «بماند». نه سر: از سر، با سر. رمانی: رمان (مادهٔ مضارع از مصدر رمانای/ رمان «ویران شدن، ویران کردن، افکندن، فرودآوردن، انداختن»، مادهٔ ماضی: رمانا) + ی (شناسهٔ ۳ش م) = فعل مضارع ساده ۳ش م «افکند».

به عشق بازوی، درازی حیدر زور ارمانای درب، دروازهٔ خیبر
(صهیدی ۱۹۷۱: ۱۹۳، ب ۱۸)

ba 'ašq-i bâzu:y, derâz-i Haydar
zo:r armânâ-y darb, darwâza-y Xaybar

به عشق بازوی بلند حیدر که با نیروی خود در دروازهٔ خیبر را بر زمین می‌زند.

فلک ار ذانیش، چیش آمان پچان دوری نازدار، نرمانی پی‌مان
(همان: ۱۲۴، ب ۱۳)

fałak ar zân-iš, çe:-š âmâ-n pe:-mân
du:r-i nâz-dâr, na-řmân-e: pe:-mân

فلک اگر می‌دانست چه بر سر ما آمده، ما را به دوری نازنین گرفتار نمی‌کرد.^۱

مصدرهای مال رمان /mât řemân-en/ «خانه خراب کردن» و باوان رمان /bâwân řemân-en/ «ویران شدن خانهٔ پدری، دودمان بر باد دادن» (مکری ۱۳۲۹: شم ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹) کاربرد گسترده‌ای دارد. همچنین برای «بر زمین زدن در کشتی» هم به کار می‌رود: برمنیه زمین /be-řmen-e:ya zame:n/ «او را بر زمین بینداز (= بزن)». هر آن: ضمیر مبهم. بنگی: کسی که بنگ می‌خورد و می‌کشد. چه: چه. ذانی: ذان (مادهٔ مضارع از مصدر ذانای «دانستن»، مادهٔ ماضی: ذانا) + ی (شناسهٔ ۳ش م) = فعل مضارع ساده ۳ش م «داند» در معنای اخباری «می‌داند». خوردن: در اینجا به معنای نوشیدن. به سر: در سر. این دوبیتی از زیباترین دوبیتیها در توصیف باده و پیامدهای نوشیدن آن و همچنین یادآور توصیف باده و کارکرد آن در مینوی خرد (بخش ۱۵: بند ۲۰-۶۳)، شاهنامه (فردوسی ۱۳۸۶: ۴-۳/۵، ب ۱-۱۰)، رباعیات خیام و نوروزنامه (۱۳۴۳: ۷۱-۷۲) منسوب به وی است.

^۱ ترجمهٔ واژگانی: دوری نازنین را بر ما فرود نمی‌آورد.

عر ۲

دلم از عشق رویت گیج و ویجی گهی سوچی^۱ در آتش گه بریجی
دل عاشق مثال چوب تر بی سری^۲ سوچی سری خونابه ریجی

deɫ-em az 'ešq-e, ru:y-et giʃ u we:ʃ-e:
gah-e: su:ʃ-e:dar âteš gah be-ře:ʃ-e:
deɫ-e 'âšeɣ mesâl-e ču:b-e tar be:
sar-e: su:ʃ-e: sar-e: xu:nâba ře:ʃ-e:

نگارش فارسی:

دلم از عشق رویت آشفته و سرگردان است؛ گاه در آتش می‌سوزد و گاه می‌ریزد.
دل عاشق مانند چوب تری است که یک سرش می‌سوزد و سر دیگرش خونابه می‌ریزد.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف).

قافیه و ردیف: این دوبیتی قافیه منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

گیج و ویج: آشفته و سرگردان. **ی** در **ویجی:** فعل ربطی ۳ش م «است». **سوچی:** سوچ (> سوز، ماده مضارع از مصدر **سوچای** > **سوزای** «سوختن»، ماده ماضی: **سوچا**) + **ی** (شناسه ۳ش م) = فعل مضارع ساده ۳ش م «سوزد» در معنای مضارع اخباری «می‌سوزد». **بریجی:** به (پیشوند التزامی) + **ریج** (ماده مضارع از مصدر **ریجای** > **ریزای** «ریختن»، ماده ماضی: **ریچا**) + **ی** (شناسه ۳ش م) = فعل مضارع التزامی ۳ش م «بریزد». **بی:** فعل مضارع ساده ۳ش م در معنای التزامی «باشد». **ی** در **سری:** یای نکره مفید وحدت: یک سرش. **خونابه:** اشک آمیخته به خون، اشک خونین.

^۱ اصل: شوچی.

^۲ اصل: سر (= سر).

عر ۳

| | |
|--|--------------------------------|
| زهر در کاسه دارم بوره بوین | بی تو تلواسه دارم بوره بوین |
| مجلسی ^۱ خاصه دارم بوره بوین | می‌ام خون، غصه مطرب، تهره ساقی |

be: to: tałwása, dâr-um bo:r-e ba-win
 zahr dar kâsa, dâr-um bo:r-e ba-win
 mey-em xu:n, qusa mutreb, tahra sâqi
 maĵles-e: xâsa, dâr-um bo:r-e ba-win

نگارش فارسی:

بی تو بی‌قرار و نگرانم، بیا و ببین؛ زهر در کاسه دارم، بیا و ببین.

شرابم خون، مطربم غصه، ساقی‌ام اندوه است؛ مجلسی خاص و ویژه دارم، بیا و ببین.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) فاعلاتن مفاعیلن فعولن (بجر مشاکل مسدس محذوف). بیت (۲) مفاعیلن مفاعیلن فعولن / فاعلاتن مفاعیلن فعولن. (بجر هزج مسدس محذوف / بجر مشاکل مسدس محذوف).

قافیه و ردیف: این دوبیتی قافیه و ردیف منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

تلواسه: اضطراب، بی‌قراری و نگرانی. دائم: فعل مضارع اش م «دارم». بوره: = بوری؛ فعل امر ۲ش م «بیا». بوین: (پیشوند امری) + وین (ماده مضارع از مصدر وینای «دیدن»، ماده ماضی: وینا) = فعل امر ۲ش م «ببین». زهر: در زهر نشانه‌نمای معرفه و برای تکمیل وزن هجایی ضروری است. تهره: غم و اندوه. در بیت زیر که هم‌پوشان مضمون این دوبیتی است، به جای تهره: حَم (= غم) آمده است:

همراز آخ و داخ، ناله نسوای نی / دل کباب، چم جام، خم ساقی، هون می

(مهوله‌وی ۱۳۸۲: ۱۴۰، ب ۴)

hâm-fâz âx u dâx, nâfa nawâ-y nay
 deġ kabâb, čam ĵâm, xam sâqi, hu:n may

^۱ اصل: مجلس (= مجلسین)

همراز آه و داغ هستم و ناله نوای نی، دل کباب، چشم جام، غم ساقی و خون می من است.
مجلسی: مجلس + ی وحدت = یک مجلس. خاصه: ویژه، مخصوص. کاربرد خوب برای مجلس ساختاری طنز دارد که بر بلاغت و فصاحت بیان شاعرانه افزوده است. احتمالاً این واژه همان **خاس** به معنای خوب است که واژه‌ای ایرانی است و با واژه خاص عربی پیوندی ندارد. این واژه در زبان‌ها و گویش‌های ایران باختری کاربردی عام و روزمره دارد و حوزه معنایی آن در جایگاه صفت و قید و همپوشان آن **خوب** است.

بلکم ای کاره، پری تو خاس بو مرد اون ژ رزم، مطلب‌شناس بو

(جنگنامه رستم و زنون، ب ۱۵۴۶)

bałkam i kâr-a, peřey to: xâs b-o:
 mard a:w-en ža řazm, matlab-šenâs b-o:

شاید این کار برای تو خوب (= شایسته) باشد. مرد آن است که در رزم نیز سخن‌شناس باشد.

خاس نظاره کر، بذانه چیشن شمال بوی عارق، فرزندان پیشن

(رزمنامه کنیزک، ب ۷۶۲)

xâs nazâra kar, be-zân-a če:-š-en
 šamâl bu:y 'âreq, farzandân pe:š-en

خوب نگاه کن و بدان که چیست؟ باد شمال بوی فرزندانم را دارد.^۱

همین همپوشانی بیانگر استقلال واژگانی خاس از خاص عربی است: **گر خاس /kuř xâs/ (= پسر خوب) و واژه متضاد آن گن /gan/ «بد» است.^۲**

^۱ نیز نک. چه خاس خاس /ča xâs-xâs/ «چقدر خوب و خوب /چقدر خوب خوب» (صهیدی ۱۹۷۱: ۶۸، ب ۱۸-۱۹).

^۲ قسم. کر خاس مال ارا چیه، کر گن مال ارا چیه /kuř xâs mâl arâ čey-ya, kuř gan mâl arâ čey-ya/ «پسر خوب مال (= داری و ثروت) را می‌خواهد چه‌کار، پسر بد مال را می‌خواهد چه‌کار؟». مفهوم ضرب المثل آن است که پسر خوب نیازی به ثروت و داری ندارد؛ زیرا خود می‌تواند صاحب آنها شود و همچنین ثروت و داری به چه درد پسر بد می‌خورد؛ زیرا وی آنها را بر باد می‌دهد.

عر ۴

کامرانان همیشه کام رانند خفته‌خواوان به خواب خوش بمانند
سحر آنان که بر بوران کرین زین به آنان کی رسند که شام رانند^۱

kâmarân-ân hame:ša kâm-a rân-und
xafta-xâw-ân, ba xâb-e x^waš ba-mân-und
sahar ân-ân-a ke, bar bu:r-ân kar-e:n zin
ba ân-ân ke: řas-und ke šâm rân-und

نگارش فارسی:

کامرانان همیشه کامروا هستند. خواب‌آلودگان در خواب خوش گرفتارند.
آنان که شامگاهان می‌رانند، هیچ‌گاه به آنان که سحرگاه اسب‌ها را زین می‌کنند، نمی‌رسند.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) فاعلاتن مفاعیلن فعولن (بجر مشاکل مسدس محذوف). بیت (۲)
مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بجر هزج مسدس محذوف).

قافیه و ردیف: مصراعهای ۱ و ۴ قافیه و ردیف دارند و مصراع ۲ فقط قافیه دارد. قافیه و
ردیف در حروف پایانی مشترکند. ساختار قافیه و ردیف در این دوبیتی تأییدی بر اصالت
گورانی آن است.

شرح واژگان و توضیحات:

کامرانان: کامروایان. خفته‌خواوان: خواب‌آلودگان، کسانی که غرق در خوابند. بوران: بور
(اسب قهوه‌ای، در اینجا مطلق اسب) + ان (نشانه جمع). کرین: کر (ماده مضارع از مصدر
کرای «کردن»، ماده ماضی: کرا) + ین (شناسه ۳شج) = فعل مضارع ساده ۳شج «کنند»
در معنای اخباری «می‌کنند» kař-um, kař-i, kař-e:, kař-im, kař-in, kař-e:n.

^۱ این بیت به شکل زیر به بندار رازی (سده ۴-۵ ق) نیز منسوب است (مدبری ۱۳۷۰: ۳۷۰):

تو گر شبگیر بر بوران نمی زین به آنان کی رسی کایوار رانند

عر ۵

از از سوته‌دلانم چون ننام از از بی‌حاصلانم چون ننام
 بلبل آول نشینی راز ماکی^۱ من که دور از ولانم چون ننام

az az su:ta-dəl-âñ-um ču:n na-nâł-um
 az az be:-hâseł-âñ-um ču:n na-nâł-um
 bułbuł â weł ne-šin-e: řâz mâ-k-e:
 men ke dur az weł-âñ-um ču:n na-nâł-um

نگارش فارسی:

من از دل‌سوختگان هستم، چگونه ننام؟ من از بی‌حاصلان هستم، چگونه ننام؟
 بلبل با گل می‌نشیند و سخن می‌گوید، من که دور از گل‌ها هستم، چگونه ننام؟

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر هزج مستدس محذوف). بیت (۲) فاعلاتن
 مفاعیلن فعولن (بهر مشکل مستدس محذوف).

قافیه و ردیف: این دوبیتی قافیه و ردیف منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

این دوبیتی صورت اصیل و کهنی است که نویسه‌دشوار راز ماکی در آن آمده است: راز: سخن. ماکی: ما > م (پیشوند استمراری) + ک (ماده مضارع کرای / کردن «کردن»، ماده ماضی: کرای / کرد) + ی (شناسه ۳ ش م) = فعل مضارع اخباری ۳ ش م «می‌کند». راز ماکی: سخن می‌گوید، گفتگو می‌کند. نویسه‌اصیل و دشوار راز ماکی لطف خاصی به معنای دوبیتی بخشیده‌است و ابهام معنایی دوبیتی زیر را برطرف می‌کند:

از از سوته‌دلانم چون ننام از از بی‌حاصلانم چون ننام
 بلبل آول نشینی زار نالی از که دور از ولانم چون ننام

(خلاصه اشعار، ک ۳۹۳)

^۱ اصل: رارماکی

az az su:ta-deł-ân-um ču:n na-nâł-um
 az az be:-hâseł-ân-um ču:n na-nâł-um
 bulbul â weł ne-šin-e: zâr nâł-e:
 az ke du:r az weł-ân-um ču:n na-nâł-um

من از دل سوختگان هستم، چگونه ننالم؟ من از بی‌حاصلان هستم، چگونه ننالم؟
 بلبل با گل می‌نشیند و به زاری می‌نالد. من که دور از گلها هستم، چگونه ننالم؟

در این دوبیتی آمده‌است: «بلبل با گل می‌نشیند و می‌نالد؛ من که دور از گلها هستم، چگونه ننالم؟». حال در دوبیتی **عر ۵** رابطه‌ای منطقی بین مصراع ۳ و ۴ وجود دارد و شاعر می‌گوید: «بلبل با گل می‌نشیند و سخن می‌گوید، من که دور از گلها هستم، چگونه ننالم؟». شاعر در این بیت دلیل نالیدن خود را که ناشی از درد جدایی است، به روشنی بیان می‌کند و به بلبل که با گل نشست و عشق‌بازی می‌کند، رشک می‌ورزد. اما کاتبان و راویان که نتوانسته‌اند عبارت بدون نقطه **رارماکی** را بخوانند، آن را به **زار نالی** ساده کرده و دوبیتی را از درون مایه اصلی آن خارج کرده‌اند. تصویر روشن و گویایی از رازگویی بلبل با گل در خطبه داستان برزو و رستم گورانی آمده‌است:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| فصل زمستان، تمام بی قهار | شکופا به شاد، غنچه نوبهار |
| بلبلان عشق، موانان حزین | دله شقایق، پر مکرد به کین |
| زاغی دی نیشن، بلبل نه سای گل | بونیا نه بوی، غنچه سفیدگل: |
| خیالت چیشن، درون آزاری؟ | پی چیش پری گل، رازان مگری؟ |
| بلبل وات: ای زاغ، مذانی چون؟ | پی دیدار یار، دلم پرهونن |
| من ژ داغ گل، منالوم و زار | کارم هر ایدن، ژ صبح تا ایوار |

(هفت لشکر الفت، ک ۴۵ ب)

fasl-e zemestân, tamâm bi qahâr
 šeko:fâ ba šâd, qo:nča-y nu:-bahâr
 bulbul-ân-e 'ešq, ma-wân-ân gazi:n
 deł-a-y šaqâyeq, peř ma-kerd ba kin
 zâq-e: di ništ-en, bulbul na sây goł
 buneyâ na buy, qo:nča-y sefe:d-goł
 xeyâl-et če:š-en, dariün-âzâr-i?
 pe: če:š peřey goł, řâz-ân ma-kar-i

bulbul wât ey zâq, ma-zân-i cün-en
 pe: didâr-e yâr, deġ-em peř-hün-en
 men ža dâq-e goġ, ma-nâġ-u:m wa zâr
 kâr-em har e:d-en, ža so:bh tâ e:wâr

زمستان سخت و بیدادگر به پایان رسید و غنچه نوبهاری شادمانه شکوفا شد.
 بلبلان عاشق غمگانه می‌نالیدند و دل شقایق را پر از کین می‌کردند.
 زاغی بلبل را دید که در سایه گلی نشست، غنچه گل سفید را می‌بوید و می‌بوسید.
 به چه می‌اندیشی؟ چرا آزرده‌دل هستی؟ چرا با گل به راز گفتن نشسته‌ای؟
 بلبل گفت: ای زاغ! بدان که دلم برای دیدار یار پرخون است؛
 من از داغ گل به زاری می‌نالم و همواره از بامداد تا ایوار کارم همین است.

ع ۶

از کری ته خونه‌خواری از که ترسی ور کشیان به زاری از که ترسی
 از ای نیمه دل از کیجی نترسم جهان دل ته داری از که ترسی

az kar-i ta xu:na-x^wâr-i az ke ters-i
 war keš-i-mân ba zâr-i az ke ters-i
 az i: nim-a deġ az ke:ř-e: na-ters-um
 jahân-e: deġ ta, dâr-i az ke ters-i

نگارش فارسی:

تو خون مرا بریزی، از که می‌ترسی؟ وگر ما را به زاری بکشی، از که می‌ترسی؟!
 من با این نیمه‌دل از کسی نمی‌ترسم. تو با یک جهان دل از که می‌ترسی؟!

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) فاعلاتن مفاعیلن فعولن (بجر مشکل مسدس محذوف). بیت (۲)
 فاعلاتن مفاعیلن فعولن / مفاعیلن مفاعیلن فعولن. (بجر مشکل مسدس محذوف / بحر هزج
 مسدس محذوف).

قافیه و ردیف: این دوبیتی قافیه و ردیف منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

این دوبیتی با تفاوت‌هایی در آغاز مصراع‌های ۱ و ۳ در خلاصه‌الاشعار آمده‌است:

گر کری خونه‌خواری از که ترسی ور کیشیان به زاری از که ترسی
از به نیمه‌دل از کیجی نترسم جهمانی دل ته داری از که ترسی

gar kar-i xu:na-x^wâr-i az ke ters-i
war keš-imân ba-zâr-i az ke ters-i
az ba nima-deġ, az ke:ġ-e: na-ters-um
jahân-e: deġ ta dâr-i az ke ters-i

اگر خون ما را بریزی، از که می‌ترسی؟ وگر ما را به زاری بکشی، از که می‌ترسی؟!
من با این نیمه‌دل از کسی نمی‌ترسم، تو با یک جهمان دل از که می‌ترسی!؟

از: من، ضمیر شخصی گسسته اش م در نقش مفعولی. **کری**: کر (ماده مضارع از مصدر **کرای**، ماده ماضی: **کرا**) + **ی** (شناسه اش م) = فعل مضارع ساده اش م «کئی» در معنای التزامی «بکئی». جمله از **کری ته خونه‌خواری** «من را کئی تو خون‌خواری» (= تو من را خون‌خواری کئی) تحول یافته ساخت ماضی متعدی ساده است که در اصل به گونه از **تو خونه‌خواریت کری** «من تو خون‌خواری کردی» (تو من را خون‌خواری کردی) بوده که ساخت مستقیم به خود گرفته و در تحول دیگری کاتبان «از» را به «ار» (ذکرشده در المعجم، نک. پایین‌تر) و سپس به «گر» در خلاصه‌الاشعار (نک: بالاتر) دگرگون کرده‌اند. همچنین فعل ماضی ساده متعدی اش م؛ **مت کری** (= **کریت** «کردی») را به مضارع ساده **کری** «کئی» تغییر داده‌اند. **کیشیان**: ما را بکشی. **خون‌خواری**: خون‌ریزی، کنایه از ریختن خون. **ته**: تو (ضمیر شخصی گسسته اش م در نقش فاعلی). **ای**: این. این دوبیتی در المعجم شمس قیس رازی (دستنویس مجلس، ک ۳۰ ب) ^۱ به شکل زیر آمده‌است:

ار کری خون‌خواری اج که ترسی وار کیشی خون‌ماری اج که ترسی

^۱ نیز نک. شمس قیس ۱۳۷۳: ۱۱۳ (چ شمیسا).

ازی نیمه دلی نترسم از کسخ^۱ ای گهان دل ته داری اج که ترسی

ar kar-i xu:na-x^wâr-i aĵ ke ters-i
 war keš-i xu:na-mâr-i aĵ ke ters-i
 az-e: nim-a deġ-e: na-ters-um az kasx
 e: gahân-deġ ta, dâr-i aĵ ke ters-i

نگارش فارسی:

اگر تو خون ما را بریزی، از که می ترسی؟ و اگر ما را آغشته به خون بکشی، از که می ترسی؟!
 من با این نیمه دل از کسی نمی ترسم. تو جهمانی دل داری، از که می ترسی؟!

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا.

وزن عروضی: بیت (۱) فاعلاتن مفاعیلن فعولن (بجر مشکل مسدس محذوف). بیت (۲) مفاعیلن مفاعیلن فعولن / فاعلاتن مفاعیلن فعولن. (بجر هزج مسدس محذوف / بجر مشکل مسدس محذوف).

قافیه و ردیف: این دو بیت قافیه و ردیف منظم دارد.

شرح واژگان و توضیحات:

ار: اگر. اج: از. وار: وگر. کیشی: کش (ماده مضارع از مصدر کیشای «کشیدن»، ماده ماضی: کیشا) + ی (شناسه ۲ش م) = فعل مضارع ساده ۲ش م «کشی» در معنای التزامی «بکشی». خون ماری: ماری احتمالاً خوانشی از مالی است؛ خون مالی، مالیده و آغشته به خون. ازی: از (من) + ی (> ای: این) = این واژه کوتاه شده از ای «من (با) این» است. دلی: صورتی از دل. صورت‌های دیله و دله /dɛɫa, de:ɫa/ نیز کاربرد دارد. کسخ: صورتی از کس که احتمالاً حاصل بدخوانی کیج بدون نقطه است.

^۱ در دیگر دستنویس‌ها و چاپ‌های المعجم کیج آمده است (نک. شمس قیس ۱۹۰۹: ۸۱ (چ براون)؛ همو، ۱۳۳۸: ۹۸ (چ قزوینی)، نیز نک. مرتضوی ۱۳۵۴: ۴۵۲-۴۵۳).

عر ۷

خرم آن که هر شامان^۱ ته وینند راز وا ته کند وا ته نشینند
از آن بخت ارگه آرم^۲ ته وینم بشم آنان بوینم^۳ ته وینند

xuřam ân ke har, šâm-ân ta win-und
řâz wâ ta kar-und, wâ ta neřin-und
az ân baxt ar ko:, âr-um ta win-um
ba-ř-um ân-ân ba-win-um ta win-und

نگارش فارسی:

خوشا آن که هر شامگاهان تو را می‌بیند؛ با تو راز می‌گوید و با تو می‌نشیند.
من آن بخت که تو را ببینم، ندارم؛ پس بروم کسانی را ببینم که تو را می‌بینند.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا. صورت تازه‌تر وزن هجایی این دوبیتی در ساخت ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا در خلاصه‌الشعار (نک. پایین‌تر) آمده‌است.

وزن عروضی: بیت (۱) مصراع ۱ وزن عروضی ندارد، مگر آنکه «آن» را «آنان» بخوانیم. در مصراع ۲ اگر «راز» را «راز» بخوانیم، در بحر مشکل مسدس محذوف (فاعلاتن مفاعیلن فعولن) قرار می‌گیرد. بیت (۲) با احتساب «که» و اختیارات شاعری: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف). بیت نخست دقیقاً در وزن ۱۰ هجایی است، اما برای قرار گرفتن در وزن عروضی «آن» به «آنان» و «راز وا ته» به «وا ته رازت» تغییر یافته‌است که در این صورت در وزن عروضی (بحر هزج مسدس محذوف) قرار گرفته و همان صورت نقل‌شده در خلاصه‌الشعار است (نک. پایین‌تر). اگر از بیت دوم حرف ربط «که» را حذف کنیم وزن این بیت نیز ۱۰ هجایی می‌شود. برای درک مفهوم کاملاً روشن این بیت در گورانی نیازی به «که» نیست، اما در فارسی ظاهراً افزودن «که» ضروری به نظر می‌رسد.

قافیه و ردیف: مصراع ۲ فقط قافیه دارد و مصراع‌های ۱ و ۴ فقط ردیف دارند. قافیه و ردیف در حروف آخر مشترکند.

^۱ اصل: ساهان

^۲ اصل: + که

^۳ اصل: + که

شرح واژگان و توضیحات:

این دوبیتی با چند اختلاف جزئی در خلاصه‌الاشعار به شکل زیر آمده‌است:

خرم آنان که هر بامان ته وینند^۱ وا ته رازت کرد وا ته نشینند
از آن بخت ار کو آرم که ته وینم بشم آنان بوینم که ته وینند

xuřam ân-ân ke har, bâm-ân ta win-und
wâ ta râz-et kar-und wâ ta nešin-und
az ân baxt ar ko:, âr-um ke ta win-um
baš-um ân-ân ba-win-um ke ta win-und

خوشا آنان که هر بامدادان تو را می‌بینند؛ با تو راز می‌گویند و با تو می‌نشینند.
من آن بخت که تو را ببینم، ندارم؛ پس بروم کسانی را ببینم که تو را می‌بینند.

وزن هجایی: ۵ هجا + تکیه + ۶ هجا. صورت اصیل وزن هجایی این دوبیتی در ساخت ۵ هجا + تکیه + ۵ هجا در عر ۷ آمده‌است.

وزن عروضی: بیت (۱) مفاعیلن مفاعیلن فعولن / فاعلاتن مفاعیلن فعولن. (بجر هزج مستدس محذوف / بحر مشاکل مستدس محذوف). بیت (۲) مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بجر هزج مستدس محذوف).

قافیه و ردیف: مصراع ۲ فقط قافیه دارد و مصراع‌های ۱ و ۴ فقط ردیف دارند. قافیه و ردیف در حروف آخر مشترکند.

شرح واژگان و توضیحات:

خرم: شبه‌جمله؛ خوشا. **بامان:** بام (بامداد، سحرگاه) + ان (نشانه جمع) = بامدادان، سحرگاهان.
ته: تو. **وینند:** وین (ماده مضارع از مصدر **وینای** «دیدن»، ماده ماضی: **وینا**) + **مند** (شناسه ۳شج) = فعل مضارع التزامی ساده ۳شج «بینند» در معنای اخباری «می‌بینند». **وا ته:** با تو.
رازت: راز (سخن، گفتگو) + **ت** (ضمیر شخصی پیوسته ۲شم در نقش مفعولی) تو را = با تو.
تو. با توجه به کاربرد **ته** در نقش متممی، **ت** برای تأکید بر نقش متمم در جمله است: «با تو، راز

^۱ اصل: توینند

با تو کنند». این ساختار از ویژگی‌های زبان‌های ایران باختری است که کاربردی روزمره دارد؛ مثلاً: - تو منت کشتیه /to: men-et kušt-eya/ «تو، من را تو کشته‌ای (= تو، تو مرا کشته‌ای)». - علی علم دی /'Ali, 'Ali-m di/ «علی، علی را دیدم».

کرد: کر (ماده مضارع از مصدر **کرای** «کردن»، ماده ماضی: **کرا**) + **مُند** (شناسه ۳شج) = فعل مضارع ساده ۳شج «کنند» در معنای اخباری «می‌کنند». در مجموع **راز کردن** به معنای «گفتگوی صمیمی و سخن گفتن دوستانه و محرمانه» است و به گونه **رازان و رازان کرای** «راز کردن» هم کاربرد دارد (نک. ع ۷).

گوش دا به رازان، بلبل چنی زاغ مدرا و پا وه، درون پر ژ داغ

(داستان برزو و رستم، ب ۱۰)

guš dâ ba râz-ân, bulbul čani zâq
ma-drâ wa pâ wa, darün peř ža dâq

او با دلی پر از داغ و درد ایستاد و به گفتگوی زاغ و بلبل گوش سپرد.

غازان چون یاران، آواته خوازان قطاره بستن، مکران رازان
(مه‌وله‌وی، دستنویس آستان قدس، ک ۲۶، ب ۴)^۱

qâz-ân ču:n yâr-ân, âwâta x^wâzân
qatâr-a bast-an, ma-kar-ân râz-ân

غازها چون یاران، آرزومند و مشتاق، قطار بسته و گفتگو می‌کنند.

معادل فارسی این اصطلاح **راز گفتن** است:

پدر با پسر **راز گفتن** گرفت ز بیگانه مردم **نهفتن** گرفت

(فردوسی ۱۳۸۶: ۲/۲۱۷، ب ۲۲۱)

از: ضمیر شخصی گسسته اش م در نقش نهادی؛ من. **ار کو:** از کجا. **قس.** ار کی: از کی.
امروزه «ار» در دو معنای «از» و «در» در زبان لکی کاربردی روزمره دارد. **آرم:** (ماده مضارع

^۱ نک. مه‌وله‌وی ۱۳۸۲: ۱۶۲، ب ۴.

از مصدر آرای «آوردن»، ماده ماضی: آرا) + مُم (شناسه اش م) = فعل مضارع ساده اش م «آرم، آورم» در معنای التزامی «بیارم، بیاورم». **وینم: وین** (ماده مضارع از مصدر **وینای** «دیدن»، ماده ماضی: **وینا**) + مُم (شناسه اش م) = فعل مضارع ساده اش م «بینم» در معنای التزامی «بینم». **بشم: بَ (بیشوند التزامی)** + **شه** (ماده مضارع از مصدر **شین**، ماده ماضی **شی**) + مُم (شناسه اش م) = فعل مضارع التزامی اش م «بشوم = بروم».

اختلافات دویتی عرفات العاشقین با خلاصه الاشعار

آن که: آن کسی (که). **شامان: شامگاهان. ته: تو. وینند: وین** (ماده مضارع از مصدر **وینای** «دیدن»، ماده ماضی: **وینا**) + مُند (شناسه اش ج) = فعل مضارع التزامی ساده اش ج «بینند» در معنای اخباری «می بینند». فعل جمع برای نهاد مفرد آمده است. عدم توجه به این نکته باعث شده تا «آن» به «آنان دگرگون شود. **وا ته: با تو. راز کردند: راز (سخن، گفتگو) + کردند: کر** (ماده مضارع از مصدر **کرای** «کردن»، ماده ماضی: **کرا**) + مُند (شناسه اش ج) = فعل مضارع ساده اش ج «کنند» در معنای اخباری «می کنند». **ار که: از کجا؛ ار که > ار کوه > ار کو.**

عر ۸

اویان کو بی؟ اویان کون مکانی؟
 اویان با خلق در خلقان نهانی
 اویان^۲ بی نشانان^۱ و نشانانی
 به من واژند^۱ اویان^۲ چه نشانی؟

O:yân ko: be?: O:yân ko:-n makân-e:

O:yân bâ xalq, dar xalq-ân nahân-e:

ba men wâž-und, O:yân ča nešân-e:

O:yân be:-nešân-ân wâ nešân-e:

نگارش فارسی:

خداوند کجاست؟ جایگاه خداوند کجاست؟ خداوند با مردم و در مردم نهان است.

^۱ اصل: + که

^۲ اصل: کویان

^۳ اصل: + از

به من می‌گویند: خداوند چه نشانی دارد؟ خداوند بی‌نشان است و این نشان اوست.

وزن هجایی: ۴ هجا + تکیه + ۶ هجا. بیت یکم این دوبیتی در همان خوانش نخست به زبان گورانی و در وزن ۱۰ هجایی (۴ هجا + تکیه + ۶ هجا) است. افزودگی «که» در مصراع ۳ برای قرار گرفتن مصراع در وزن عروضی (بحر هزج مسدس محذوف) کاملاً روشن است؛ زیرا نیازی به آن نیست و اگر مصراع را بدون «که» بخوانیم، در وزن ۱۰ هجایی (۴ هجا + تکیه + ۶ هجا) قرار می‌گیرد. در مصراع ۴ به احتمال قوی اصل مصراع بدون «از» بوده و چون کاتبان و راویان ساختار **بی‌نشانان** (بی‌نشان + ان: «بی‌نشان است»، نک. پایین‌تر) را تشخیص ندادند، برای درک معنا بی‌نشانان را جمع بی‌نشان به شمار آورده و «از» را به مصراع افزوده‌اند. با حذف «از» این مصراع در وزن ۱۰ هجایی (۴ هجا + تکیه + ۶ هجا) قرار می‌گیرد و معنای دقیق و درستی پیدا می‌کند.

وزن عروضی: مفاعیلین مفاعیلین فعولن (بحر هزج مسدس محذوف). برای قرار گرفتن این دوبیتی در وزن عروضی باید «کون» و «خلق» را با کسره «کون» و ضمه «خلق» خواند، همچنین مصراع ۴ با احتساب «از» در این وزن قرار می‌گیرد.
قافیه و ردیف: این دوبیتی قافیه دارد و ردیف ندارد.

شرح واژگان و توضیحات:

اویان: خداوند. **اویان**^۱ واژه‌ای ترکی است که در گورانی we:yân|o:yân خوانده می‌شود:

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| فرامرز واتش:، یا دانای اکبر! | پادشای شاهان!، حیّ توانگر |
| رستم بکیانی، چنی ایرانی | چنی نامیان، جمع کیانی |
| دادرسی کس!، فریادرس عام! | ار یاوای به داد، ورنه بیم تمام |
| کس چون برمچو، نه بحر بی‌پی | برزو نمندن، وی ویام وی! |

(جنگنامه رستم و زنون، ب ۲۰۸۵-۲۰۸۸)

Ferâmarz wât-eš, yâ Dâna-y Akbar
pâdešâ-y šâh-ân, Hayy-e Tu:wângar
Rûstam be-kyân-i, čani Erân-i

^۱ کسروی (۱۳۸۳: ۶۶) **اویان** را جمع «او» می‌داند.

čani nâmi-yân, ĵam'-e Kayân-i
 dâdřas-e be:-kas, Feryâdřas-e 'âm
 ar yâwâ-y ba dâd, war-na bi-m tamâm
 kas čün bar-ma-č-o; na bahr-e be:-pe:
 Barzu: na-mand-en, we: O:yân-em we:

فرامرز گفت: ای دانای بزرگ، ای پادشاه شاهان و ای زنده‌توانگر!
 رستم را همراه با ایرانیان و نام‌آوران و انجمن کیانی برسان.
 ای دادرسی‌کسان، ای فریادرس همگان! اگر به دادم نرسی از دست رفته‌ام.
 چگونه کسی از این دریای بی‌سامان رهایی می‌یابد؟ برزو نمانده است. وای، خداوندا، وای
 بر من!

هاوار ویانم، ایران ذلیلن سپای عظیم شاه، چون رود نیلن
 (جنگنامه رستم و زنون، ب ۲۴۵۳)

hâwâr O:yân-em, E:rân zali:l-en
 sepâ-y 'Azi:m šâh, čün řüd-e nil-en

خداوندا، فریاد! ایران خوار و ناتوان شده و سپاه عظیم شاه چون رود نیل است.

اصل این واژه در ترکی کاشغری **اوغان** oγan|o:γân است (Henning, 1954: 176, fn. 4; idem 1977: 476, fn. 4). این واژه در یک فیلوی از فخرالدین لر در دو دستنویس به تاریخ کتابت ۷۱۵ ق بغداد و ۷۱۴ ق به صورت **اویان** به کار رفته که فتحه بر روی همزه در آغاز کلمه احتمالاً نشان‌دهنده تلفظ واو مجهول /o:|ō/ است؛ بنابراین تلفظ آن /o:yân/ بوده است (صادق ۱۳۸۲: ۱۷-۱۹):

گیان و اویان دو دانستن روا نی زانک اویان و گیان از هم ودا نی
 گیان و اویان به هم وامی‌نشانی ندانم گیان کیان اویان کیانی

gyân u O:yân, do: zânest-an řawâ ni
 zân-ke O:yân u, gyân az ham wedâ ni

^۱ نیز نک. هنینگ ۱۳۷۴: ۷۲، پاورقی ۵۲؛ سرکاری ۱۳۸۵: ۳۳۹-۳۴۰، پاورقی ۵۲؛ صادق ۱۳۸۲: ۱۷. در ترجمه سرکاری در یک اشتباه مطبعی به جای God «خدا»، «ندا» آمده است.

gyân u O:yân, ba ham wâ-mi-nešân-i
na-zân-um gyân, kiyân O:yân kiyân-i

جان و محبوب (خدا) را دو تا دانستن روا نیست؛ زیرا محبوب و جان از هم جدا نیستند؛
هنگامی که (جان و محبوب را در کنار هم بازمی‌نشانی، ندانم جان کدام و محبوب کدام
است.^۱

واژهٔ **اویان** به‌معنای «خداوند» در فهلویات منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰-
۷۳۵ ق)^۲ و شمس مغربی (۷۴۹-۸۰۹ ق)^۳ نیز آمده‌است. **کو:** کجا. **بی:** فعل مضارع ساده
ش^۳ م «باشد». **کون:** کو (کجا) + ن (فعل ربطی ش^۳ م «است») = کجاست.

کون عیش و نشاط، نووهارانت؟ **کون** آهوی رندان، پول نازارانت؟

(صهیدی ۱۹۷۱: ۱۲۲، ب ۴)

ko:-n 'ayš u nišât, naw-wahâr-ân-et?
ko:-n âhu:-y rand-ân, po:l nâzâr-ân-et?

عیش و نشاط نوهارانت کجاست؟ آهوان زیبا و نازنینان دسته دسته کجاست؟

نه عاجزی حال، رو کردش نه زال نمد کون رستم، بو گرز [و] گویال

(جنگنامهٔ رستم و زنون، ب ۳۷۰)

na 'âĵez-i hâl, řü kerd-eš na Zâl

ne-ma-z ku:-n Rûstam, ba:w gurz u gu:pâl

سام با درماندگی به زال گفت: نمی‌دانم رستم با آن گرز و گویالش کجاست؟

^۱ صادق ۱۳۸۲ ب: ۱۹؛ آوانگاری از نگارنده است.

^۲ همو، ۱۳۸۲ الف: فهلوی ش ۱، ۳، ۵، ۱۱:

اویانی بنده‌ایم اویانی خـوانم

اویانی عشق شوری در دل من

نیز نک. کسروی ۱۳۸۳: ۷۹:

از آن بوری به بر اویانی رانم

آن که زنده‌ایم چه عشق نام

سیالا و یلاد ذره بستم

وستندم هرچه غیر اویان به دستم

اج اویان خطاب آمد الستم

به پا و شتم دست افشانی کرد

^۳ نک. عبوضی ۱۳۹۳: ۸۲۴-۸۴۲.

کون ساختار ترکیبی ضمیر + فعل ربطی در گورانی است که در کردی **کوا** می‌باشد^۱:

کون صافی رخسار صفحه جبینت؟ کون دیده پرنور مژده جبینت؟

(صهیدی ۱۹۷۱: ۸۲، ب ۷)

ko:-n sâf-I řuxsâr, safha-y ĵabi:n-et

ko:-n dida-y puř-nu:r muř-ay ĵami:n-et

ترجمه کردی: کوا سافی روومه تی جارانت، کوا چاو و برژانگی پور نوری بیینت.^۲

ko:-w-â sâf-i řu:ma-ta-y ĵâr-ân-et, ko:-w-â çâw u beržân-i pu:ř-nu:r-i binin-et.

روشنی چهره و صفحه پیشانیات کجاست؟ چشم‌ها و مژگان پرنور کجاست؟

مکانی: مکان (جایگاه) + ی (ضمیر شخصی پیوسته ۳ش م در نقش اضافی) = مکانش. در

جمله کون مکانی از فعل ربطی «ن» گورانی و «ی» ضمیر کردی در کنار هم استفاده شده است.

ی در نهانی: فعل ربطی ۳ش م «است». واژند: واژ (ماده مضارع از مصدر واژای > واچای) +

مند (شناسه ۳ش ج) = فعل مضارع ساده ۳ش ج «گویند» در معنای اخباری «می‌گویند».

فعل اورامی واچن > واچون تحت تأثیر ساخت گویشی به واژن و شناسه ۳ش تحت تأثیر

فارسی به مند دگرگون شده است. چه: چه. ی در نشانی: ی نکره مفید وحدت؛ نشانه‌ای.

بی‌نشانان: بی‌نشان (بدون نشانه) + ان > نان (فعل ربطی ۳ش م، است) = «بی‌نشان است»:

- دانای عامه‌نان /dânâ-y 'âm-anân/ «دانای مردم هستم» (دوره محلول، ۴۸،

بند ۵).

- ازنان گیاه ... ازنان درخت /az-anân geyâh ... az-anân deraxt/ «من

گیاه هستم ... من درخت هستم» (برزنج، ۳۲۸، ب ۷-۸).

^۱ نک. صهیدی ۱۹۷۱: ۵۷، ب ۲؛ ۷۶، ب ۳؛ ۸۲، ب ۷؛ بیسارانی ۱۳۷۵: ۳۷، ب ۲؛ مهوله‌وی ۱۳۸۲:

۱۳۰، ب ۲. اشعار گورانی این شاعران در هر صفحه از سوی شارحان کرد زبان به زبان کردی شرح و واژگان، اصطلاحات و معنای ابیات به کردی ترجمه شده و در آنها کون به کوا برگردانده شده است.

^۲ به نقل از صهیدی ۱۹۷۱: ۸۲، ب ۷، پاورقی ۷.

- پیر رستمآن /pir Rūstam-anân/ «پیر رستم هستم» (دوره دیوانه‌گوره، ۲۵، ش ۶۳).

در شاهدهای زیر نان به «ن» و «ان» خلاصه شده‌است، نان < ان < ن:
- بقا باقین موسی وزیران /baqâ bâqi-y-a:n, Mu:sâ wazer-ân/ «اینجا جاودانگی حاکم است و موسی وزیر است» (دوره زاور، ۲۵۴، بند ۱۵).
- هم دسته‌ورن، هم رهبران /ham dastawar-a:n, ham rahbar-a ân/ «هم یار و یاور و هم رهبر است» (دوره دیوانه‌گوره، ۱۹، ش ۲۷).

چه نشانی: چه نشانه‌ای دارد؟ وا: این است (نیز نک. شرفکندی ۱۳۸۵: ۹۰۱). **ی** در نشانی: ضمیر شخصی پیوسته ۳م در نقش اضافی «نشانش». این دوبیتی زیرساخت زبان گورانی دارد، اما به دلیل عدم درک آن از سوی کاتبان و راویان تحت تأثیر کردی و فارسی قرار گرفته است. دوبیتی یادشده از نظر محتوایی یادآور ابیات زیر در زبان فارسی است:

گر کسی وصف او ز من پرسد بیدل از بی‌نشان چه گوید باز
(سعدی ۱۳۹۱: ۵۰)
در عشق چو یا بی‌نشان شو کان یار لطیف بی‌نشان است
(عطار ۱۳۶۸: ۶۲، غزل ۸۵)
گمانی چون برم چون کس نبرده است نشانی چون دهم چون بینشان است
(همو، ۶۶-۶۷، غزل ۹۱)

گفتم که از که پرسم جانان نشان کویت
گفتا نشان چه پرسی آن کوی بی‌نشان است
(فیض کاشانی ۱۳۸۱: ۱/ ۱۷۸، غزل ۹۶)

باباطاهر برای تأکید بر بی‌نشان بودن خداوند ساخت مفرد به کار برده که با وحدانیت خداوندی هماهنگ است، در حالی که اگر خداوند را یکی از بی‌نشان‌ها بداند، برخلاف وحدانیت ذات الهی است. سعدی، عطار و فیض کاشانی نیز از واژه بی‌نشان در ساخت مفرد استفاده کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

باباطاهر شاعر نام‌آشنای همدانی است که در سده چهارم و پنجم می‌زیسته و در سال ۴۱۸ ق درگذشته است. شهرت باباطاهر همدانی به دلیل دوبیتی‌های اوست که زبان آنها مورد اختلاف زبان‌شناسان و پژوهشگران است. تذکره‌نویسان و پژوهشگران زبان این دوبیتی‌ها را فهلولی، رازی / رازی، راجی، مادی جدید، پهلوی اسلامی، لری، گویش گورانی، مازندرانی، لکی و ... به شمار آورده‌اند. *عرفات العاشقین و عرصات العارفين* (تألیف ۱۰۲۴ ق)، اثر اوحدی بلیانی پس از جنگ موزه قونیه (مورخ ۸۴۸ ق) و *خلاصه الاشعار و زبدة الافکار* (مورخ حدود ۱۰۰۷ ق) تقی‌الدین کاشانی، سومین منبعی است که در آن حدود ۸ دوبیتی کهن و اصیل باباطاهر آمده است. نگارنده در روشی توصیفی، نخست بدون هیچ پیش‌داوری فقط بر خوانش دوبیتی‌ها از روی دست‌نویس تمرکز کرده است. در مرحله بعد برای معنای واژگان فقط با تکیه بر دانش زبانی خود از زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران و بدون مراجعه به فرهنگ لغت معنای دریافتی خود را ارائه کرده و دریافته است که دوبیتی‌های باباطاهر به زبان گورانی است. به پیرو این پژوهش‌ها در بررسی دوبیتی‌های باباطاهر نیز نتایج زیر به دست آمده است:

- ۱) در خوانش دست‌نویس و نسخه خطی و تصحیح دوبیتی‌ها مشکل جدی و معناداری وجود ندارد که باعث بدخوانی یا خوانده نشدن دوبیتی‌ها شود.
- ۲) معنای ظاهری دوبیتی‌ها کاملاً قابل فهم است و در درک و دریافت کلی معنای مشکل و ابهام خاصی وجود ندارد، اما برای دریافت مضامین آیینی، اساطیری و نمادین نیاز به شرح و توضیح وجود دارد تا عمق و لایه‌های پنهان دوبیتی‌ها نمایان شود.
- ۳) تمام دوبیتی‌ها دارای وزن هجایی هستند که به دو دسته ۱۰ و ۱۱ هجایی تقسیم می‌شوند.
- ۴) تغییر وزن هجایی دوبیتی‌ها به عروضی باعث شده که این دوبیتی‌ها وزن عروضی یکسانی نداشته باشند.

۵) تفاوت معنادار در وزن عروضی و هجایی بیانگر آن است که همهٔ دوبیتی‌ها وزن هجایی دارند و کاتبان و راویان برای قرار دادن آنها در وزن عروضی به دستکاری و ترکیب و چینش واژگان روی آورده‌اند. این رویکرد سبب شده تا دوبیتی‌ها به‌طور ناقص از ساختار وزن هجایی گورانی به ساختار وزن عروضی فارسی نزدیک شوند.

۶) کاربرد وزن هجایی در اشعار گورانی به‌ویژه وزن ۱۰هجایی پیوند استواری میان دوبیتی‌های باباطاهر و اشعار گورانی برقرار می‌کند؛ در واقع دوبیتی‌های ۱۰هجایی باباطاهر به‌عنوان نماینده و بازتابی از شعر گورانی در ساختار و چارچوب اشعار گورانی بدون اشکال وزنی و محتوایی قابل فهم هستند.

۷) قافیه و ردیف این دوبیتی‌ها در مقایسه با رباعی در دو دستهٔ منظم (همسان با قافیه و ردیف در رباعی که مصراع‌های ۱ و ۲ و ۴ با یکدیگر هم‌قافیه هستند و گاه تنها ردیف دارند) و نامنظم که ردیف و قافیه از قاعدهٔ رباعی پیروی نمی‌کند، قرار می‌گیرند.

در بخش شرح واژگان و توضیحات از منابع زبان و ادب گورانی در سه حوزهٔ آیینی، غنایی و حماسی استفاده شده‌است. در حوزهٔ آیینی تمرکز بر متون اهل حق بوده که به‌صورت شعر و به وزن ۱۰هجایی هستند. این متون شامل مجموعه‌هایی چون سرانجام، دیوان گوره و دفترهایی چون برزنجبه و ... کهن‌ترین ساختارهای زبان گورانی، مضامین اساطیری و مفاهیم دینی را در بر گرفته‌اند. در بخش متون غنایی دیوان شاعران گورانی‌زبان با تکیه بر اشعار ۳ شاعر بزرگ و صاحب‌سبک گوران؛ صیدی، بیسارانی و مولوی انتخاب شده‌اند و در حوزهٔ حماسی مجموعهٔ شاهنامهٔ گورانی مورد نظر بوده‌است. در کل به پیرو خوانش دوبیتی‌های دستنویس یادشده و همچنین با توجه به بررسی‌های انجام شده در واژگان، دستور زبان، وزن، قافیه و ردیف، شرح واژگان و توصیف مفاهیم آیینی، مضامین اساطیری، صور خیال و ... با تکیه بر پیوند مستقیم دوبیتی‌های باباطاهر از منظر زبانی، فکری و ادبی با شاهد‌ها و مثال‌های استخراج‌شده از زبان و ادبیات گورانی، مهم‌ترین مشکلات زبانی و معنایی دوبیتی‌های باباطاهر قابل فهم و حل شده‌است؛ بنابراین این ۸ دوبیتی در وزن هجایی و ساختار زبانی و ادبی گورانی هستند.

کتابنامه

قرآن کریم.

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۷)، *آتشکده آذر*، تصحیح سید جعفر شهیدی، تهران: علمی.
آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، *آتشکده آذر*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش.
ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۳۷)، «فهلویات لری (باباطاهر)»، *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، س ۱۰، شم ۱، ص ۱۱۶.

اذکایی، پرویز (۱۳۷۵)، *باباطاهرنامه*، تدوین پرویز اذکایی، تهران: توس.
اذکایی، پرویز (۱۳۹۳)، «باباطاهر»، *دانشنامه فرهنگ مردم ایران*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، صص ۷۱۵-۷۱۹.
اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، *عرفات العاشقین و عرصات العارفين*، دستنویس شم ۵۳۲۴ کتابخانه ملک، سده ۱۱ ق.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۸۸)، *عرفات العاشقین و عرصات العارفين*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۸۹)، *عرفات العاشقین و عرصات العارفين*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخرآحمد، تهران: میراث مکتوب.

اورنگ، م. (۱۳۵۰)، *سروده‌های باباطاهر همدانی*، تهران: پرچم.
باباطاهر عریان (۱۳۱۱)، *دیوان*، به کوشش وحید دستگردی، طهران: ارمان.
باباطاهر عریان (۱۳۹۰)، *دوبیتی‌ها*، به کوشش محمد مهدی منصوری، قم: دانش و سلامت.
برزنجیه، *دوره برزنجیه و ابتدای دوره پردیور (۱۳۷۰)*، به کوشش امرالله شاه‌ابراهیمی، کرمانشاه: صحنه.

بوره‌کهنی (سفی‌زاده)، سدیق (۲۰۰۸)، *میژووی وژی کوردی*، هه‌ولتیر: ئاراس.
بیسارانی، مصطفی، (۱۳۷۵)، *دیوان*، به کوشش حکیم مه‌لا ساح، سندنج: مهرگان.
پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۴)، *باباطاهر*، شرح احوال و نگاهی به آثار ابو محمد طاهر جصاص همدانی، تهران: فرهنگ معاصر.

تذکرهٔ اعلیٰ، سرانجام خاندان آتش‌بگی اهل حق (۲۰۱۷)، تصحیح محمدعلی سلطانی، هه‌ولیر.
«تذکرهٔ اعلیٰ»، مجموعهٔ رسائل و اشعار اهل حق (۱۹۵۰)، به اصلاح ایوانف، بمبئی: قادری.
تقی‌الدین کاشانی، خلاصهٔ الاشعار و زیدهٔ الافکار، دستنویس شم 218 HL کتابخانهٔ پتیه هند، حدود ۱۰۰۷ق.

ته‌خته‌یی، موسته‌فا (۱۳۹۸)، دیوان، کوک‌دنه‌وه له‌سه‌ر نه‌سالی دستنویسی مه‌حمود پاشای جاف، لیکدانه‌وه‌ی وشه‌کان: موحه‌مد زه‌شید نه‌مینی، سنندج: کردستان.

جنگ اشعار اهل حق، دستنویس شم ۱۷۴۵۰ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.

جنگ موزهٔ قونیه، دستنویس شم ۲۵۴۶، گردآوری بهاء‌الدین قمی، میکروفیلم شم ۳۲۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، مورخ ۸۴۷-۸۴۸ ق.

جنگنامهٔ رستم و زنون (۱۴۰۰)، به کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار/سخن.

جیحون‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۴۵)، شاهنامهٔ حقیقت یا حق الحقایق، به کوشش محمد مکرری، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.

حسینی آبیاریکی، آرمان (۱۳۹۲)، «بررسی ویژگی‌های زبانی و دستوری دوبیتی‌های باباطاهر همدانی»، پیام بهارستان، س ۵، شم ۲۰، صص ۳۹-۶۱.

حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۶۲)، نزهة‌القلوب، به سعی و اهتمام گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
داستان برزو و رستم، به کوشش آرش اکبری مفاخر، زیر چاپ.

دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۵۴)، «دفتر سرانجام اهل حق و باباطاهر همدانی»، راهنمای کتاب، س ۱۸، شم ۱۰-۱۲، صص ۹۴۱-۹۴۸.

دانشفر، حسن (۱۳۷۱)، اسپیده‌باز، سیری در احوال و اشعار باباطاهر همدانی، تهران: اقبال.
«دورهٔ بهلول»، بهلول دانا و یاران حقیقت (۱۹۷۴)، تصحیح محمد مکرری، پاریس: مرکز تتبعات علمی.

«دورهٔ وزاور» ← Mokri 1962

ذهبی، شمس‌الدین، (۱۹۹۰)، تاریخ‌الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام، تصحیح عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی.

دوبیتی‌های باباطاهر در عرفات العاشقین اوحدی بلیانی ۷۱

ذهبی، شمس‌الدین (۱۹۸۲). سیر أعلام النبلاء، تصحیح بشار عوادم‌معروف، بیروت: مؤسسة الرسالة.

راوندی، محمدبن علی بن سلیمان (۱۳۸۶)، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران: اساطیر.

رحمیان، هرمز (۱۳۸۰)، «باباطاهر»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، صص ۷۵۱-۷۵۵.

رزمنامه کنیزک (حاشیه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران) (۱۳۹۷)، به کوشش آرشد اکبری مفاخر، ویراست دوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۹۱)، «اوزان شعر در ایران باستان»، ترجمه فاطمه جهانبور، خرد بر سر جان، به درخواست و کوشش محمدجعفر یاجقی و همکاران، تهران: سخن، صص ۴۹۳-۵۲۲.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.

سرانجام (سه‌رئه‌نجام)، مجموعه کلام‌های یارسان (۲۰۰۷)، به کوشش طیب طاهری، سلیمانیه: انستیتو فرهنگی کرد.

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۹۱)، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

سمعی، عبدالکریم (۱۹۹۲)، الأنساب، تصحیح عبدالرحمان بن یحیی معلی یمانی و دیگران، قاهره: مکتبه ابن تیمیة.

شمس قیس رازی، «المعجم فی معاییر اشعار العجم»، مجموعه سه رساله، دستنویس شم ۱۵۵۰ کتبخانه مجلس شورای اسلامی، مورخ ۷۳۹ ق.

شمس قیس رازی (۱۹۰۹)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به سعی و اهتمام ادوارد براون، بیروت: کاتولیکیه.

شمس قیس رازی (۱۳۳۸)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش محمد قزوینی، تهران: دانشگاه تهران.

شمس قیس رازی (۱۳۷۳)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش سیروس شمیسا، تهران: فردوس.

صادق، علی اشرف (۱۳۸۲)، «فهلویات عین القضاة همدانی و چند فهلوی دیگر»، *زبان‌شناسی*، س ۱۸، شم ۱، صص ۱۳-۲۴.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۰)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.

صفدی، صلاح‌الدین، (۲۰۰۶)، *الوافی بالوفیات*، تصحیح و داد قاضی، بیروت: دار البشائر الإسلامية.

صهیدی، دیوان، دستنویس کتابخانه دولتی برلین، شم ۹۸۷۲. Hs. Or.

صهیدی (۱۹۷۱)، *دیوان*، کوکوردنه‌وهو شی‌کردنه‌وهی محمدامین کاردوخی، سلیمانی: کاردوخی.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۳۹)، *دیوان*، به کوشش سعید نفیسی، تهران: سنایی.

عین‌القضاة همدانی (۱۳۶۲)، *نامه‌ها*، به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران: منوچهری / زوآر.

عیوضی، رشید (۱۳۹۳)، «یادگاری از دوران گذشته آذربایجان، فهلویات مغربی»، *با قافله شوق: ارج‌نامه دکتر محمدعلی موحد*، به اهتمام محمد طاهری خسروشاهی، تبریز: ستوده.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، دفتر دوم و پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فرهنگ فارسی - کردی دانشگاه کردستان (۱۳۸۵)، به کوشش محمدماجد مردوخ روحانی، سنندج: دانشگاه کردستان.

فیض کاشانی، محمدحسین (۱۳۸۱)، *دیوان*، به کوشش مصطفی فیضی و ...، قم: اسوه.

کسروی، احمد (۱۳۸۳)، *آذری یا زبان باستان آذربایجان*، تهران: خورشیدآفرین.

کیا، صادق (۱۳۲۸)، «فهلویات پیشین»، *ایران کوده*، شم ۱۰، صص ۱۹-۲۲.

گنجینه یاری، رونوشت کاظم نیک‌نژاد، نسخه عکسی، شم ثبت ۱۱۸۵۷۴، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، بی‌تا.

لغات کردی، دستنویس شم ۱۲۸۱۳۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۰۳ق.

لغت کردی - فارسی - عربی، چ سنگی، شم ۱۴۲۳۰، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بی‌تا.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۵۴)، «آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، شم ۱۱۵، صص ۴۴۵-۴۷۹.

- مشکور، محمدجواد (۱۳۹۳)، *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، تهران: دنیای کتاب.
- مکری، محمد (۱۳۲۹)، *گورانی یا ترانه‌های کردی*، تهران: بی‌نا.
- موسوی، سیدحشمت‌الله، (۱۳۹۳)، *هزار سال گمگشتگی*، تهران: پیشرو مبتکران.
- مه‌وله‌وی، دیوان، دستنویس کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، شم ۱۱۰۹۲، مورخ ۱۳۰۰ ق.
- مه‌وله‌وی، عبدالرحیم بن سعید معدوم کرد (۱۳۷۸)، *دیوان*، به کوشش مه‌لا عبدالکریمی مدرس، سندج: کردستان.
- مینورسکی، ولادیمیر / پرویز ادکابی (۱۳۷۵)، «باباطاهر»، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۱، صص ۳۸-۴۴.
- مینوی خرد (۱۳۸۰)، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
- نقیسی، سعید (۱۳۲۴)، «پور فریدون»، *پیام نو*، س ۱، شم ۱۱، صص ۲۲-۲۳، ۲۵.
- نوروزنامه (۱۳۲۴)، منسوب به خیام نیشابوری، به کوشش علی حصوری، تهران: طهوری.
- واله داغستانی، علیقلی خان (۱۳۹۱) *تذکره ریاض الشعرا*، تصحیح و مقدمه: ابوالفاسم رادفر/ گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۸)، *تذکره ریاض العارفین*، تصحیح و تحشیه: نصرت الله فروهر، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۴)، *ریاض العارفین*، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: کتابفروشی محمودی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۲)، *مجمع الفصحاء*، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
- هنینگ، و. ب. (۱۳۷۴)، «زبان کهن آذربایجان»، ترجمه بهمن سرکاراتی، *نامه فرهنگستان*، س ۱، شم ۱، صص ۵۱-۷۲.

de Gobineau, A. (1895), *Trois ans en Asie*, Paris.

Hadank, K. (1926), "Die sprache der vierzeller des Bâbâ Tâhir",

KurdischPersishe Forschungen von Oskar Mann, Berlin, pp. xxxvii-lv.

Henning, W. B. (1977), *Selected Papers*, II, *Acta Iranica* 15, Teheran-Liege.

Henning, W. B. (1954), "The Ancient Language Middle of Azerbaijan",

Transactions of philological society, pp. 155-177.

Heron A. (1902), *The Lament of Bâbâ Tâhir*, London.

Huart, C. (1855), "Les Quatrains de Bâbâ Tâhir 'Oryân en Pehelevi musulman", *Journal Asiatique*, paris, vol. VI, pp. 502-545.

- Kent, R. G. (1953), *Old Persian: Grammar; Texts, Lexicon*, New Haven, Connecticut.
- Minorsky, V. (1986), "Bābā Ṭāhir", *The Encyclopedia of Islam*, Leiden, vol. I, pp. 839-842.
- Moosa, M. (1988), *Extremist Shiitea the Ghulat Sects*, New York.
- Sa'īd Khan [Kurdestani] (1927), "The Sect of Ahl-i-Haqq (Ali Ilahis)", *The Muslim World*, vol. 17.1, pp. 31-42.

Bābā Ṭāhir's Quatrains in 'Arafāt al-ʿāšiqīn by Auḥādī Balyānī

Arash Akbari-Mafakher

The Center of the Great Islamic Encyclopaedia, Tehran

Abstract

'Arafāt al-ʿāšiqīn va ʿarāṣāt al-ʿārifīn (completed in 1024 AH) by Auḥādī Balyānī is the third extant source—following the *Jung* of the Konya Museum (dated 848 AH) and Taqī al-Dīn Kāšānī's *Xulāṣat al-ašʿār va zūdat al-afkār* (compiled ca. 1007 AH)—to preserve eight of Bābā Ṭāhir's authentic quatrains. After examining these quatrains, the author provides a critical reading and analysis of them. This study first presents a critical edition, phonetic transcription, and Persian translation of each quatrains; it then discusses their syllabic and quantitative meters, rhyme and refrain, vocabulary and technical terms, mythological motifs, elements of folk culture, and comparative notes, supported by diverse textual and oral evidence. Based on the conducted analysis, the following conclusions have been reached: The linguistic substratum of Bābā Ṭāhir's quatrains is Gorani, influenced by Kurdish, Laki, Luri, and Persian. With sufficient familiarity with the Western Iranian languages, no ambiguity remains in their reading and interpretation. In accordance with the Gorani poetic tradition, the couplets are fundamentally syllabic in meter, though scribal and oral alterations have made them appear closer to quantitative prosody.

Keywords: Bābā Ṭāhir, 'Arafāt al-ʿāšiqīn, Auḥādī Balyānī, Gorani Language

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۷
(صص ۷۵-۷۹)

یادداشت‌های شاهنامه (۲): بر بیان

گارنیک آساطوریان *

چکیده

ترکیب **بر بیان** در شاهنامه در اغلب موارد به معنی «جامه یا زرهی متعلق به رستم» به کار رفته است. پیشنهادهایی که تاکنون برای وجه اشتقاق این ترکیب عرضه شده به هیچ وجه قانع‌کننده نیست. به گمان نگارنده، این ترکیب باید به صورت **babrē-bayān** یعنی با یاء مجهول خوانده شود؛ و معنای آن نیز «جامه یا پوششی است که از پوست بر ساخته شده است».

کلیدواژه‌ها: ریشه‌شناسی ایرانی، بر بیان، شاهنامه

* استاد و رئیس انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی-ارمنی، ایروان

ترکیب **بِرِ بِيَان** بر اساس فرهنگ شاهنامه ولف ۲۱ بار در شاهنامه به کار رفته است؛ چهار مرتبه به معنی «نوعی حیوان درنده» و هفده بار به معنی «جامه یا زرهی متعلق به رستم» (برای آگاهی بیشتر، نک. امیدسالار ۱۳۶۲). ارتباط جزء نخست این واژه یعنی **بِرِ** (فارسی میانه: *bpl/bapr (babr)* با *vyāghrā-* سنسکریت خالی از اشکالی به نظر نمی‌رسد (Horn 1893: 42; idem 1898-1901: 7; هوپشان 1897: 25; idem 1895: 242) محتاطانه کوشیده است برای توضیح ریشه این کلمه به وجود حلقه واسطه **bayr* (< *vayr* < *vagr* < *vyāghrā-* قائل شود؛ با این توضیح که *-γ* در این کلمه با *b*- آغازین همگون شده است. ولی این فرضیه شواهد قابل اتکایی در زبان فارسی ندارد. علاوه بر این، وجود *-p*- بی‌واک در فارسی میانه *bapr* - اگر حاصل املاي شبه‌تاریخی نباشد - مستلزم فرض صورت کهن تر **bapra-* خواهد بود.

به نظر می‌رسد خاستگاه صورت‌های فارسی میانه *bapr* و فارسی نوی **بِرِ** را باید در سرزمین هند سراغ کرد (برای صورت‌هایی با شباهت اندک در دراویدی، نک. Burrow/Emeneau 1998: 285, No. 3532). باین‌حال، ممکن است واژه *vagr* در زبان ارمنی و *vigr-i* در گرجی از پارتی **vagr* وام گرفته شده باشند که طبق تحلیل لوئیتسکی (forthcoming) منعکس‌کننده صورت ایرانی آغازین **uagra-* (هندوایرانی آغازین: **uiāghra-*) هستند.

از سوی دیگر، **بِرِ بِيَان** معمولاً به صورت اضافی (*babr-i-bayān*) خوانده می‌شود، حال آنکه از چنین قرائتی معنای درستی مستفاد نمی‌شود، ظاهراً این ترکیب باید با یاء مجهول یعنی به صورت **بِرِ بِيَان** (*babrē-bayān*) خوانده شود که در این صورت *-ē* در آن نشانه حالت غیر صریح (*oblique case*) و بازمانده حالت اضافی کهن است. به هر حال، پیداست که **بِرِ بِيَان** به پوشش یا جامه‌ای اشاره دارد که از پوست بر ساخته شده و معنای تحت‌اللفظی آن «جامه بر» است و به صورت پوششی تیره‌رنگ، مودار و در برابر آب و آتش و سلاح آسیب‌ناپذیر توصیف شده است (برای آگاهی بیشتر درباره حدس‌های گوناگون پیرامون منشأ این ترکیب، نک. Khaleghi-Motlagh 1988: 324f.). با وجود اشاره صریح به **بِرِ** در ترکیب

مذکور، بر طبق روایت شاهنامه این جامه از پوست پلنگ ساخته می‌شده و به همین سبب، آن را پلنگینه نیز می‌نامیده‌اند. در روایت سغدی داستان رستم جامه او *pwrδnkh crm* و *nγwδn/purδang čarm niyōdan* یعنی «پوشش (ساخته‌شده) از پوست پلنگ» توصیف شده‌است (Benveniste 1940: 135). چنین تناقضی احتمالاً ناشی از این مسئله است که در تخیل انسان آن روزگار، تصویر روشنی از این جانوران و ویژگی‌های تمایزدهنده آنها وجود نداشته‌است. باید توجه داشت که در ایران و فراتر از آن، تصویر مربوط به جانوران خانواده پلنگ‌سانان (*Panthera*) مانند ببر، پلنگ و جگوار – به‌جز شیر – تا به امروز نیز مبهم باقی مانده‌است. واژه‌های هم‌ارز این واژه در زبان‌های ایرانی نو نیز مانند پشتو: *bavr*، تالشی جنوبی: *bavr*، گورانی: *bavr* که در واقع وام‌واژه‌هایی از فارسی معیار هستند، هم بر مفهوم ببر دلالت می‌کنند و هم پلنگ (نیز قس. س. سریانی (> فارسی): *bbr/babr* «پلنگ»؛ Ciancaglini 2008: 120). به‌طور کلی، اکثر زبان‌های ایرانی نو فاقد اصطلاح خاصی برای ببر هستند و به جای آن از صورت‌های گوناگون واژه پلنگ برای نامیدن گونه‌های مختلف پلنگ‌سانان از جمله ببر، پلنگ و حتی گریه وحشی استفاده می‌کنند.

بخش دوم این ترکیب یعنی بیان نیز ظاهراً به نوعی جامه اشاره دارد و با وجود فرضیه‌های گوناگون و دور از ذهنی که درباره منشأ این واژه پیشنهاد کرده‌اند، هنوز وجه اشتقاق روشنی ندارد (نک. Khaleghi-Motlagh, *ibid.*). از میان زبان‌های ایرانی تنها هم‌ریشه موازی لغت فارسی بیان در زبان خوارزمی به‌شکل *by'n(y)k/bayāna/ik* «کربند» ثبت شده‌است (Benzing 1983: 183).

چنانکه پیداست خاستگاه این واژه را باید در چارچوب اسامی هم‌ریشه مربوط به پوشاک در زبان فارسی نو جستجو کرد؛ نام‌هایی مانند پیراهن و همیان که به‌ترتیب از **pari-iaHhana-* و **ham-iaHhana-* (ایرانی آغازین: **iaHh-* «کربند، کمر بستن») مشتق شده‌اند (قس. پیشوند **abi-* در اوستایی: *aiβiiiāṇhana-* «کربند، جامه»). بیش از یک قرن پیش آندرتاس (1916: 1f.) هوشمندانه برای لغت بیان ریشه ایرانی آغازین *upa-iaHhana* را پیشنهاد کرد (نیز نک. Schwartz 1970: 293f.) و شگفت اینجاست که در پژوهش‌های

بعدی توجهی به این مقاله نشده‌است. در کنار صورت خوارزمی یادشده در بالا، در اینجا شاید بتوان به تک‌شاهد فارسی میانه مانوی 'by'ng/abyānag «افسار، فی (حصیربافی)» و پیتاک «گیاهی برای حصیربافی» را اضافه کرد (تک: MacKenzie . Henning 1940: 29, 30; 1971: 323).

کتابنامه

امیدسالار، محمود (۱۳۶۲)، «بر بیان»، *ایران‌نامگ*، س ۱، شم ۳.

- Andreas, F. G. (1916), "Vier Persische Etymologien", *Festgabe für Theodor Nöldeke zum achtzigsten Geburtstag*, Göttingen.
- Benveniste, E. (1940), *Textes Sogdiens. Édités, Traduits et Commentés*, Paris.
- Benzing, J. (1983), *Chwaresmischer Wortindex*, Wiesbaden.
- Burrow, T. D./Emeneau, M. B. (1998), *Dravidian Etymological Dictionary*, Oxford.
- Ciancaglini, C. (2008), *Iranian Loanwords in Syriac*, Wiesbaden.
- Henning, W. B. (1940), *Sogdica*, J. G. Forlong Fund, vol. XXI, London; (repr. in Selected Papers II, Acta Iranica 15, pp. 1-68),
- Horn, H. (1893), *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Straßburg.
- Horn, p. (1898-1901), "Neupersische Schriftsprache", *GIPh*, Bd. I/2: 1-200.
- Hübschmann, H. (1895), *Persische Studien*, Straßburg.
- Hübschmann, H. (1897), *Armenische Grammatik*, Leipzig.
- Khaleghi-Motlagh, J. (1988), "Babr-e bayan", *Encyclopaedia Iranica*, E. Yarshater (ed.), vol. III, pp. 324-325.
- Lubotsky, A., *Indo-Iranian Etymological Dictionary*, Forthcoming.
- MacKenzie, D. N. (1971), "The Khwarezmian Glossary - III", *BSOAS*, vol. 34.2, pp. 314-330.
- Schwartz, M. (1970), "On the Vocabulary of the Khwarezmian Muqaddamatu l-adab, as edited by J. Benzing", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, vol. 120.2pp. 288-304.
- Wolff, F. (1935), *Glossar zu Ferdosis Schahname*, Hildesheim.

Notes on the *Šāhnāma* (2): *Babrē-bayān*

Garnik Asatrian

Russian-Armenian University, Yerevan

Abstract

The compound *babr-i bayān* in the *Šāhnāma* is, in most cases, used to mean “the garment or armor belonging to Rustam.” The etymological explanations that have thus far been proposed for this compound are by no means convincing. In the present author’s view, the compound should be read as *babrē-bayān*, that is, with *yā-i majhūl* (-ē-), and its meaning is “a garment or covering made of tiger skin.”

Keywords: Iranian Etymology, *Babr-i bayān*, *Šāhnāma*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۲

(صص ۸۱-۱۳۸)

ایزوگلوکوس‌ها و تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی

آگنس کورن*

مترجم: مریم رشنو**

هدف مقاله حاضر بررسی برخی مشکلات مربوط به دسته‌بندی سنتی زبان‌های ایرانی و تا حد امکان ارائه رویکردهای جدید است. این مقاله بر اساس استدلالی استوار است که در یکی دیگر از مقالات نویسنده (Korn 2016a) مطرح شده است و با افزودن بحث‌های بیشتر، به مشکلات موجود در داده‌ها و روش‌های مورد استفاده در مدل سنتی ارتباط میان زبان‌های ایرانی می‌پردازد. مقاله حاضر به‌طور مشخص نشان می‌دهد مدل سنتی درخت خانوادگی که بر پایه مجموعه‌ای از ایزوگلوکوس‌ها طرح شده عمدتاً بازتاب داده‌هایی تصادفی است که در آن زمان در دسترس بوده‌اند. همچنین این پرسش مطرح شده که آیا مدل موجی یا مفهوم مناطق زبانی نمی‌توانند راهکار مناسب‌تری برای بررسی داده‌ها ارائه دهند؟ کشف پیکره‌ای از دست‌نوشته‌های بلخی زمینه‌ساز نگرش نوینی در این زمینه شده است. استدلال نگارنده مقاله حاضر آن است که تعریف یک زیرشاخه شامل زبان‌های بلخی، پارتی و برخی دیگر از زبان‌ها، فرضیه‌ای است که ارزش آزمودن دارد. در عین حال، مقایسه با دیگر زبان‌های ایرانی در کنار ملاحظات رده‌شناسی، به ارزیابی نقش تماس زبانی کمک می‌کند.

واژه‌های کلیدی: [زبان‌های] ایرانی، درخت خانوادگی، مدل موجی، پیوستگی (linkage)، ایزوگلوکوس‌ها، بلخی

* پژوهشگر مرکز ملی پژوهش‌های علمی فرانسه (CNRS)

** دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. مقدمه^۱

شاخهٔ زبان‌های ایرانی از خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی با پیشینه‌ای بیش از سه هزار سال تاریخ مستند، در طول سه دورهٔ مشخص موسوم به ایرانی باستان (قبل از حدود ۳۰۰ پیش از میلاد)، ایرانی میانه (حدود ۳۰۰ پیش از میلاد تا ۷۰۰ پس از میلاد) و ایرانی نو (از ۷۰۰ پس از میلاد تا به امروز) منابعی بسیار ارزشمند را برای مطالعهٔ روابط زبانی ارائه می‌دهد. با این حال، گسست‌های مهمی نیز در این میان وجود دارد. به غیر از فارسی به‌عنوان یکی از زبان‌های هندواروپایی با طولانی‌ترین سابقهٔ مستند که در سه دوره با نام‌های فارسی باستان، میانه و نو شناخته می‌شود^۲، هیچ زبان ایرانی دیگری به‌طور مستند در بیش از یک دورهٔ تاریخی ثبت نشده است^۳ [و این پیوستار مستند تاریخی تنها در مورد زبان فارسی دیده می‌شود].

^۱ در این مقاله از روش سنتی آوانویسی زبان‌های ایرانی یعنی č برای نشان دادن /tʃ/، ĵ برای نشان دادن /dʒ/ و واکه‌های بلند از جمله ā به جای /a:/ استفاده شده است. همچنین (*) برای نشان دادن صورت بازسازی شده به کار رفته است. صورت‌های ایرانی باستان که با (*) مشخص شده‌اند، نشان‌دهندهٔ شکل بازسازی شده هستند که زیرساخت صورت‌های اوستایی و فارسی باستان را تشکیل می‌دهند. زازاکی بر اساس واج‌های تاریخی آوانویسی شده است (برای مثال استفاده از «a» و «ĵ» به جای «e» و «c» که در املاهای رایج میان گویشوران به کار می‌رود). آوانویسی داده‌های نوشته شده به خط یونانی با توجه به شیوه‌نامهٔ مجلهٔ *Journal of Historical Linguistics* ارائه شده است، اما باید توجه داشت که این آوانویسی تا آنجا که به بلخی مربوط می‌شود تا حد زیادی فرضی است. ترجمه‌های ارائه شده از متونی که به زبان انگلیسی نیستند، توسط خود نویسنده انجام شده است.

^۲ این فرض که یغناپی را می‌توان نوعی *سغدی نو* دانست، به‌طور کلی کنار گذاشته شده است (نک. فهرست ویژگی‌های مشترک و غیر مشترک یغناپی با سغدی در Wendtland 2009: 185).

^۳ یکی از اصلاحات مهم مدل سنتی، ادغام نورستانی به‌عنوان شاخهٔ سوم است (نک. Strand 2016 به‌عنوان یکی از بررسی‌های اخیر). با این حال، همانند دیگر مواردی که در بخش‌های بعدی این مقاله مطرح خواهند شد، این مورد نیز نمونه‌ای دیگر از تداوم مدل سنتی است که با وجود ظهور داده‌ها و دستاوردهای نوین پژوهشی، همچنان به بقای خود ادامه می‌دهد. برای نمونه، می‌توان به تقسیم‌بندی‌های دوتایی شناخته شده‌ای مانند هندی در برابر ایرانی و ایرانی شرقی در برابر ایرانی غربی در درخت ارائه شده در Tichy 2006: 16 اشاره کرد که تنها برخی شاخه‌های منتخب خانوادهٔ هندواروپایی را دربر می‌گیرد.

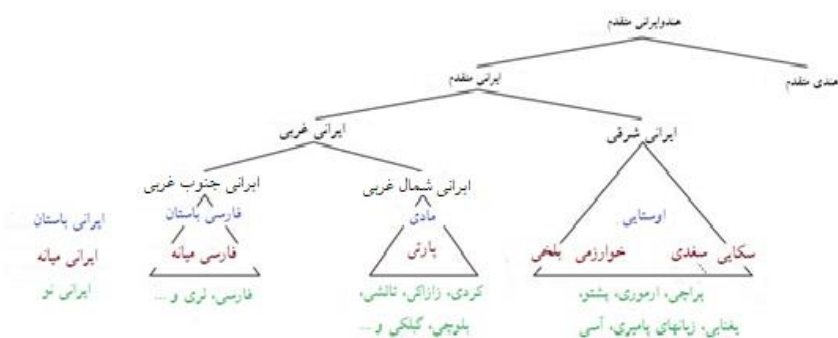
مدل درخت خانوادگی که به‌طور سنتی برای زبان‌های ایرانی پذیرفته شده (شکل ۱) بر اساس یک تقسیم‌بندی دو - دویی شکل گرفته‌است: ابتدا شاخه هندوایرانی به دو دسته هندی و ایرانی و سپس شاخه ایرانی به دو زیرشاخه شرقی و غربی تقسیم می‌شود که هر کدام به نوبه خود به زیرشاخه‌های بعدی دسته‌بندی می‌شوند. این مدل درخت خانوادگی تقریباً از همان زمان ارائه نیاز به بازنگری و اصلاح داشته (برای نمونه Geiger, 1901, note 6). اما تاکنون هیچ مدل دیگری جایگزین آن نشده‌است.^۱ از این رو در مقاله حاضر به مشکلات روش‌شناختی مدل سنتی در کنار جایگزین‌های ممکن پرداخته می‌شود (بخش‌های ۲ تا ۴). همچنین در خلال این بررسی نشان داده می‌شود که درخت سنتی زبان‌های ایرانی بر پایه مجموعه‌ای از تفاوت‌های مشاهده‌شده میان برخی زبان‌های ایرانی بنا شده‌است؛ تفاوت‌هایی که در ادامه به‌عنوان ایزوگلوکوس‌هایی برای گروه‌بندی کلی زبان‌های ایرانی در نظر گرفته شدند. در بخش ۵، عناصری به منظور زیرگروه‌بندی جایگزین برای زبان‌های ایرانی ارائه می‌شود که مبنای ساخت درخت جدید پیشنهادی در بخش ۶ قرار می‌گیرند و در نهایت، بخش ۷ نتیجه‌گیری مقاله را در بر دارد.

۲. مدل درختی یا مدل موجی؟ بررسی موردی زبان‌های ایرانی غربی

۱،۲. ایزوگلوکوس‌های سنتی

اگر چه در درخت زبان‌های ایرانی، تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی غربی در قالب دو شاخه فرعی نشان داده شده‌است (شکل ۱)، اما با بررسی دقیق‌تر، این دو شاخه فرعی عملاً محو می‌شوند.

^۱ بدیهی است که این پیوستار تاریخی همچون بسیاری از زبان‌های دیگر، باید با احتیاط و در نظر گرفتن محدودیت‌ها سنجیده شود، چراکه پایه‌های گویشی فارسی باستان، میانه و نو، هر یک تا حدی با دیگری تفاوت دارند.



شکل ۱. درخت خانوادگی مفروض [زبان‌های ایرانی] (مدل سنتی ساده‌شده)

پاول (1998) در فهرست ایزوگلس‌های واجی خود که به‌طور سنتی برای این تقسیم‌بندی استفاده می‌شوند، نتایج تحویل برخی همخوان‌ها و خوشه‌های همخوانی هندواروپایی متقدم را در زبان‌های پارتی و فارسی بررسی کرده و داده‌هایی را از برخی زبان‌های معاصر ایرانی مانند گورانی (Gōr.)، آذری (Āz.)، گونه‌های مختلف در آذربایجان ایران، زازاکی (Zaz.)، تالشی (Tāl.)، سمنانی (Semn.)، گونه‌های حاشیه جنوبی دریای کاسپی (Casp.)، گویش‌های مرکزی ایران (CD)، بلوچی (Bal.) و کردی کرمانجی (Kd.) به آن افزوده‌است. بر اساس خط‌پرنگ جدول ۱ که ویژگی‌های مشخص شده با عنوان **ایرانی شمال غربی** (که در بالای سمت چپ خط قرار دارند) را از ویژگی‌های **ایرانی جنوب غربی** (که در پایین سمت راست خط قرار دارند) جدا می‌کند، اکثر زبان‌ها [به‌طور کامل] در یک سمت یا سمت دیگر این تقسیم‌بندی قرار نمی‌گیرند. این موضوع نشان می‌دهد که **ایرانی شمال غربی** و **ایرانی جنوب غربی** موجودیت‌های وراثتی^۱ مستقل نیستند؛ یعنی این گره‌ها^۲ باید از درخت خانوادگی زبان‌های ایرانی حذف شوند.

¹ genetic

² nodes

جدول ۱. ایزوگلوهای ایرانی غربی بر اساس پاول (1998: 170)

| IE | Pth. | Gör. | Āz. | Zaz. | Täl. | Semn. | Casp. | CD | Bal. | Kd. | Pers. |
|-------------------------|---------|--------|--------|-------|---------------------|---------|--------|---------|--------|------|-------|
| *k/*g | s/z | s/z | s/z | s/z | s/z | s/z | s/z | s/z | s/z | s/z | h/d |
| *k(u) ^{psl} | -ž- | -ž- | -ž- | -j- | -ž- | ǰ, ž | -j- | ǰ, ž, z | -j- | -ž- | -z- |
| *g(u)(h) ^{psl} | ž | ž | ž (y-) | j | ž | ǰ, ž | j (z-) | ǰ, ž, z | j | ž | z |
| *kw ²⁹ | ? | sip | isb | esp | asb | esp | s | esb | ? | s | s |
| *tr/*tl | hr | (ya)r | (h)r | (hī)r | h(*r) ³⁰ | (h)r | r | r | s | s | s |
| *d(h)w | b | b | b | b | b | b | b | b | d(?) | d | d |
| (OIr.)*rd/*rz | r(δ)/rz | l,r/rz | r/rz | r/rz | r/rz | l/l(rz) | l/l | l/l(rz) | l/l(?) | l/l | l/l |
| *sw | wx | w | h | w | h | x(u) | x(u) | x(u),f | v | x(w) | x(u) |
| *tw | f | u | u | w | h | h | h | h(u) | h | h | h |
| *y- | y- | y- | y- | j- | j- | j- | j- | j-(y-) | j- | j- | j- |

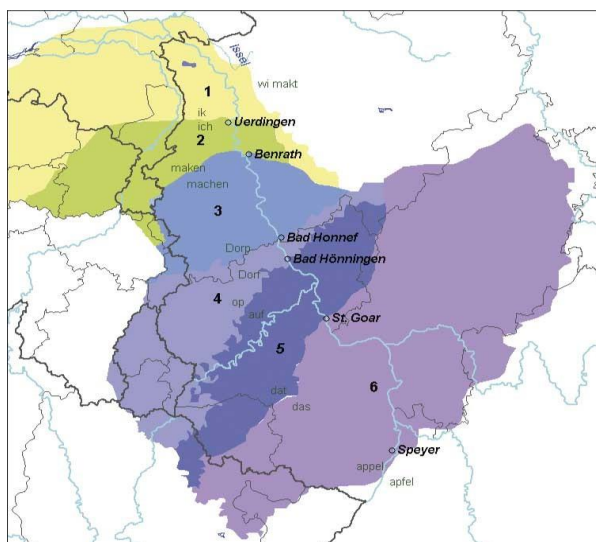
پاول (2003: 61) باتکیه بر مطالعه پیشین خود در سال ۱۹۹۸ میلادی، استفاده از «مدل جدیدی برای تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی غربی» را پیشنهاد می‌دهد. او با توجه به اینکه «مرز روشنی میان زبان‌های ایرانی شمال غربی و جنوب غربی وجود ندارد»، این دوگانگی را با طیفی از **شمال غربی بودن یا جنوب غربی بودن** جایگزین می‌کند که در آن هر زبان کم‌ابیش شمال غربی یا جنوب غربی است. پیشنهاد پاول نشان می‌دهد که مدل موجی شاید برای زبان‌های ایرانی غربی مناسب‌تر باشد؛ مدلی که به‌عنوان جایگزین مدل درختی و به‌طور تقریبی در همان زمان توسعه یافته‌است. مطابق این مدل، ویژگی‌های زبانی در یک ناحیه از گویش‌های مرتبط، مانند موج‌های منتشر در آب، گسترش می‌یابند؛ بنابراین همه ویژگی‌ها به یک نقطه مبدأ نمی‌رسند. نمونه‌ای از این پدیده زبان‌های موسوم به آلمانی علیا^۱ و آلمانی سفلی^۲ را از یکدیگر متمایز می‌کند: این تغییرات هر یک در محدوده‌های متفاوتی رخ داده‌اند و در نتیجه تقسیم‌بندی مشخص و روشنی میان این دو زبان نزدیک به هم وجود ندارد.^۳ در شکل

^۱ High German

^۲ Low German

^۳ از توماس زندر (Thomas Zehnder) بابت بحث و تبادل نظر در این زمینه سپاسگزارم.

۲، اعداد نشان‌دهنده کاهش تعداد نوآوری‌ها هنگام حرکت از جنوب شرق به شمال غرب منطقه مورد مطالعه هستند.



شکل ۲. "Rhenish Fan" ("Rheinischer Fächer"); ایزوگلوها در پیوستاری از گویش‌ها در مرز هلند و آلمان (عکس از Hans Erren, Wikimedia Commons)

در مدل موجی، زبان‌ها و گویش‌ها می‌توانند به‌طور هم‌زمان به چند زیرشاخه فرعی تعلق داشته باشند (چراکه امواج [زبانی] می‌توانند فراتر از مرزهای وراثتی انتشار پیدا کنند)؛ امکانی که در مدل درختی دیده نمی‌شود (François 2014: 165, 168-170). درحالی‌که مدل درختی بر واگرایی زبان‌ها تأکید دارد و نوآوری‌های حاصل از تماس زبان‌ها را در نظر نمی‌گیرد (ibid.: 166)، واگرایی اغلب از طریق تجزیه یک زبان به شبکه‌ای از گویش‌ها رخ می‌دهد که همچنان با هم در تماس باقی می‌مانند، پدیده‌ای که پیوستگی^۱ نامیده می‌شود (ibid.: 162). این به‌عنوان نمونه همان نتیجه‌ای است که فرانسوا (2014) در مطالعه خود درباره زبان‌های اقیانوسیه‌ای وانواتوی شمالی^۲ به دست آورده‌است (شکل ۳). در اینجا، اگرچه ویژگی‌های

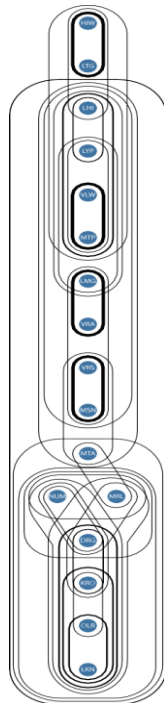
¹ linkage

² Oceanic languages of North Vanuatu

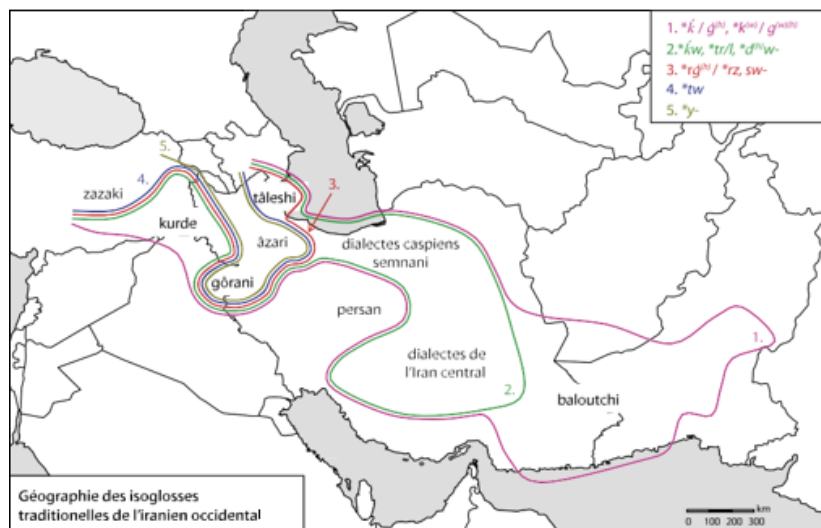
مشترک زبان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، اما شاخه‌های فرعی دودویی شکل نمی‌گیرد، بلکه زنجیره‌ای از زبان‌ها وجود دارد که اعضای آن به‌طور نزدیک با همسایگان خود و تا حد کمتری با زبان‌های دورتر ارتباط دارند.

به نظر می‌رسد این مدل برای زبان‌های ایرانی هم نسبتاً مناسب باشد^۱. واقعیت این است که نتیجه بحث درباره ایزوگلوکس‌های زبان‌های ایرانی غربی در شکل ۲ می‌تواند به‌خوبی بخشی از تصویر بزرگ‌تری مانند شکل ۳ در نظر گرفته شود. می‌توان داده‌های مربوط به زبان‌های ایرانی غربی را به‌صورت آزمایشی در قالبی مشابه داده‌های شکل ۲ تصور کرد. برای پرهیز از تحمیل دیدگاه‌های شخصی، نقشه‌های شکل ۴ و ۵، داده‌های زبان‌های ایرانی معاصر فهرست‌شده توسط پاول (1998) در جدول ۱ را نشان می‌دهند. شکل ۴ داده‌های ایرانی شمال غربی را درون خطوط ایزوگلوکس‌ها و شکل ۵ داده‌ها را خارج از این خط‌ها نشان می‌دهد. این نقشه‌ها به لحاظ روش‌شناسی گویای نکات قابل توجهی هستند. نخست آن که شاید شگفت‌آور به نظر برسد که نمایش‌های مختلف از مجموعه یکسانی از داده‌ها می‌تواند برداشت‌های بسیار متفاوتی ایجاد کند. این نکته هشدار می‌دهد که هیچ نقشه خفنی‌ای وجود ندارد و هر نقشه ناگزیر با نوعی از تفسیر داده‌ها همراه است. دوم آن که نقشه‌ها این تصور را ایجاد می‌کنند که پدیده‌ها از یک منطقه جغرافیایی خاص سرچشمه می‌گیرند. این موضوع شاید در مورد عواملی همچون اقلیم، پوشش گیاهی یا کشاورزی صادق باشد، اما در مورد ویژگی‌های زبانی چنین نیست.

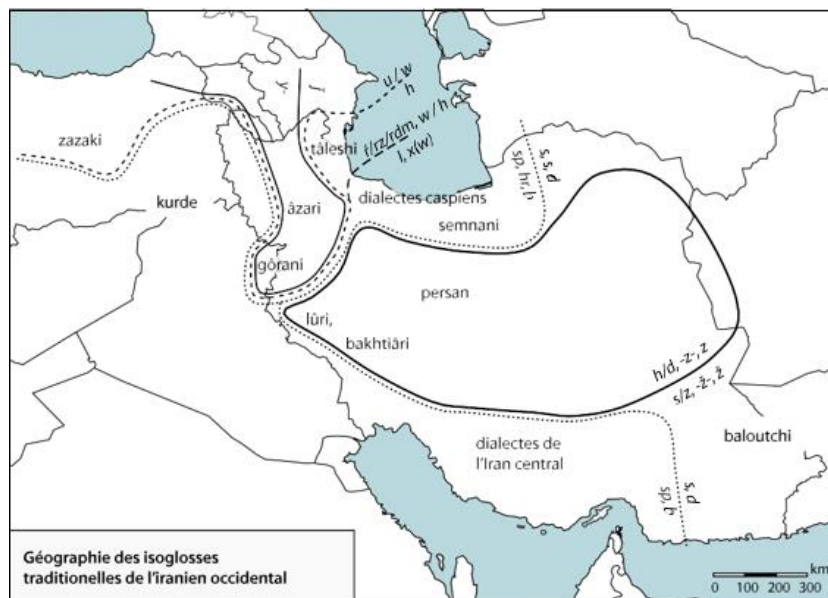
^۱ در همین راستا به گفته گایگر (1901: 420) نیز توجه کنید: «آنچه که به وفور مشاهده می‌شود و جای تعجب هم ندارد این است که یک گونه (زبان یا گویش) در برخی ویژگی‌ها با یک گونه هم‌مرز و در سایر ویژگی‌ها با گونه‌ای دیگر اشتراکاتی دارد. به این ترتیب، همان‌طور که در جاهای دیگر هم دیده می‌شود، ارتباطی میان گویش‌ها (یعنی زبان‌های ایرانی) به‌صورت زنجیره‌ای شکل می‌گیرد؛ به‌طوری‌که مثلاً گیلکی واسطه‌ای بین مازندرانی و تالشی است، و مازندرانی واسطه‌ای بین سمنانی و گیلکی» (تأکید در قالب خط، زیر برخی عبارت‌ها از کورن است).



شکل ۳. ایزوگلس‌ها در زبان‌های واناتوتوی شمالی (François 2014:183)



شکل ۴. تصویرسازی جغرافیایی ایزوگلس‌های زبان‌های ایرانی غربی بر اساس جدول ۱



شکل ۵. تصویرسازی جغرافیایی ایزوگلس‌های زبان‌های ایرانی غربی بر اساس جدول ۱

۲.۲. بُعد تاریخی

علاوه بر مشکلاتی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، در نقشه‌های ارائه‌شده در شکل‌های ۴ و ۵ نوعی ناسازگاری زمانی^۱ نیز مشاهده می‌شود. این ناسازگاری از دو جهت مطرح است: نخست آن که این نقشه‌ها زبان‌ها را در موقعیت جغرافیایی کنونی‌شان نمایش می‌دهند و تمام ایزوگلس‌ها را در یک سطح واحد [با ارزش یکسان] در نظر می‌گیرند. این رویکرد هرچند در مورد زبان‌های اروپایی (مانند آنچه در شکل ۲ دیده می‌شود) تا حدی قابل قبول است، اما در خصوص زبان‌های ایرانی با چالش‌هایی جدی مواجه می‌شود. برای نمونه، داده‌های زبانی و تاریخی نشان می‌دهد زبان بلوچی، که امروزه در جنوب شرقی‌ترین بخش از حوزه زبان‌های ایرانی رواج دارد، نتیجه مهاجرت‌هایی است که گویشوران آن طی هزار سال گذشته به این منطقه انجام داده‌اند (برای نگاهی به خلاصه مهاجرت‌های احتمالی گویشوران بلوچ، نک. Korn

^۱ anachronism

افزون بر این، برخی از ایزوگلوکوس‌هایی که امروزه به‌طور مثال بلوچی و فارسی را از یکدیگر متمایز می‌کنند، از دوران باستان زبان‌های ایرانی وجود داشته‌اند؛ به بیان دیگر، همین ویژگی‌ها از حدود ۲۵۰۰ سال پیش فارسی باستان را از دیگر گویش‌های ایرانی متمایز می‌ساخته‌اند.

برای نمونه، نخستین ایزوگلوکوس‌های جدول ۱ به تفاوت در بازتاب واجی ریشه‌های هندواروپایی متقدم *k̥ و *g̥(h) باز می‌گردد که در فارسی باستان به‌ترتیب به θ و d تبدیل شده‌اند، درحالی‌که در سایر گویش‌های ایرانی به s و z تحوّل یافته‌اند. به‌عنوان مثال، θata- «صد» فارسی باستان در مقابل sata- اوستایی یا dān- «دانستن» فارسی نو در برابر zān- در بلوچی و کردی (این دو ویژگی، به‌ترتیب ایزوگلوکوس‌های شماره ۱ و ۲ در پژوهش تدسکو (1921) هستند؛ نیز نک. بخش ۴.۲). به‌این‌ترتیب، می‌توان با اطمینان گفت که در زمان شکل‌گیری این تفاوت‌ها، زبان بلوچی در ناحیه کنونی بلوچستان رایج بوده‌است. همچنین به‌احتمال زیاد، جایگاه کنونی بسیاری دیگر از زبان‌های ایرانی نیز حاصل مهاجرت‌های تاریخی گویشوران آن‌هاست؛ امری که موجب می‌شود اعتبار نقشه‌هایی چون شکل‌های ۴ و ۵ زیر سؤال رود. در پاسخ به این مسئله، جدول ۲ ایزوگلوکوس‌هایی که فارسی باستان را از سایر گویش‌های ایرانی متمایز می‌کردند (مانند نمونه‌های اشاره‌شده) و زبان‌هایی که صرفاً در دوره ایرانی میانه پدید آمده‌اند را از یکدیگر تفکیک می‌کند. نمونه‌ای از دسته دوم، ایزوگلوکوس شماره ۳ در جدول ۱ است که در آن واج کامی‌شده^۱ *g(u)(h) در هندواروپایی متقدم در زبان‌های ایرانی باستان معمولاً به ǰ تبدیل شده، اما تنها در دوره ایرانی میانه به دو واج z و ǰ متمایز می‌یابد؛ برای نمونه، zan فارسی میانه در پارتی به شکل zan درآمده‌است (ایزوگلوکوس شماره ۳ در Tedesco 1921). از این‌رو، نادیده‌گرفتن بُعد زمانی در تحلیل‌های زبانی منجر به نتایجی نادرست می‌شود و اهمیت این دیدگاه را برای ارزیابی صحیح داده‌ها برجسته می‌سازد. برخلاف آنچه جدول ۱ ممکن است نشان دهد (و همچنین دیدگاه صریح در Windfuhr 2009: 20؛ نیز، نک. صفحه ۲۵۳ همین منبع برای رویکرد ویندفور) شواهد نشان می‌دهند که نفوذ زبان

^۱ palatalized

فارسی بر دیگر زبان‌های ایرانی روندی پیوسته و خطی نداشته، بلکه به صورت موج‌هایی از تأثیرگذاری پدیدار شده‌است؛ این موج‌ها احتمالاً با دوره‌هایی هم‌زمان بوده‌اند که زبان فارسی در دوران هخامنشی و ساسانیان جایگاه رسمی داشته‌است.

جدول ۲- ایزوگلوکوس‌های زبان‌های ایرانی غربی مرتب‌شده بر اساس ترتیب زمانی (برگرفته از Korn 2003: 52-53؛ صورت تطبیق‌یافته)^a

| هندوایرانی متقدم | ایرانی متقدم | اوستایی | پارتی | زازاکی | بلوچی | کرمانجی | فارسی نو | فارسی میانه | فارسی باستان |
|---------------------------------------|-----------------|------------------|-------|--------|--------|---------|------------------|-------------|--------------|
| مرزهای هم‌گویی از دورهٔ ایرانی باستان | | | | | | | | | |
| *k | *š | S | s | s | s | s | h | θ | |
| *g(h) | *ž | Z | z | z | z | z | d | | |
| *post+k ^u e | *pas-ča «پس» | pasča | paš | ? | paš | paš | pas | pasā | |
| *kw | *šw | Sp | sp | sp | s(?) | s(?) | s | | |
| *tr | *θr | θr | hr | (h)r | s(s) | s | s | ç | |
| مرزهای هم‌گویی از دورهٔ ایرانی میانه | | | | | | | | | |
| (u)k ⁺ واکنه‌های کامی | *č | Č | č b | č | č | ž | z | č | |
| (u)g ⁺ واکنه‌های کامی | *j | ǰ | ž | ǰ | ǰ | ž | z | ǰ | |
| *rǰ(h) | *rž | Rz | rz | rz | rz | ? | l | rd | |
| *rd | *rd | Rd | rd | r̄ | rd | ? | l | rd | |
| *d(h)w- | *dw- | duu- | b- | b- | b- | b-(?) | d- | duv- | |
| *sw- | *hw- | x ^w - | wx- | w- | w-, h- | xw- | x ^w - | uv- | |
| *tw ^c | *θw | θβ | tf | w | h(?) | h(?) | h(?) | θuv | |
| *w- | *w- | v- | w- | v- | g(w) | b- | g-, b- | w- | |

موارد: :: ویژگی‌های ایرانی غربی موارد پررنگ: نوآوری‌ها^d

^a به منظور مقایسه با جدول ۱، ستون مربوط به PIE از شیوهٔ پاول برای نمایش [هم‌خوان‌های] لبی - نرم‌کامی و w استفاده شده‌است.

^b در مورد ایرانی باستان č، که بر خلاف آنچه تصور می‌شود، در پارسی به ž تبدیل نمی‌شود، (نک. Korn 2010).

^c برای بحث بیشتر در مورد $*\theta w$ که به‌طور سنتی تصور می‌شود در پارسی به f و در فارسی میانه به h تبدیل می‌شود؛ نک. Korn (2013a)؛ Sims-Williams (2004a).
^d نک. بخش ۱، ۴.

۳. مدل درختی یا منطقه‌زبانی؟ بررسی موردی زبان‌های ایرانی شرقی

۱.۳. ایزوگلس‌های سنتی

هرچند می‌توان برای شاخه‌زبان‌های ایرانی شرقی هم استدلالی مشابه آن‌چه در بخش ۲ مطرح شد ارائه کرد، اما در اینجا موضوع مهم‌تری نیز مطرح است: اصل وجود چنین شاخه‌ای محلی بحث و تردید است. ایزوگلس‌هایی که از فرضیه ایرانی شرقی به‌عنوان یک گروه زبان‌شناختی دارای منشأ مشترک پشتیبانی می‌کنند، در سه دسته زیر قرار می‌گیرند: دسته A: غیر فراگیر (ویژگی‌هایی که در همه زبان‌های ایرانی شرقی وجود ندارند)؛ دسته B: غیرانحصاری ([ویژگی‌هایی که منحصر به ایرانی شرقی نیستند و] در برخی زبان‌های ایرانی غربی نیز مشاهده می‌شوند)؛ دسته C: ویژگی‌هایی که هم‌زمان شامل هر دو خصوصیت بالا هستند [یعنی نه در همه زبان‌های ایرانی شرقی دیده می‌شوند و نه منحصر به این شاخه‌اند].^۱

برای نمونه، دسته C شامل پدیده‌ای است که سیمز-ویلیامز (1989a: 168) آن را حذف عمومی کامی شدگی^۲ و \check{c} و \check{z} به‌ترتیب به ts و dz می‌نامد. این گرایش نه تنها در تمامی زبان‌های ایرانی شرقی مشاهده می‌شود، بلکه در برخی از زبان‌های ایرانی غربی نیز دیده می‌شود؛ از جمله در برخی گویش‌های زازاکی (Gippert, 2009: 81-85)، گونه‌هایی از کردی مکرانی در منطقه ارومیه (Thomas Jügel/Öpengin 2016: 30-31)، تاتی قفقاز در منطقه شیروان

^۱ خلاصه دیدگاه‌هایی را که عمدتاً مورد پذیرش قرار گرفته‌اند، آرانسکی (1977: 197-204) و سیمز-ویلیامز (1989a: 167-169, 1996: 650-651) به‌طور خلاصه ارائه داده‌اند. این پژوهشگران همچنین به موارد استثنا نیز اشاره کرده‌اند (برای جزئیات بیشتر درباره موارد بعدی، نک. Wendtland 2009). برای بحث درباره ایزوگلس‌های صرفی موجود در زیرگروه‌های ایرانی شرقی، نک. بخش ۲، ۴.

^۲ general depalatalisation

(Murad Suleymanov) و همچنین در برخی گویش‌های ترکی آذری (Stilo 2016: 210–211) که نشان می‌دهند چنین تغییراتی می‌توانند ناشی از تأثیرات منطقه‌ای باشند.

در دسته A، برای نمونه می‌توان به تغییر همخوان‌های آغازی *b*، *d*، *g* به ترتیب به *β*، *δ* و *γ* اشاره کرد؛ تغییری که در زبان‌های پراچی، اورموری و آسی دیده نمی‌شود و در زبان ختنی نیز تنها در مورد *g* ظاهر می‌شود. حذف *h*- در آغاز واژه (که در ختنی دیده نمی‌شود) و *ft* و *xt* به ترتیب به *γδ* و *βδ* نیز از دیگر ویژگی‌های این دسته‌اند؛ تغییراتی که در پراچی و اورموری رخ نمی‌دهد و در سغدی و یغناپی تنها به صورت جزئی (*γt* و *βt*) دیده می‌شود. نمونه‌های دیگر، تحوّل **θr* به *š* یا *ts* است که تنها در معدودی از زبان‌های این شاخه ثبت شده‌است. به‌طور مثال، در زبان بلخی به جای واژه **maiθa-* [که در بیشتر زبان‌های ایرانی شرقی رایج است] **raučah-* «روز» به کار می‌رود. علاوه بر این، واژگانی همچون **(pati)-gāz* «پذیرفتن» (برای دیگر زبان‌های ایرانی دارای این ریشه، نک. (Cheung 2007: 118)، **drau-* به معنای «مو» (برای دیگر زبان‌های ایرانی دارای این ریشه، نک. (Rastorgueva/Edel'man 2003: 461-462, 2007: 118) و **sāna-* «دشمن» با وجود بسامد نسبی در شاخه ایرانی شرقی، در تمامی زبان‌های این شاخه به کار نمی‌روند.

تا آنجا که می‌دانم، واژه **kapā-* «ماهی» (به جای **mäsyā-*) را می‌توان معتبرترین ایزوگلوکوس واژگانی برای زبان‌های ایرانی شرقی دانست که سیمز-ویلیامز (1996: 651; 1989a: 169) آن را مطرح کرده‌است. سایر واژگانی که پیش‌تر گمان می‌رفت تنها در ایرانی شرقی وجود دارند، بعدها در یک یا چند زبان ایرانی غربی نیز یافت شدند و در نتیجه در دسته B قرار می‌گیرند (برای جزئیات بیشتر، نک. (Korn 2016a: 405). به این فهرست می‌توان ویژگی‌هایی چون حفظ یا بازگشت **θ* ایرانی باستان به صورت *t* را نیز افزود که در زبان‌های بلوچی و پارسی متقدم^۱

^۱ Early Parthian

مشترک است.^۱ ایزوگلوکوس‌های صرفی نیز همگی در دسته A قرار می‌گیرند. برای مثال، «حفظ گسترده هجاهای پایانی در زبان‌های ایرانی باستان» گرچه ویژگی شاخصی در برخی زبان‌های ایرانی شرقی محسوب می‌شود، اما ویژگی عمومی این گروه نیست.

در نتیجه تعریف مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که بتواند شاخه ایرانی شرقی را به‌عنوان یک کل و متمایز از ایرانی غربی توصیف کند، غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ به این معنا که در چارچوب این مدل خط اتصال میان ایرانی متقدم^۲ و ایرانی شرقی متقدم (که در شکل ۱ ترسیم شده) فاقد مبنای واقعی است، چراکه تغییری وجود ندارد که به این مسیر نسبت داده شود. در نتیجه، گروه ایرانی شرقی از ساختار درخت خانوادگی حذف می‌شود. به این ترتیب، نتیجه‌گیری‌های ونتلند (2009: 185) در مورد زبان‌های پامیری - مبنی بر این که این زبان‌ها به جای آن که گروهی دارای منشأ مشترک باشند، بیشتر یک منطقه زبانی^۳ هستند که ویژگی‌های مشترکشان حاصل تماس زبانی است - را می‌توان به کل شاخه ایرانی شرقی تعمیم داد (Sims-Williams 1989a: 165; 1996: 651).

اگرچه این موضوع به‌صورت صریح درباره زبان‌های ایرانی غربی مطرح نشده، می‌توان استدلالی مشابه برای این گروه نیز ارائه داد، چرا که ویژگی‌های شاخص این دسته معمولاً به‌صورت کلی و نه در قالب ایزوگلوکوس‌های دقیق بیان شده‌اند (برای مثال، نک. Schmitt 1989a: 27-28; 1989b: 98-99). ویژگی‌های ایرانی غربی عمدتاً شامل حذف هجاهای پایانی و به‌تبع آن، از بین رفتن پایانه‌های صرفی و مقوله‌های دستوری وابسته به آن‌هاست که به ایجاد آرایش واژهای^۴ نسبتاً سختگیرانه‌ای منجر شده‌است. از جمله ویژگی‌های

^۱ در بلوچی *θ به t تحول یافته (و در نتیجه با h ادغام نمی‌شود)؛ برای مثال، mētag «روستا» (که با -maiθa* هم‌ریشه است، (Korn 2005: 325-326)؛ در مورد پارسی، نک. Durkin-Meisterernst 2014: 86.

^۲ Proto-Iranian

^۳ SPRACHBUND یا ناحیه همگرایی زبانی به گروهی از زبان‌ها گفته می‌شود که به سبب نزدیکی جغرافیایی و تماس بین زبانی به‌تدریج به هم شبیه شده‌اند.

^۴ word order

صرفی - نحوی جدید این گروه زبانی می‌توان به استفاده از حروف اضافه^۱، نظام جدیدی از ستاک‌های گذشته و الگوهای صرفی نوپدید حاصل از جانشینی (suppletion) اشاره کرد (نک . بخش ۵.۲). بنابراین، ساختار زبان‌هایی چون فارسی میانه و پارسی، به‌طور کلی، با ایرانی نو هم‌تراز است (Schmitt 1989b: 98). نکته مهم آن که «زبان بلخی در قرن اول میلادی تقریباً به همان مرحله [تحوّل] زبان‌های ایرانی میانه غربی رسیده بود (Sims-Williams 1989a: 168؛ نیز نک . بخش ۵.۱). این نکته حاکی از آن است که از نظر جغرافیایی، طیفی از شرق به غرب شکل گرفته‌است، به‌طوری‌که زبان‌هایی چون ختنی و سغدی در شرق (به‌عنوان محافظه‌کارترین نمونه‌ها) ساختار اسمی و فعلی زبان‌های باستانی را کمتر حفظ کرده‌اند، در حالی که زبان‌های نواحی غربی‌تر تحوّل بیشتری را تجربه کرده‌اند (Sims-Williams 1989a: 168).

بدون تردید برجسب‌هایی چون ایرانی شرقی در مقابل ایرانی غربی همچنان ارزش آموزشی [و طبقه‌بندی اولیه] دارند؛ به این معنا که این گروه‌ها هرکدام مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را به‌طور نمونه‌وار نشان می‌دهند که در بسیاری از زبان‌های عضو و نه در همه آن‌ها مشاهده می‌شود.

۲.۳. مناطق زبانی

مفهوم مناطق زبانی، به‌طور سنتی، به نمونه‌هایی مانند مورد کلاسیک زبان‌های بالکان اطلاق شده‌است. این مفهوم را می‌توان برای مثال با تحوّل حرف تعریف نشان داد که در قالب پسوند به اسم افزوده می‌شود. امری که با وجود مشترک بودن در هر زبان نمود متفاوتی دارد (جدول ۳):

^۱ adpositions

^۲ یک نمونه جالب (هر چند از نظر جغرافیایی معکوس) در خانواده زبان‌های آلگانکی (Algonquian) دیده می‌شود: مطابق استدلال گدارد (1994)، در این خانواده زبانی طیفی از غرب به شرق وجود دارد، به‌طوری‌که سطحی‌ترین عمق زمانی در غرب دیده می‌شود و تنها زبان‌های آلگانکی شرقی یک گروه وراثتی واقعی به حساب می‌آیند که نوآوری‌های واجی و صرفی قابل توجهی را به اشتراک می‌گذارند. همچنین تماس‌های ثانویه با دیگر زبان‌های این خانواده منجر به نوآوری‌های مشترک شده که ناشی از وراثت مشترک نیستند. از گپل نیلسن Campbell Nilsen سپاسگزارم که توجه من را به زبان‌های آلگانکی و مقاله گدارد جلب کرد.

جدول ۳. همگرایی‌های صرفی در زبان‌های بالکان^۱

| زبان | واژه | حرف تعریف |
|-----------|-------|-----------|
| بلغاری | kniga | -ta |
| رومانیایی | carte | -a |
| آلبانیایی | libr | -i |
| | book | -ART |

یکی از مسائل روش‌شناسی در این واقعیت نهفته است که هیچ اتفاق نظری در مورد شمار ویژگی‌های مشترک یا تعداد زبان‌های لازم برای تشکیل یک منطقه زبانی وجود ندارد؛ همچنین در مورد این که آیا زبان‌های مورد نظر می‌توانند از منشأ زبانی یکسانی باشند یا نه نیز توافقی وجود ندارد (نک. خلاصه‌های Campbell 2006؛ Stolz 2006). به گفته استولتز (2006: 33) «تعداد تعریف‌های ارائه‌شده تقریباً با تعداد زبان‌شناسان فعال در این حوزه، برابر است». به‌عنوان مثال، پیشنهاد شده‌است که دست‌کم سه زبان مختلف برای تشکیل یک منطقه زبانی نیاز است، و/ یا زبان‌ها باید متعلق به حداقل دو خانواده زبانی مختلف یا شاخه‌های مختلف از یک خانواده باشند، و/ یا وجود چند ویژگی مشترک ضروری است. نسخه‌ای بازتعریف‌شده از این دیدگاه، فرضیه‌ای است که بر اساس آن، ماده زبانی باید متفاوت باشد، همان‌طور که در مورد حرف تعریف -ta، -a، -i در جدول ۳ دیده می‌شود. این امر به «یک دستور زبان با واژگان متفاوت» منتهی می‌شود (در مورد زبان آلبانیایی، اسلاوی بالکان و رومی بالکان، نک. Kopitar 1829، به نقل از Friedman 2000: 2)، به این معنا که گنجینه واژگانی مختلف برای یک کارکرد مشخص [در هر زبان] وجود دارد.

باید توجه داشت که معیارهای ذکرشده قراردادی به نظر می‌رسند؛ به‌علاوه، درک این نکته نیز دشوار است که چگونه تماس زبان‌های سازگار با این معیارها با مجموعه‌ای از زبان‌هایی

¹ Balkan languages

که این معیارها را ندارند یا تنها بخشی از آن را دارند، تفاوت خواهد داشت (Campbell 2006: 9-11, notes 23 & 8). به نظر می‌رسد این معیارها بیشتر جنبه عملی داشته باشند. بدیهی است که اثرات تماس زبان‌ها در مورد زبان‌های متعلق به خانواده‌ها یا شاخه‌های مختلف و همچنین در مورد تعداد بیشتری از زبان‌ها بیشتر قابل مشاهده باشد، اما این امر به هیچ‌وجه نمی‌تواند معیاری روش‌شناختی تلقی شود (Campbell 2006: 9-11). بنابراین، به نظر می‌رسد که به‌طور پیش‌فرض، استفاده از مفهوم **منطقهٔ زبانی** [بیشتر] برای زبان‌های مرتبط، قابل قبول باشد (برای آگاهی بیشتر، نک. بخش ۵,۳).

۴. دربارهٔ شاخص تمایزی^۱ و گروه‌مندی

هر گونه تصمیم دربارهٔ مدل مورد استفاده، مستلزم آن است که داده‌های مورد بررسی چنین تصمیمی را امکان‌پذیر سازند. متأسفانه، این مسأله همواره صادق نیست و دلیل آن در نحوهٔ تکامل فهرست ایزوگلوکس‌ها نهفته است. مسألهٔ روش‌شناسی مطرح‌شده در این بخش به شاخص تمایزی ایزوگلوکس‌ها باز می‌گردد و این پرسش را پیش می‌آورد که این ایزوگلوکس‌ها دقیقاً چه چیزی را مشخص می‌کنند یا به عبارت دیگر آیا اصولاً وجه تشخیصی دارند (نک. Gippert 2009; Meillet 1925؛ و پژوهشگران دیگر).

۱,۴. درجه‌ها و انواع شاخص‌های تمایزی

همان‌طور که گرن (2016a: 407) استدلال کرده‌است، آن دسته از ایزوگلوکس‌هایی که به‌صورت سنتی برای زیرگروه‌بندی [زبان‌های] ایرانی به‌کار می‌روند، از نظر قدرت تشخیصی ارزشی آمیخته [و نامتوازن] دارند. نخست آن که، این ارزش بستگی به این دارد که آیا یک ویژگی ممکن است تنها به‌صورت تصادفی مشترک باشد و به‌طور مستقل پدید آمده باشد؛ چنین وضعیتی از ارزش شاخص تمایزی این ویژگی برای تعیین یک زیرگروه می‌کاهد. مسألهٔ مورد بحث در اینجا آن است که چگونه می‌توان میان ویژگی‌هایی تمایز قائل شد که بسیار معمول و/یا از نظر زبانی بدیهی و ساده‌اند تا هنگامی که در دو زبان رخ می‌دهند معنادار باشند. در مقابل، ویژگی‌هایی که مستلزم تحوّل نسبتاً پیچیده و غیر بدیهی‌اند، به‌احتمال بسیار

¹ diagnosticity

نی‌توانند صرفاً به‌طور تصادفی و به‌صورت موازی در زبان‌ها پدید آمده باشند (این ویژگی‌ها معمولاً با عنوان ویژگی‌های نشان‌دار^۱ از نظر رده‌شناختی شناخته می‌شوند).

چندین ویژگی در فهرست ایزوگلوکوس‌های سنتی، از نوع اول هستند که به‌صورت کلی درجه‌تلازم ضعیفی دارند (یا «از نظر رده‌شناسی نشان‌دار نیستند»). به‌عنوان مثال، تغییر y^* ابتدای کلمات به j (آخرین ایزوگلوکوس در جدول ۱؛ مرز هم‌گویی شماره ۵ در Tedesco 1921) به دلایل زمانی، احتمالاً به‌طور مستقل در زبان‌های متعدّد ایرانی پدید آمده‌است. این تغییر، همچنین یک تغییر آوایی رایج است که در بسیاری از زبان‌های غیرمرتبط، از جمله هندی/اردو، برخی از زبان‌های ترکی، ایتالیایی و آلمانی سفلی^۲ مشاهده می‌شود.

مورد مشابه دیگر تغییر m به w در زبان‌های ایرانی شمال غربی است (ایزوگلوکوس شماره ۱۹ در Tedesco 1921 که در جدول ۱ نیامده‌است) که از نگاه مکزی (1961: 70) «تردیدی در مورد وجود این ویژگی به‌عنوان یک ویژگی ارثی در تمام این گویش‌ها [= کردی، بلوچی، لری، و فسی و پارتی] وجود ندارد. با این حال، یافتن نمونه‌ای از این تغییر در پارتی بسیار بعید به نظر می‌رسد و به این معناست که شواهد زبان ایرانی میانه از آن در دست نیست. این تغییر در کردی به‌قدری جدید است که حتی به وام‌واژه‌های عربی نیز تسری یافته است. در بلوچی، این تغییر در کلیت زبان رایج نیست (و تنها در گویش‌های شرقی، آن هم به‌صورت پراکنده دیده می‌شود). بنابراین احتمالاً باید آن را به‌عنوان یک تغییر جدید در سطح زیرگوشی^۳ در نظر گرفت (برای توضیحات بیشتر، نک. Korn 2003: 56-57). از این رو، در جدول ۲ آن دسته از ایزوگلوکوس‌های سنتی که پس از بررسی دقیق، قابل اعتماد تشخیص داده نشدند، حذف شده‌اند.

شایان ذکر است که تغییر $\check{s}m$ و xm به m باید از تحوّل m به w در کردی صورت پذیرفته باشد (کاربرد این تغییر به‌عنوان ایزوگلوکوس از سوی مکزی (1961: 70-71) و ویندفور (1975: 461, 464) تأیید شده‌است). این تحوّل منجر به شکل‌گیری واژه‌های بلوچی «čamm» و

¹ marked

² Low German

³ sub-dialectal

زازاکی «čim» در برابر فارسی «چشم» و گورانی و بلوچی «tōm» در مقابل فارسی «تخم» شده‌است. این m بر تغییر m به w در کردی (و نه بلوچی شرقی) تأثیر می‌گذارد و منجر به ایجاد واژه‌های کردی «čav» و «tov» می‌شود. با توجه به فاصله زیاد بین گویش‌های مختلفی که این تغییر را نشان می‌دهند (از آناتولی تا تنگه هرمز شامل زبان‌های پراچی، ارموری و سعدی مسیحی)، برای رعایت احتیاط بهتر است فرض کنیم که این تحولات به‌طور مستقل [در زبان‌های مورد اشاره] رخ داده‌اند (نیز، نک. بخش ۵,۳ در مورد تغییرات زبان‌های ایرانی شرقی).

مورد متفاوت دیگر در تمایز میان انواع مختلف شاخص تمایزی یعنی نوآوری‌های مشترک و کهن‌گرایی مشترک^۱ پدیدار می‌شود. آشکار است که برای حفظ یک ویژگی ارثی^۲ نیازی به رابطه نزدیک یا تماس میان زبان‌ها نیست. از این رو، کهن‌گرایی‌های مشترک برای اثبات رابطه میان زبان‌ها نمی‌توانند معیاری تشخیصی محسوب شوند.

با نگاه به ایزوگلوکوس‌ها از این منظر، می‌بینیم که ویژگی‌های مشترک فارسی با زبان‌های دیگر (که در جدول ۲ با حروف پررنگ نشان داده شده‌اند)^۳ اغلب نوآوری به شمار می‌روند و بنابراین به‌صورت بالقوه اهمیت دارند، درحالی‌که زبان‌های غیرفارسی غالباً کهن‌گرایی‌های مشترک (غیرمرتبط) را به اشتراک می‌گذارند.^۴ در میان ایزوگلوکوس‌های سنتی، ویژگی‌هایی که

^۱ shared archaism

^۲ inherited feature

^۳ ایزوگلوکوس‌هایی که با حروف پررنگ نشان داده نشده‌اند، مواردی هستند که تفاوتشان با صورت متقدم محصول یک تغییر کلی و نه یک ویژگی خاص مربوط به داده مورد بررسی است. به‌طور مثال، این امر در خصوص تحویل *θr به hr در پارسی صدق می‌کند که تحویل کلی *θ به h را نشان می‌دهد (و تنها مختص *θr نیست) و همچنین تبدیل *rʒ به rd در فارسی باستان بخشی از تغییر *ʒ به d در فارسی باستان است.

^۴ این مورد نه تنها شامل č می‌شود که در برخی زبان‌های غیرفارسی دوره میانه و زبان‌های ایرانی نو حفظ شده‌است، بلکه تحویل *św به sp را نیز در بر می‌گیرد که به نظر می‌رسد در اکثر زبان‌های ایرانی باستان، به استثنای فارسی (s) از یک سو و ختنی (śś) از سوی دیگر مشترک است (Sims-Williams 1996: 649-650). در نتیجه این ویژگی در بیشتر زبان‌های ایرانی موروثی است و نمی‌توان آن را ویژگی مشخص‌کننده یک زیرگروه

می‌توانند به‌عنوان نوآوری‌های گروه **غیرفارسی** در نظر گرفته شوند و در نتیجه به‌طور بالقوه از قدرت **تشکیل‌دهنده گروه** برخوردارند، تغییر dw - ابتدای واژه به hw ، b ، w - یا h - و تغییر θw * هستند (مرزهای هم‌گویی شماره ۱۱، ۱۲ و ۱۷ در Tedesco 1921؛ همچنین بنگرید به یادداشت c در جدول ۲). همچنین حتی اگر تغییر y - به j ، m به w و sm/xm * به m (که پیشتر رد شد)، مرتبط بودند، اثر آن‌ها صرفاً محدود به گروهی از زبان‌ها بود که این تحولات در آن‌ها رخ داده‌است. بنابراین، هر یک از ایزوگلوکوس‌ها را باید به‌عنوان نیمه‌ایزوگلوکوس^۱ در نظر گرفت [به این معنا که تغییر مورد نظر تنها در بخشی از زبان‌ها مشاهده می‌شود و نمی‌تواند به‌طور کامل مرز روشنی را برای یک گروه زبانی ترسیم کند].

شاید عجیب به نظر برسد که من بر مسائل واضحی تأکید می‌کنم که ممکن است نیاز به توضیح نداشته باشند. با این حال، نه بعد زمانی (نک. بخش ۲،۲) و نه تمایز میان نوآوری و کهن‌گرایی در گویش‌شناسی ایرانی به اندازه کافی مورد بحث قرار نگرفته‌است و توافق عمومی در مورد این مسائل وجود ندارد. برای مثال، ویندفور (19: 2009) آشکارا بعد زمانی را نادیده می‌گیرد و تدسکو (1921: 246) در مقاله کلاسیک خود درباره ایزوگلوکوس‌های ایرانی غربی (نک. بخش ۲،۴) نوآوری‌های مشترک را کم‌اهمیت‌تر می‌داند، چرا که «آن‌ها همواره می‌توانند از یکدیگر مستقل و تنها [به طور تصادفی] یکسان باشند.» البته درست است که نمی‌توان این احتمال را رد کرد که یک تحوّل تنها به‌طور تصادفی یکسان باشد، اما احتمال وقوع چنین وضعیتی به این بستگی دارد که آیا آن تحوّل از نظر رده‌شناسی نشان‌دار است یا نه. زیرگروه‌های زبان‌های ایرانی مانند آنچه آرانسکی (1977: 208-210) مطرح کرده، همه انواع ویژگی‌ها را بدون در نظر گرفتن معیارهای ذکر شده در بر می‌گیرند. زیرگروه‌های سنتی زبان‌های ایرانی شرقی که از همین رویکرد پیروی می‌کنند (نک. بخش‌های ۱،۳ و ۱،۴)، به‌طور گسترده‌ای از یکدیگر فاصله گرفته‌اند: برخی مانند آرانسکی (1977) و مجموعه مبانی

دانست. همان‌گونه که شماری از پژوهشگران اشاره کرده‌اند، وخی در داشتن \acute{s} با ختی اشتراک دارد، اما باید تأکید کرد که «چند ویژگی مهم دیگر وخی را از سکایی متمایز می‌سازند» (Morgenstierne 1938: 437).

¹ half-isogloss

زبان‌شناسی ایرانی^۱، سغدی، یغناپی و آسی را به‌عنوان زیرشاخه شمال‌شرقی در برابر زبان‌های سکایی، بلخی، پشتو و زبان‌های پامیر به‌عنوان زیرشاخه جنوب شرقی در نظر گرفته‌اند. پژوهشگران دیگر پراچی و اورموری را در زیرشاخه جنوب شرقی و باقی زبان‌ها را در شاخه شمال شرقی [گروه ایرانی شرقی] قرار داده‌اند. چنین تفاوت‌هایی نشان می‌دهد که بدون ارزیابی بُعد زمانی و شاخص تمایزی ایزوگلوکوس‌ها، استدلال‌ها ممکن است خودسرانه و بی‌اساس باشند.

۲.۲.۲. گروه‌مندی^۲

با توجه به این که برخی ایزوگلوکوس‌ها از نظر شاخص تمایزی ارزش محدودی دارند، این پرسش پیش می‌آید که چگونه این ایزوگلوکوس‌ها به‌عنوان ویژگی‌های مهم برای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی شناخته شده‌اند. به نظر می‌رسد چندین مجموعه از ویژگی‌ها که برای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی استفاده شده‌اند، بر پایه مشاهداتی از تفاوت‌ها در مجموعه محدودی از داده‌ها شکل گرفته‌اند.

اگر به‌ترتیب زمانی در [چارچوب] درخت خانوادگی زبان‌ها پیش برویم، نخستین مجموعه ویژگی‌ها به شکاف گویشی درون واژگان^۳ فارسی باستان مربوط می‌شود. برای مثال، زمانی که پژوهشگران مشاهده کردند که برخی واژه‌ها نشان‌دهنده یک علامت خاص (که به‌طور قراردادی به صورت «ç» نوشته می‌شود) به‌عنوان بازمانده *θr ایرانی هستند، در حالی که واژه‌های دیگر θr را حفظ کرده‌اند، واژه‌های دربردارنده *θr را به‌عنوان واژگان اصیل فارسی باستان طبقه‌بندی و آنهایی که θr دارند را به‌عنوان وام‌واژه‌های مادی معرفی کردند. درحالی‌که از نظر تاریخی کاملاً محتمل است که نمونه‌های غیرفارسی در واژگان فارسی باستان واقعاً از زبان مادی گرفته شده باشند، ویژگی‌هایی در دست نداریم که مادی را از نظر زبان‌شناسی مشخص کنند (Korn 2016b: 56–57)؛ واژه‌های مادی ویژگی‌هایی دارند که درست مانند θr

^۱ *Osnovy iranskogo jazykoznanija*

^۲ groupiness

^۳ lexicon

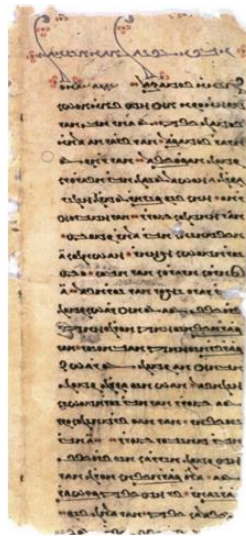
[نه تنها] در اوستایی (نک. ایزوگلوکوس‌هایی از دوره ایرانی باستان در جدول ۲) بلکه در شماری از زبان ایرانی میانه و ایرانی نو نیز دیده می‌شوند. برخی از این ویژگی‌ها (مانند *θr* و *pasča* در مقابل *ç* و *pasā* فارسی باستان) کهن‌گرایی‌های مشترک نیز هستند، اما دیگر ویژگی‌ها نشان‌دهنده تحولات مشترک در تمام گویش‌های ایرانی به‌استثنای فارسی باستان هستند؛ مانند تحوّل **k̄* و **ḡ(h)* هندوایرانی متقدّم به ترتیب به *s* و *z* و تحوّل **św* به *sp*. در نتیجه، ایزوگلوکوس‌های مربوط به دوره ایرانی باستان هیچ گروهی تشکیل نمی‌دهند، بلکه صرفاً فارسی باستان را از دیگر گونه‌های ایرانی متمایز می‌کنند (نیز، نک. Geiger 1901; Schmitt 1989a: 28). از این رو، قابلیت شاخص تمایزی این ایزوگلوکوس‌ها تنها به سمت فارسی باستان آن‌ها مربوط می‌شود.

این موضوع به پرسش پرچالش موقعیت زبان اوستایی نیز مربوط می‌شود. از یک سو، اُرانسکی (1977: 195) اوستایی را زبانی «با ویژگی‌های اصلی [زبان‌های] شمال غربی» می‌یابد، در حالی که لازار (Ibid.: 213) می‌افزاید: «امروزه توافقی عمومی وجود دارد که اوستایی را در کنار گویش‌های ایرانی شرقی گروه‌بندی کنیم». اما به گفته سیمز-ویلیامز (1996: 649) اوستایی «اندک ویژگی‌های متمایزکننده زبان‌های شرقی ایرانی متأخر را نشان می‌دهد»، حتی اگر به ویژگی‌های مشترک آن با خوارزمی اشاره شده باشد (MacKenzie 1969: 451).^۱ با در نظر گرفتن این که زبان‌های شرقی ایرانی احتمالاً یک واحد وراثتی نیستند (نک. بخش ۳، ۱)، می‌توان نتیجه گرفت که گونه‌های زبانی ایرانی باستان (که پیکره‌های متنی تنها از اوستایی و فارسی باستان در دست است؛ هرچند که گونه‌های دیگری نیز باید وجود داشته باشند) احتمالاً پیوستاری از گویش‌هایی بوده‌اند که تنها فارسی باستان و به احتمال زیاد در

^۱ تفاوت‌های اوستایی با خوارزمی توسط هومباخ (1989: 193) فهرست شده‌اند. کلنز (1989: 193) نتیجه می‌گیرد «ویژگی‌های آوایی اوستایی اثبات می‌کند که این زبان گویشی از پارس نیست، اما بیش از این نیز نمی‌توان گفت. اوستایی می‌تواند زبان هر استان ایرانی دیگری باشد. پیشنهادهای مطرح شده‌اند که چندان غیرمحتمل نیستند، اما قانع‌کننده هم نیستند و شمال غربی (تدسکو)، شمال شرقی (مورگنستیرنه)، خوارزمی (هتینگ)، سیستانی (نیولی) یا مروی - بلخی (هومباخ) را در برمی‌گیرند». اشمیت (1989a: 28) نیز به‌طور مشابه تعیین جایگاه اوستایی را دشوار می‌داند و تعلق آن را به شاخه ایرانی شرقی، اثبات‌نشده عنوان می‌کند.

مرحله ایرانی باستان از خنتی (بدون شواهد مکتوب) با مجموعه کوچکی از ایزوگلوکس‌های متمایز تا حدودی از دیگر گویش‌ها جدا شده‌اند (Sims-Williams 1996: 649).^۱

وضعیت در زبان‌های ایرانی میانه غربی نیز مشابه است: ایزوگلوکس‌های ستی از فهرستی از ویژگی‌ها سرچشمه گرفته‌اند که در آغاز قرن بیستم به منظور طبقه‌بندی مجموعه‌ای از متون نویافته دین مانوی تنظیم شدند که با خطی یکسان اما به زبان‌های مختلف (از جمله ترکی و چندین گویش ایرانی) نوشته شده بودند. شکل ۶ ستونی از یکی از قطعاتی را نشان می‌دهد که به خوبی حفظ شده‌است، اما بسیاری از قطعات به قدری کوچک هستند که تنها چند خط یا نویسه را در بر می‌گیرند.^۲ از این رو، هر گونه اطلاعاتی که بتواند به طبقه‌بندی این قطعات کمک کند، از اهمیت زیادی برخوردار است.



شکل ۶. قطعات مانوی (ستون راست M98 p.1)^۳

^۱ ویندفور (2009: 18) آسی متقدم را به‌عنوان یک گویش متمایز دیگر اضافه می‌کند، اما فاصله زمانی تعیین این مسأله را دشوار می‌سازد که آیا داده‌های آسی می‌توانند تحولات متأخر را نشان دهند.

^۲ برای دیدن تصاویر این قطعات در برلین نک. www.turfan.bbaw.de/dta.

^۳ http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m0098_seite1.jpg

دو گویش ایرانی نسبتاً مشابه در این قطعات^۱ به ترتیب گویش جنوبی (که بعدها مشخص شد همان فارسی میانه است) و گویش شمالی (پارتی) نامیده شدند، و تدسکو (1921) به تنظیم فهرستی از ویژگی‌های متمایزکننده آن‌ها پرداخت. این ویژگی‌ها تفاوت‌هایی در زمینه آواشناسی (که در بخش‌های ۲ و ۱، بررسی شد) و همچنین ویژگی‌های صرفی و واژگانی را شامل می‌شود و از میان آن‌ها می‌توان به پایانه مضارع اول شخص جمع (em-) در فارسی میانه در مقابل (am- در پارتی) و پس‌واژه برای (rāy) در فارسی میانه در مقابل (wasnād در پارتی) اشاره کرد.

ایزوگلوکوس‌های مورد بحث در واقع ایزوگلوکوس‌های ایرانی غربی نیستند، بلکه ویژگی‌هایی هستند که فارسی میانه را بر اساس آنچه در قطعات مانوی دیده شده، از پارتی متمایز می‌کنند. از دیدگاه روش‌شناختی، پذیرش عمومی این فهرست به‌عنوان مبنای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی غربی، بسیار جای سؤال دارد. نخست آنکه، این تقسیم‌بندی به‌شدت تمایل به ویژگی‌هایی دارد که در آن‌ها فارسی و پارتی تفاوت دارند؛ هر تفاوتی میان فارسی و پارتی به‌عنوان یک ایزوگلوکوس مفید در نظر گرفته می‌شود، اما این موضوع همان‌طور که در بخش ۱، ۴ در مورد چندین ویژگی نشان داده شد، همواره درست نیست.

در مقابل، ویژگی‌هایی که در فارسی و پارتی مشترک هستند، به‌طور پیش‌فرض به‌عنوان ایزوگلوکوس‌ها استفاده نمی‌شوند. گمراه‌کننده بودن این تصویر پیش‌تر با واقعیت‌هایی نشان داده شده‌است که از میان آن‌ها می‌توان به حضور جنسیت در برخی از زبان‌های ایرانی معاصر (مانند کرمانجی و زازاکی) اشاره کرد که بازمانده زبان ایرانی باستانند (MacKenzie 1954) و نه در فارسی میانه و نه پارتی دیده نمی‌شود. همچنین گروهی از وام‌واژه‌های ایرانی در زبان ارمنی که نه از فارسی میانه می‌آیند و نه از پارتی^۲. از قضا، این مسئله واقعیتی را برجسته می‌سازد

^۱ به دلیل شباهت زیاد فارسی میانه و پارتی از همان ابتدا مشخص نبود که دو زبان مختلف در این متن‌ها نشان داده شده‌است (Sundermann 1989: 106).

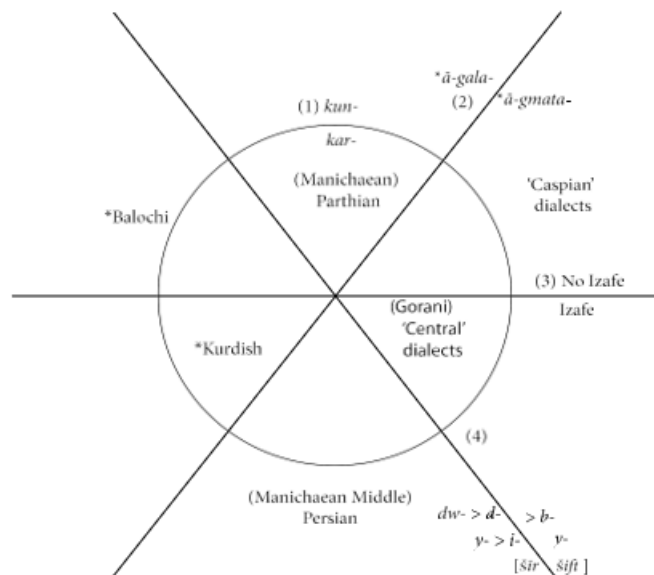
^۲ این [وام‌واژه‌ها] کلماتی را با hr- بازمانده fr- را شامل می‌شود (Schmitt 1989b: 101) و واژه‌هایی با ar بازمانده *r- را در بر می‌گیرد (نک. Kom 2013b).

که بر اساس آن، نگاه به ایرانی میانه به‌تنهایی ممکن است به نتیجه‌گیری‌های نادرستی مانند از بین رفتن جنسیت در زبان‌های ایرانی غربی منجر شود. به‌کارگیری ایزوگلوکس‌ها تدسکو برای زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی غربی در واقع پیامدهای قابل توجهی از نظر روش‌شناسی و استفاده از داده‌ها دارد (برای آگاهی بیشتر، نک. Korn 2016a: 406-411). رویکرد پاول (نک. بخش ۲،۱)، که تمایز دوتایی را به یک مقیاس تبدیل می‌کند، با وجود تصحیح دوگانگی تدسکو، این سوگیری را حفظ می‌کند که تنها ویژگی‌هایی مرتبط در نظر گرفته می‌شوند که فارسی را از پارسی متمایز می‌کنند. در واقع، این رویکرد به اصطلاح یک مقیاس تفاوت است که گونه‌های [زبانی] مختلف را بر اساس فاصله‌شان از فارسی رتبه‌بندی می‌کند. همین مسئله را می‌توان در مورد بازنگری پیشنهادی ایزوگلوکس‌های سنتی در جدول ۲ نیز بیان کرد، که در آن دیدگاه زمانی در نظر گرفته شده و ارزیابی‌هایی از ایزوگلوکس‌ها انجام می‌دهد، اما در رویکرد خود همچنان تک‌بُعدی باقی می‌ماند.

به نظر می‌رسد که پیشنهادهای جایگزین نیز همان مشکل را دارند: با وجود آنکه در این پیشنهادها زیرگروه‌های بیشتری متمایز می‌شوند، اما در برخی پژوهش‌ها مانند اثر ویندفور (2009)، ایزوگلوکس‌های آشنای جدول ۱ (بدون تحوّل y^* به j) دوباره استفاده و چند ایزوگلوکس صرفی (که به همین شکل از تدسکو (1921) گرفته شده‌اند) به آن اضافه شده‌است^۱. به‌این ترتیب، ما دوباره تنها به ویژگی‌هایی توجه می‌کنیم که فارسی میانه را از پارسی متمایز می‌کنند. تصویری که مکزی (1961: 75؛ شکل ۷) پیشنهاد می‌دهد، این نکته را برجسته می‌سازد که ایزوگلوکس‌ها خود بر روی یک مقیاس مرتب نمی‌شوند^۲، اما انتخاب این ایزوگلوکس‌ها هنوز همانند گذشته است.

^۱ گروه‌هایی که توسط ویندفور (2009: 12-15) فهرست شده‌اند، لزوماً به‌عنوان موجودیت‌های وراثتی در نظر گرفته نمی‌شوند.

^۲ اساساً این نتیجه‌گیری تدسکو (1921: 254) نیز هست که در آن نویسنده بیان می‌کند که برای هر ایزوگلوکس، برخی زیرگروه‌های ایرانی شمال غربی با پارسی و برخی دیگر با فارسی هم‌سوست، اما برای هر یک از این ایزوگلوکس‌ها مجموعه متفاوتی از زبان‌ها وجود دارد.



شکل ۷. گروه‌بندی ایزوگلوهای ایرانی غربی (MacKenzie 1961: 75)

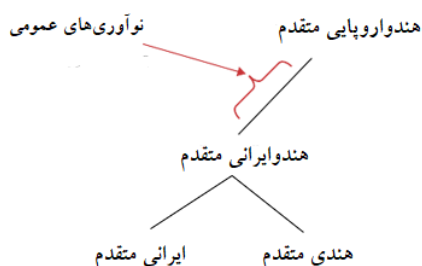
به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که با مجموعه سنتی ایزوگلوهای ایرانی غربی هرگونه تفسیری براساس مدل موجی یا سایر مدل‌های جایگزین به این دلیل نامربوط به نظر می‌رسد که این مجموعه ایزوگلوها برای هر گونه نتیجه‌گیری بسیار مسئله‌ساز است. از این رو، به وضوح مجموعه جدیدی از ایزوگلوها متشکل از داده‌هایی که به صورت معنادار انتخاب شده‌اند، مورد نیاز است.

بر اساس استدلال ارائه شده در بخش ۴.۱، ایزوگلوها باید نوآوری‌های مشترک باشند تا بتوانند به عنوان شاخص‌های تمایزی به کار روند. در واقع، نوآوری‌های مشترک به ویژه در سطح صرفی به ما اجازه می‌دهند زیرشاخه‌ای از زبان‌ها را فرض کنیم و یک نیای مشترک میانی بین زبان‌های منفرد^۱ و زبان‌های متقدم^۲ بازسازی کنیم. به گفته کلارکسون

^۱ individual languages

^۲ proto languages

(5: 2007) «امروزه توافقی عمومی میان زبان‌شناسان وجود دارد که قطعی‌ترین زیرگروه‌ها بر اساس [آن دسته از] نوآوری‌های مشترک صرفی ساخته شده‌اند که منحصر به فرد هستند». یکی از این موارد هندوایرانی است که نوآوری‌های مشترک میان شاخه‌های ایرانی و هندی ضمن متمایز ساختن هر دو از شاخه‌های هندواروپایی، یک زیرگروه مشترک ایجاد می‌کند (شکل ۸).



شکل ۸. هندوایرانی بر اساس نوآوری‌های مشترک

از میان مطالعات موجود دربارهٔ زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی، می‌توان نوآوری‌های مشترک صرفی در زبان‌های ایرانی شرقی را در موارد زیر خلاصه کرد (نک. Oranskij 1977: 208-210; Wendtland 2009: 178-185؛ در مورد ضمیر دوم شخص جمع، نک. بخش ۵،۳):

- یک نشانهٔ جمع جدید یعنی *t-* (که در اصل پسوند اسم معنی^۱ بوده) در زبان‌های سغدی، یغناپی، آسی و یزغلامی مشاهده می‌شود. به‌همین ترتیب، زبان سغدی در پسوند جمع‌ساز *-išt* فقط با *وخی* و نه دیگر زبان‌های اشاره‌شده اشتراک دارد.
- زبان‌های سغدی و خوارزمی در تبدیل افزونهٔ *a-* به صورت کشیدگی واکهٔ هجای اول فعل اشتراک دارند^۲؛ این دو زبان همچنین در کاربرد *-dār** «نگه داشتن» و *-kām** «خواستن» به‌عنوان فعل‌های کمکی به ترتیب برای [نمود] کامل و آینده (متعدی) اشتراک

^۱ abstract suffix

^۲ به بیان ساده، افزونهٔ ماضی‌ساز با واکهٔ کوتاه پایانی پیشوند یعنی *a-* یا *i-* ترکیب می‌شود و واکهٔ بلند *-ā-* یا *-ī-* به وجود می‌آید (مترجم).

دارند. با این حال، جزئی مشتق شده از **kām* در زبان‌های ایرانی غربی و به‌ویژه در کاربرد آینده (مانند سیستانی و احتمالاً جاهای دیگر) نیز دیده می‌شود و **dār* به‌عنوان فعل کمکی متعدی با کاربرد آن به‌عنوان فعل سبک متعدی، در بسیاری از زبان‌های ایرانی غربی شباهت دارد (قس. Korn 2013: 44-45; Korn 2017: 47-48, 50-53).

- پایانه سوم شخص جمع *-r*، که با عنوان پایانه باب میانه (= ناگذر) شناخته می‌شود، در خوارزمی، یغناپی و تا حدی در ختنی تعمیم‌یافته است، اما در سغدی رایج نیست. نکته جالب آن است که در این مورد سغدی با یغناپی همسو نیست. همان‌گونه که ترمبلی (2002) نشان داده‌است، کاربرد این صورت‌ها یکنواخت نیست (در ختنی: باب میانه، التزامی و تمنای گذرا؛ خوارزمی: تمام وجه‌ها؛ یغناپی: تمام صورت‌ها به‌جز التزامی) و *-r* از نظر تاریخی در برخی از دسته‌های غیرناگذر نیز یافت می‌شود به این معنا که همه کاربردهای بعدی این پایانه را نمی‌توان نوآوری دانست.

- ساخت‌های سببی - اسمی^۱ با پسوند *-ēw* (در زبان ختنی و برخی زبان‌های پامیری) یا *-āw* (در خوارزمی، پشتو و دیگر زبان‌های پامیری) ممکن است از *-āwaya* مشتق شده باشند (Schwartz 1969: 447) و بنابراین می‌توانند یک ویژگی مشترک میان آن‌ها باشند.

- پیوند حرف اضافه با ضمایر شخصی در قالب پیشوند در سغدی (و نه یغناپی)، خوارزمی، بلخی و مونچی یافت می‌شود اما لزوماً به ضمیرهای یکسانی متصل نمی‌شوند ([ضمیرهای] مفرد تنها در سغدی و خوارزمی^۲، [ضمیرهای] جمع تنها در مونچی). شایان ذکر است که حرف اضافه پیشاینده مشترک در این زبان‌ها **hača* «از» است (به‌طور مثال در مونچی *žā-mox* «از ما»). اما دیگر حروف اضافه که به همین شیوه به‌کار می‌روند، مختص هر زبان هستند. افزون بر این، **hača* در برخی زبان‌های ایرانی غربی در قالب

^۱ causative-denominatives

^۲ در خوارزمی همین حروف اضافه می‌توانند در قالب پسوند متصل شوند.

- پیشوند به ضمیرهای شخصی و گاه اشاره متصل می‌شود (جزئیات در ادامه آمده‌است).
- حروف اضافه همچنین ممکن است در قالب پیشوند به ضمایر اشاره هم متصل شوند. این مورد در سغدی و شغنی دیده می‌شود و hača* در این کاربرد هم مشترک است، در حالی که دیگر حروف اضافه این کاربرد را ندارند.
 - در شغنی -arda* «کنار» برای ساخت قید مکان در قالب پسوند به ضمایر اشاره متصل می‌شود (که -ard در قالب پسایند به صورت‌های پیشوندی که پیش‌تر اشاره شد، می‌پیوندد، به‌عنوان مثال az-am-ard «از اینجا»). همین ساخت در خوئی و آسی نیز دیده می‌شود. این [ویژگی] به صورت یک پایانه صرفی در شغنی، وخی و آسی دستوری شده است^۱ (Weber 1980: 128-133).

در مورد زبان‌های ایرانی غربی، می‌توان به ویژگی‌هایی اشاره کرد که پژوهشگران مختلف بررسی کرده‌اند^۲:

- ضمایر پیشوندی که پیش‌تر ذکر شدند، در تالشی، تاتی و برخی گونه‌های دیگر نیز دیده می‌شوند (Lecoq 1989: 299, 302; Windfuhr 1975: 462).
- یک زمان حال جدید مبتنی بر ساخت بازمانده صفت فاعلی (-ant*) میان زبان‌های مازندرانی، زازاکی و برخی دیگر مشترک است (Windfuhr 2009: 26-27).
- ستاک گذشته dāšt «نگه داشت، داشت» در چندین گونه جایگزین صورت بازمانده dird (پارتی) شده‌است. باین‌حال، dāšt ممکن است وام‌واژه‌ای از فارسی باشد

^۱ صورت‌های سغدی و بلخی می‌توانند از -θra* نیز باشند (نک. Sims-Williams 2000-2012/II s.v. (μαρο, οαρο).

^۲ به‌عنوان، نک. Paul (2003): 386, 1975: 462; Windfuhr (1996). باید توجه داشت که به‌استثنای ضمیرهای پیشوندی، ایزوگلوکوس‌های صرفی ذکرشده توسط ویندفور نوآوری نیستند، بلکه حفظ گونه‌های موجود در ایرانی باستان به شمار می‌روند (به‌عنوان مثال، واژه بست ضمیری سوم شخص مفرد *hai* در برابر *sai* که در اصل صورت‌های sandhi از یک ضمیرند). بنابراین چنین ایزوگلوکوس‌هایی تا حدودی شبیه حفظ مشترک عناصر واژگانی بازمانده هستند. به نظر من وجه التزامی با پیشوند -be و پسوند -ā- در پشتو که Windfuhr (1996: 368) به آن اشاره کرده به‌احتمال بسیار از ریشه‌های متفاوتی آمده‌اند.

(چنان‌که پاول (64: 2003) در مورد کردی کرمانشاهی اشاره کرده‌است) و سغدی نیز ستاک نوآورانه‌ای برای گذشته دارد (که از همان ریشه *dāšt* مشتق شده‌است، (Cheung 2007: 63).

- ستاک حال فعل «کردن» در فارسی و لهجه‌های فارس و گیلکی به *kunaw-* (صورت بی‌قاعده‌ای که از *knaw-* مشتق شده‌است) باز می‌گردد، در حالی که در پارسی، زازاکی، سمنانی و چند گونه دیگر *kar-* را به کار می‌برند. نکته قابل توجه آن‌که سغدی در این مورد با فارسی همسوست (Sims-Williams 1989a: 171) و بلوچی *kan-* هیچ ارتباطی با این دو گروه ندارد.

- برای ساخت ستاک‌های ثانویه گذشته (برای فعل‌های وام‌گرفته و اسمی به کار می‌رود) از *-ād*، *-īd* و *-ist* استفاده می‌شود، اما بیشتر زبان‌های ایرانی غربی چندین ساخت مختلف را نشان می‌دهند.

- پیشوندهای ساخت فعل افزونه‌دار^۱ و معین *a-* در برخی گونه‌های بلوچی، کردی و زبان‌های دیگر دیده می‌شوند. با این حال، روشن نیست که کدامیک از این عناصر منشأ مشترکی دارند؛ برای مثال، در ابوزیدآبادی (گویشی در استان کرمان) دو نمونه از این پیشوندها وجود دارد («حال ۱» *a-* که با واژه‌های پس از خود همگون می‌شود و «حال ۲» با *á-* همگون نشده؛ 171-170، 156-155، 138: Lecoq 2002).

- اضافه در فارسی، زازاکی، کردی و غیره برای پیوند دادن هسته اسمی^۲ به اجزای وابسته پس از آن به کار می‌رود، در حالی که در تاتی، تالشی، گیلکی، بلوچی و زبان‌های مشابه، نشانگرهای وصفی در قالب پسوند، به صفات پیش از اسم متصل می‌شوند (و در هر مورد صرف متفاوتی دارند). با این حال، «رده‌شناسی ترتیب واژه‌ها نیازمند عمق زمانی زیادی نیست و در ابتدا ناقص بوده» و تحت تأثیر حوزه‌های زبانی قرار دارد (Windfuhr 2009: 28-29؛ نیز: Windfuhr 1996: 386).

در نتیجه، مطالعات مربوط به روابط میان زبان‌های ایرانی منجر به فهرست‌هایی از

¹ imperfect

² head noun

ایزوگلوکوس‌ها شده‌است که از مشاهداتی قابل بحث برای تعیین زیرگروه‌ها برگرفته شده‌اند. در عین حال، شماری از نوآوری‌های صرفی شناسایی شده‌اند که مورد بحث بیشتر قرار نگرفته‌اند (برای نمونه، نک. Windfuhr 1989: 255-261؛ که چند ویژگی دیگر را در زبان‌های ایرانی غربی ذکر می‌کند بدون اینکه لزوماً به این معنا باشد که بایستی به‌عنوان مرز هم‌گویی در نظر گرفته شوند^۱).

۴. ایزوگلوکوس‌های تازه

در این مرحله، داده‌های جدید و جالبی از زبان بلخی می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای را در مسئله زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی فراهم آورد.

۱.۵. جایگاه بلخی

بلخی یکی از زبان‌های ایرانی میانه محسوب می‌شود که به خط یونانی نوشته شده و در منطقه‌ای رواج داشته‌است که امروزه شمال افغانستان و جنوب آسیای مرکزی را در بر می‌گیرد. با وجود اهمیت بلخی به‌عنوان زبان امپراتوری کوشان (قس. شکل ۹) که قلمرو آن افغانستان، پاکستان و شمال هند را شامل می‌شد، این زبان تا پیش از کشف حدود ۱۵۰ دست‌نویس از دوران ساسانی (قرون ۴ تا ۹ میلادی) که حوالی سال ۱۹۹۰ میلادی پیدا شدند، کمتر شناخته شده بود (سنگ‌نوشته‌های شناخته‌شده از قرون ۱ تا ۳ میلادی گاه کاملاً مبهمند و سکه‌نوشته‌ها نیز به‌قدری کوتاهند که اطلاعات زبانی زیادی ارائه نمی‌دهند). اما اکنون مجموعه تازه و گسترده‌ای (شامل نامه‌ها، قراردادهای و غیره، روی چرم یا پوست) به‌عنوان مواد خام در دست مطالعه قرار دارد که توسط سیمز-ویلیامز در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ میلادی با حرف‌نویسی یونانی و ترجمه انگلیسی و بدون یادداشت‌های اضافی تصحیح و منتشر شده‌اند.

^۱ درواقع، سیمز-ویلیامز (1996: 650) ایزوگلوکوس‌هایی را که برای تعریف شاخه زبان‌های ایرانی شرقی در نظر گرفته شده، ویژگی‌های معمول می‌نامد.



شکل ۹- سکه کانیسکای اول، دیناری از پیشاور، متن کتیبه: [سکه] شاه شاهان کانیسکای کوشان، پشت سکه: ایزد ماه^۱

زبان بلخی که به نوعی در مرکز درخت خانواده زبانی قرار دارد (شکل ۱)، برای ما نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. لازم است به این نکته اشاره شود که با وجود طبقه‌بندی سنتی، بلخی به عنوان یک زبان ایرانی شرقی، این زبان بیشتر ویژگی‌های ایزوگلوکوس‌های ایرانی شمال غربی را در جدول‌های ۱ و ۲ به اشتراک می‌گذارد^۲ که از میان آن‌ها می‌توان به تبدیل *s (در بلخی σ s) به *św (σπ sp)؛ *z (ζ z)؛ *rZ (ρζ rz)؛ *rd (ρδ rd)؛ *θr (υρ hr) به جای š مانند دیگر زبان‌های ایرانی شرقی اشاره کرد (نک. بخش ۳.۱؛ نیز درباره *θw (*δf>(λ)φ (lf)؛ *dw- (b- >β- v-)؛ *w- (o- w-)؛ نک. Sims-Williams 2004a: 542-54). اما بلخی در مورد تبدیل *hw- آغازی به -xw(a)- χo(α)- برخلاف پارسی با فارسی همخوانی دارد.

در عین حال، بلخی با زبان‌های ایرانی غربی تفاوت دارد، چرا که در این زبان č میان دو واکه نه به صورت z یا č/ž/ž یا z بلکه به شکل σ ظاهر می‌شود (که در این مورد ممکن است نشان‌دهنده ts باشد). همچنین، بلخی برخی ویژگی‌هایی را که معمولاً به عنوان مشخصه زبان‌های ایرانی شرقی در نظر گرفته می‌شوند مانند تبدیل *xt, ft به γδ و βδ به اشتراک می‌گذارد (نک. بخش ۳.۱).

^۱ عکس و توضیحات از Peus (2013: 31, no. 200) (تصویر بزرگ شده است). به نام شاه کانیسکا در سنگ‌نوشته رباطک (شکل ۱۱) نیز اشاره شده است.

^۲ یکی از مشکلات آن است که خط یونانی برای انواع همخوان‌های صغیری و انسدادی - سایشی تنها نویسه‌های σ و ζ را دارد؛ برای آگاهی بیشتر، نک. Sims-Williams 2011.

همان‌طور که چند پژوهشگر اشاره کرده‌اند، این موضوع نشان می‌دهد که بلخی می‌تواند مانند یک حلقه مفقوده در زنجیره زبان‌های ایرانی باشد (قس. Sims-Williams 1989b: 347 به نقل از Henning 1960: 47). شاید اگر بلخی در زمان تدوین درخت زبان‌های ایرانی شناخته شده بود، دوگانه ایرانی غربی و شرقی اصلاً مطرح نمی‌شد. در واقع، درست مانند ایرانی باستان (نک. بخش ۴.۲)، «به نظر می‌رسد زبان‌های ایرانی میانه مستند عمده‌تاً پیوستاری را از فارسی میانه (جنوب غربی) و از طریق پارسی (شمال غربی) تا بلخی، خوارزمی و سغدی (شمال شرقی) شکل داده‌اند و در سوی دیگر این طیف زبان‌های سکا (ختی و تمشقی) قرار دارند. بلخی به‌طور ویژه به نظر می‌رسد که جایگاهی میانه، بین ایرانی غربی و شرقی داشته و با پارسی تقریباً به اندازه خوارزمی و سغدی ویژگی‌های مشترک دارد (Sims-Williams 1996: 650).

۲.۵. نوآوری‌های صرفی

نکته شایان توجه در پرتو مباحث مطرح‌شده در بخش ۴.۲ آن است که بلخی با پارسی در شماری از نوآوری‌های صرفی اشتراک دارد (جدول ۴) و چند مورد از این نوآوری‌ها در زبان زازاکی – یکی از زبان‌های ایرانی نو که در شرق آناتولی به آن سخن گفته می‌شود و پیوند نزدیکی با پارسی دارد – نیز یافت می‌شود (قس. Gippert 2009).

جدول ۴. نوآوری‌های صرفی مشترک بلخی با ایرانی غربی^۱

| دیگر زبان‌ها (منتخب) | نوآوری‌های مشترک |
|---|--|
| سایر [ستاک‌های] مضارع: بلوچی <i>gind/dī(s)t</i> یا <i>wēn-</i> [ستاک] گذشته جدید: سغدی <i>wynt</i> ، برخی [گونه‌های] کردی <i>bīnī</i> | الگوی مکمل ^{۶۴} <i>*waina- / dīta-</i> «دیدن»: بلخی، پارسی، زازاکی، فارسی |
| <i>*-ita-</i> (فارسی میانه <i>-īd</i> ، بلوچی <i>-it</i> و ...)؛ <i>ist</i> در تاتی | ستاک گذشته ثانویه با <i>*-āt-</i> : بلخی، پارسی، سغدی، زازاکی، سمنانی و ... |
| - | تمنایی سوم‌شخص جمع: سوم‌شخص جمع اخباری + سوم شخص مفرد تمنایی: پارسی، بلخی (تمنایی)، زازاکی (افزونه‌دار) |
| - | سوم‌شخص گذشته <i>-āz</i> دار <i>*āha</i> + ادات <i>zi</i> ((؟)): بلخی |
| - | <i>φρωαγδαζο fruwayd-āz</i> «اعلام شد»: پارسی <i>āh-āz</i> «بود»: سغدی <i>āz</i> «بود»: الگوی <i>-āz</i> |

^۱ داده‌ها از Sims-Williams (2004b). به برخی از این ویژگی‌ها در Sims-Williams (1989a: 170–171) نیز اشاره شده‌است. برای جزئیات بیشتر و منابع تکمیلی، نک. Korn (2016a: 413–415).

یکی از این نوآوری‌های صرفی، الگوی مکمل فعل دیدن است که ستاک حال آن *waina-** در اصل از یک ستاک اسمی^۱ به معنی «در یافتن» آمده است. بلخی و شماری از دیگر زبان‌های ایرانی آن را با ستاک گذشته از ریشه‌های دیگر یعنی *-dīta** ترکیب کرده‌اند، در حالی که در سایر زبان‌های ایرانی راهبرد متفاوتی برای به‌کارگیری این دو ستاک در صرف فعل دیده می‌شود. برای مثال، در بلوچی *-dīta** با ستاک حالی ترکیب شده که به ریشه *-wind** «یافتن» باز می‌گردد (در اینجا *-dīta** جایگزین ستاک گذشته موروثی *-wista** از این فعل شده است). در سغدی و برخی گونه‌های کردی ستاک گذشته جدیدی بر پایه *waina-** ساخته شده است و در صورتی که الگوی مکمل پیش‌تر در این زبان‌ها وجود داشته باشد، امکان دارد جایگزین *-dīta** قدیمی‌تر شده باشد (احتمالی قابل طرح اما آشکارا مبتنی بر حدس و گمان).

مورد بعدی یعنی ستاک گذشته ثانویه *-ād* (که در مواردی همچون ستاک‌های اسمی و افعال وام‌گرفته شده به‌کار می‌رود) به نظر می‌رسد حاصل قیاسی مانند شکل *10a* باشد (در این قیاس فرضی از صورت‌های مستند پارسی استفاده شده است): این قیاس بر اساس مقایسه ستاک‌های گذشته موروثی مختوم به *-ād* (که هم‌زمان صورت سوم شخص مفرد نیز هستند) مانند *stād* «ایستاد» (از **stā-ta-*) با صورت حال متناظر یعنی *stēd* «می‌ایستد» از یک سو و سایر شکل‌های صورت حال مانند *wind-ēd* «می‌یابد» از سوی دیگر انجام می‌شود. نتیجه این فرآیند صورت *wind-ād* «یافت» است که جایگزین ستاک گذشته موروثی **wist* شده است (اشتقاق *-ād* پارسی به این شکل به بارتولومه (1920: 12, 20) بازمی‌گردد). این شکل ساخت ستاک گذشته در بلخی، پارسی، سغدی و برخی از زبان‌های ایرانی نو مشترک است، در حالی که زبان‌هایی مانند فارسی، بلوچی و برخی دیگر از پسوند ثانویه *-ita** استفاده می‌کنند و گروهی دیگر نیز پسوند *-ist* را به‌کار می‌برند.

¹ denominative stem

$$\text{Parthian} \quad \begin{array}{c} \textcircled{\text{st-ēd}} \\ \text{stand.PRS-3SG} \\ = \text{wind-ēd} \\ \text{find.PRS-3SG} \end{array} : \begin{array}{c} \textcircled{\text{stād}} \\ \text{stand.PST} \\ \text{X} \\ \text{find.PST} \end{array} \Rightarrow \text{wind-ād find.PST; suffix PST -ād}$$

شکل ۱۰a - قیاسی که سبب تولید پسوند ستاک گذشته *-ād* شده‌است.

شاید چشم‌گیرترین نوآوری در نظام فعلی بلخی، نشانهٔ متمایزی آن باشد که در پایانهٔ سوم شخص جمع اخباری به پایانهٔ سوم شخص مفرد متمایزی متصل شده‌است. این ترکیب، نشانهٔ متمایزی را به یک نشانگر وجه^۱ تبدیل می‌کند که (به‌شکلی غیرمعمول در میان زبان‌های جهان) به یک صورت صرفی مشخص افزوده می‌شود. کاربرد این ساخت به اول شخص جمع در بلخی و نیز دوم و سوم شخص مفرد در پارسی گسترش یافته‌است. احتمال دارد که صورت افزونه‌دار در زازاکی نیز از همین ساخت مشتق شده باشد (Gippert 2009: 92-96). فرآیند شکل‌گیری این ساخت (نیز، نک. Jügel 2015: 160) احتمالاً مطابق شکل 10b پیش رفته است (با استفاده از صورت‌های ثبت‌شده در بلخی).

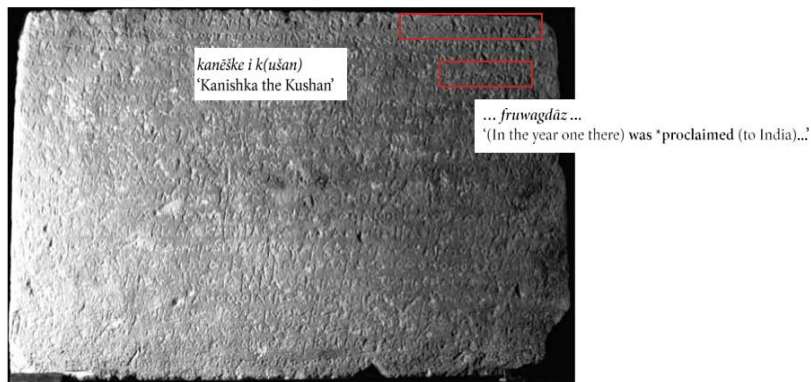
$$\text{Bactrian} \quad \begin{array}{c} \text{āyad} \\ \text{come.PST.3SG} \\ = \text{āyad-ēi} \\ \text{come.PST-OPT.3SG} \end{array} : \begin{array}{c} \text{āyad-ēnd} \\ \text{come.PST-3PL} \\ \text{X} \\ \text{come.PST-OPT.3PL} \end{array} \Rightarrow \text{āyad-ēnd-ēi; suffix -ēi}$$

شکل ۱۰b - قیاسی که سبب تولید پسوند متمایزی *-ēi* شده‌است.

یکی دیگر از ساخت‌های قابل توجه ماضی افزونه‌دار با *-āz* است و از آن جهت جالب توجه به نظر می‌رسد که ریشه‌شناسی آن روشن نیست (ممکن است ترکیبی از یک صورت فعلی فسیل‌شده با یکی از ادات باشد). تنها نمونهٔ شناخته‌شده از این ساخت در بلخی φροαγδαζο *fruwayd-āz* «اعلام شد» در کتیبه رباطک (شکل ۱۱) است و اگر این تفسیر درست باشد، وجود سوم شخص مفرد گذشته با *-āz* را نشان می‌دهد که یادآور *-ahāz*

¹ modal marker

«بود» در پارسی و وجود یک الگوی صرفی کلی افزونه‌دار با *-āz* در سغدی است (به منظور بررسی‌های ریشه‌شناختی این ساخت، نک. Jügel 2015: 130-131 و برای توصیفی از ساخت‌ها، نک. Durkin-Meisterernst 2007).



شکل ۱۱. کتیبه بلخی رباطک (copyright ©JLee2000)، آوانویسی و ترجمه در سیمز - ویلیامز (2008: 55-57)

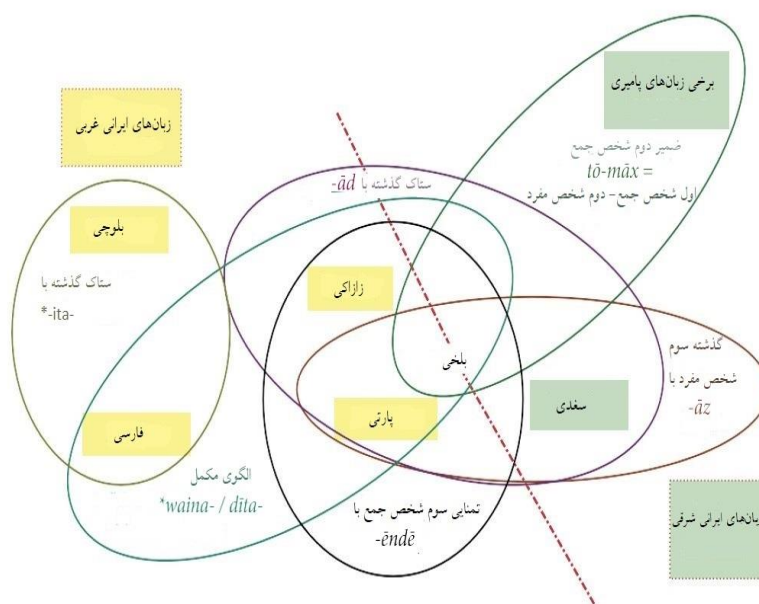
از سوی دیگر، بلخی بی‌تردید با دیگر زبان‌های ایرانی شرقی هم نوآوری‌های صرفی و نحوی مشترکی دارد (نک. جدول ۵؛ نیز قس. Wendtland 2009; Gholami 2014: 68-71). شمار این نوآوری‌های مشترک کمتر از نوآوری‌های مشترک با پارسی است، اما یکی از موارد قابل توجه ضمیر دوم شخص جمع است که در بلخی و برخی زبان‌های پامیری دیده می‌شود. این ضمیر ظاهراً از افزودن ضمیر اول شخص جمع به ضمیر دوم شخص مفرد ساخته شده‌است.

نتیجه این مجموعه مقدماتی از نوآوری‌های صرفی بلخی تصویر نسبتاً پیچیده‌ای (شکل ۱۲) ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد در مرکز ویژگی‌های مشترک، بلخی با پارسی گروه‌بندی می‌شود، اما سغدی از طریق سایر نوآوری‌های مشترک به این دو زبان می‌پیوندد. بنابراین این ویژگی‌ها الگویی از مرزهای هم‌گویی متقاطع را نشان می‌دهد که بی‌شباهت به خط‌های شکل ۳ نیست.

جدول ۵. نوآوری‌های صرفی نحوی مشترک بلخی با سایر زبان‌های ایرانی شرقی^a

| نوآوری‌های مشترک | دیگر زبان‌ها (منتخب) |
|---|----------------------|
| ضمیر دوم شخص جمع = دوم شخص مفرد + اول شخص جمع (ظاهراً) | برخی زبان‌های پامیری |
| الگوی مکمل «شدن»: *bawa- / kɾta- | سغدی |
| پی‌چسب *uti (از نظر ریشه‌شناسی «و») که به نخستین جزء بند متصل می‌شود. | سغدی |
| نشان دادن مفعول مستقیم با حرف اضافه *abi «به» | بیدغه مونجی، سنگلیچی |

^a داده‌ها از Sims-Williams (2004b).



شکل ۱۲. نوآوری‌های صرفی مشترک در بلخی (منتخب)

۵.۳. بحث و بررسی

همان‌گونه که از شکل ۱۲ برمی‌آید، اگر بخواهیم برای تمام ویژگی‌های مطرح‌شده یک گروه نیای مشترک فرض کنیم، باید کپایش تمام زبان‌های ایرانی را در بر گیرد. این نتیجه‌گیری مشابه چیزی است که در مورد زبان‌های ایرانی شرقی نیز مطرح شد (نک. بخش ۳.۱) یعنی در تلاش برای بازسازی موجودیتی شامل همه ویژگی‌های زبان‌های ایرانی شرقی، در نهایت به ایرانی متقدم می‌رسیم. پرسش اجتناب‌ناپذیر آن است که آیا برخی از نوآوری‌های صرفی مشترک می‌توانند حاصل تماس زبانی باشند یا نتیجه تحوّل‌های موازی [در زبان‌های مختلف] و در این صورت، هر یک از این ویژگی‌ها باید به کدام دسته نسبت داده شوند؟

رویکرد زبان‌شناسی منطقه‌ای^۱ بر این نکته تأکید دارد که نوآوری‌های صرفی می‌توانند حاصل تماس زبانی باشند. [در این چارچوب] **اشتراکات دستوری** به‌منزله یکی از «مولفه‌های» کلیدی در تعریف زبان‌شناسی منطقه‌ای - در تقابل با زبان‌شناسی رده‌شناختی^۲ یا زبان‌شناسی ژنتیک^۳ - در نظر گرفته شده‌اند» (Friedman 2000: 2). این اشتراکات آشکارا به ساختار صرفی - نحوی^۴ مشترکی مانند جدول ۳ اشاره می‌کنند که مواد زبانی خاصی را برای یک ساختار مشترک نشان می‌دهد. با این حال، من بر این باورم که تقابل مطرح‌شده در بخش ۳.۲، میان ویژگی‌های منطقه‌ای ناشی از تماس زبانی و نوآوری‌های صرفی نظیر آنچه در بخش ۵.۲ توصیف شد، صرفاً یک تقابل ظاهری است. در نمونه کلاسیک زبان‌های بالکانی، منشأ واژگان در زبان‌های مختلف متفاوت است و تصویری از **دستوری واحد با واژگان متمایز** را به‌دست می‌دهد.

با این حال، اگر همگرایی از نوعی که در زبان‌های بالکان منجر به ظهور حرف تعریف معین^۵ می‌شود، بتواند با عناصری از ریشه‌شناسی متفاوت عمل کند، به نظر می‌رسد که از

¹ areal linguistics

² typological linguistics

³ genetic linguistics

⁴ morphosyntax

⁵ definite article

لحاظ نظری، امکان وقوع همین پدیده در زبان‌های مرتبط نیز وجود داشته باشد. در این صورت، بخش عمده‌ای از واژگان و ساختارهای صرفی [میان زبان‌ها] می‌تواند یکسان باشد؛ برای نمونه، ساخت ستاک گذشته با پسوند *-ād* ممکن است بر عناصری مانند **stāta-* «ایستاد» استوار باشد که نه تنها از نظر کارکرد، بلکه از لحاظ ریشه‌شناسی نیز همسانند. در این چارچوب، شایان توجه است که شباهت ساختاری (که بی‌تردید در مورد زبان‌هایی مانند بلخی، پارسی و فارسی میانه صادق است) اغلب عاملی تسهیل‌گر در وام‌گیری و انتقال پسوندها و نیز در الگوپردازی از ساختارهای صرفی-نحوی تلقی شده‌است (بااین‌حال، برای نقد و بررسی این فرضیه، نک. Seifart, 2015).

در میان ویژگی‌هایی که در بخش ۵.۲ بررسی شدند، یکی از مواردی که احتمالاً در نتیجه تماس زبانی پدید آمده، ضمیر دوم‌شخص جمع است. همان‌طور که در مقاله‌ای از نگارنده (Korn 2016a: 416-418) مطرح شده‌است، $\tau\omega\mu\alpha\chi\omicron$ *tōmāx* در زبان بلخی (که به شکل $\tau\omicron/\alpha\mu\alpha\chi\omicron$ *to/amāx* نیز ظاهر می‌شود) نه تنها به ضمیر دوم‌شخص جمع در برخی زبان‌های پامیری شباهت دارد، بلکه از نظر ساخت بر پایه ضمیر دوم‌شخص مفرد به *tāsē* در پشتو نیز شبیه است که در آن هم ضمیر دوم‌شخص صریح *tā* به غیر صریح متصل شده‌است. اما زبان‌های مختلفی که این نوآوری را نشان می‌دهند، در بخش دوم این ساخت با یکدیگر اشتراک ندارند (به‌ویژه آن‌که منشأ پسوند *-sē* در پشتو نامشخص است). به نظر می‌رسد در ریشه این ضمیرها یک تغییر آوایی از *šm* به *m* نهفته که ضمیر دوم‌شخص جمع موروثی (**smāx*) را با ضمیر اول‌شخص جمع (*māx*) یکسان کرده‌است؛ و زبان‌های مختلف، برای حل این معضل راه‌حل‌های متفاوتی برگزیده‌اند. جالب آن‌که همین فرآیند در زبان یونانی نیز رخ داده‌است و تغییرات آوایی باقاعده باعث شده که [تلفظ] دو ضمیر *hēmeīs* «ما» و *hūmeīs* «شما»، دوم‌شخص جمع یکسان باشد (تقریباً به صورت */imis/* در حوالی سال ۱ میلادی)؛ در نتیجه ضمیر دوم‌شخص جمع با شکل تازه *(e)seīs* جایگزین شد که بر پایه ضمیر دوم‌شخص مفرد (نهادی *sú*، رای *sé*) ساخته شده بود.

^۱ توجه داشته باشید که این تغییر در زبان‌های ایرانی غربی نیز دیده می‌شود (نک. بخش ۴.۱).

الگوی مکمل دیدن نیز تا حدودی مشابه این مورد است از این جهت که مسئلهٔ اولیّه یعنی به‌کارگیری ستاک گذشته در میان زبان‌های بیشتری رواج دارد و نه فقط آن‌هایی که دقیقاً ساخت ویژهٔ زبان بلخی را دارند. در این‌جا نیز، معضل مشابهی دیده می‌شود که ریشهٔ اسمی *waina-** ستاک گذشتهٔ موروثی ندارد و این مسئله در زبان‌های مختلف ایرانی به شیوه‌های متفاوتی حل شده‌است.

شایان ذکر است که ساخت نوین متمای با *-ēndē* که در بخش ۵.۲ به آن اشاره شد، نمونهٔ مشابهی در فارسی میانه دارد. در این‌جا نشانهٔ متمای سوم‌شخص مفرد به همین ترتیب به سوم‌شخص جمع افزوده می‌شود؛ با این حال این یک ساخت ترکیبی^۱ است که صورت سوم‌شخص مفرد متمای فعل ربطی^۲ *hē* را به کار می‌گیرد تا فعل حال *kunēnd hē* «باشد که کنند»، فعل کامل *šud hēnd hē* و گذشتهٔ بعید *šud būd hēnd hē* را به دست آورد (در مورد این ساخت‌ها و کاربرد آن‌ها، نک. Skjærvø 2009: 219, 236-238). از نظر ساختاری، این پدیده با یک وضعیت منطقه‌ای مطابقت دارد که در آن یک الگوی مشترک با مادهٔ زبانی ویژه‌ای پر می‌شود. احتمال دارد که ویندفور (Skjærvø 1996: 29) نیز در همین راستا، پسوند گذشتهٔ التزامی / غیرمحقق *-ēn-* را که در بلوچی (به‌عنوان مثال، *bi- kapt-ēn-* un)، گیلکی و برخی زبان‌های دیگر دیده می‌شود، از صورت فارسی میانهٔ *ah-ēndē* (تتمای «بودن»؛ همان ساختاری که در بخش ۵.۲ شرح داده شد) مشتق می‌داند.

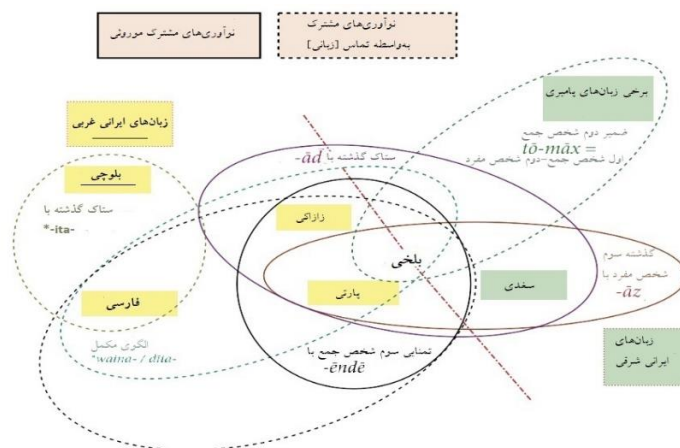
بنابراین، امکان دارد این ساخت در اصل یک ساخت ترکیبی باشد، چراکه یک ستاک گذشته را در بر دارد (که در اصل شکلی نامعین بوده‌است). این شکل به بلخی / پارتی شباهت دارد، اما از مسیر متفاوتی تحوّل یافته‌است. به‌این ترتیب، وجه متمای فارسی میانه و ضمیر دوم‌شخص جمع از نوع ویژگی‌های منطقه‌ای هستند که در بخش ۳.۲ به آن‌ها اشاره شد: ساختاری (کاپیش) یکسان که با ابزارهای ویژهٔ هر زبان پر شده‌است. از این رو، تصویر نوآوری‌های مشترک در شکل ۱۲ می‌تواند به‌صورت شکل ۱۳ تغییر یابد. به نظر می‌رسد ایزوگلس‌های فعلی باقی‌مانده که به‌شکل خوشه‌ای پیرامون پارتی و بلخی گرد آمده‌اند، می‌تواند

^۱ periphrastic

^۲ copula

نشانهٔ پیوند نزدیک‌تر این دو زبان باشد.

مسئلاً همان‌طور که کالیان و فرانسوا (66-64: 2018) نیز مطرح کرده‌اند، ارزیابی ایزوگلوکس‌ها تا حدی امری ذهنی و از نظر روش‌شناسی تا حدودی مسئله‌ساز است. با این حال، خطر انتخاب سلیقه‌ای^۱ دست‌کم به همان اندازه رویکرد سنتی که درخت خانوادگی شکل ۱ بر آن استوار است نیز وجود دارد؛ در واقع، پیشنهادهای بسیار متفاوتی که در مورد زیرشاخه‌بندی زبان‌های ایرانی شرقی مطرح شده‌اند (نک. بخش ۱، ۴)، به همین ترتیب، میزان سلیقه‌ای بودن ارزیابی ایزوگلوکس‌هایی مانند آنچه در بخش ۱، ۳ بررسی شد را نشان می‌دهند. با این حال، خودداری از هرگونه ارزیابی در مورد زبان‌هایی که دارای سابقهٔ مستند طولانی هستند، عجیب به نظر می‌رسد: گرچه شکل ۱۲ از نظر بصری شبیه شکل ۳ است، اما تفاوت عمده در اینجاست که برای زبان‌های ایرانی، داده‌هایی مربوط به حدود سه هزار سال در دسترس است، در حالی که این امر برای زبان‌هایی چون زبان‌های وانواتو یا اکثریت قریب به اتفاق زبان‌های دیگر صادق نیست. نادیده‌گرفتن این ژرفای تاریخی، به معنای کنار گذاشتن داده‌هایی مانند دانش ما از خاستگاه اسمی **waina-* یا وجود تحول **šm* به *m* در برخی زبان‌های ایرانی شرقی خواهد بود.

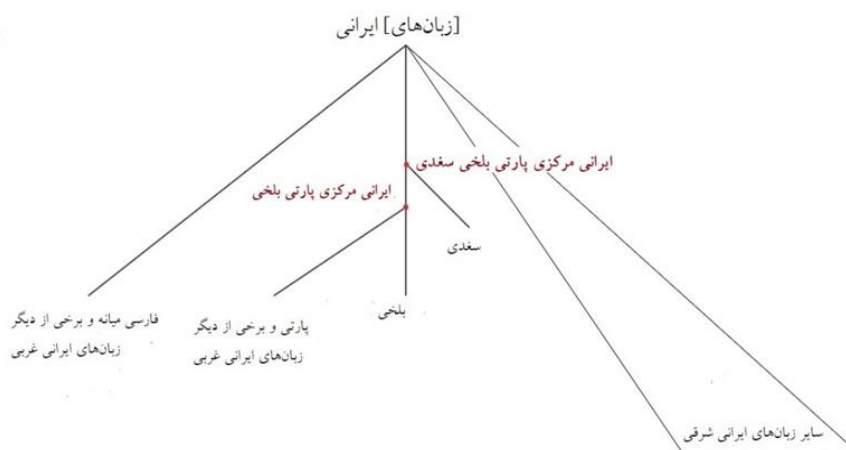


شکل ۱۳- ارزیابی نوآوری‌های مشترک در شکل ۱۲ از نظر موروثی بودن و تماس زبانی

^۱ arbitrariness

۵. انجام آزمون روی زبان‌های ایرانی مرکزی

در بخش حاضر، بر اساس این فرضیه که «مطمئن‌ترین زیرگروه‌ها بر پایه نوآوری‌های صرفی مشترک و منحصربه‌فرد شکل می‌گیرند» (نک. بخش ۴.۲)، فرضیه وجود زیرگروهی شامل زبان‌های بلخی، پارتی و برخی زبان‌های ایرانی غربی مانند زازاکی مورد آزمون قرار می‌گیرد. این گروه بر اساس ویژگی‌های صرفی مطرح‌شده در بخش ۵.۲ تعریف شده و ویژگی‌های واجی مشترکی را نیز شامل می‌شود (نک. بخش ۵.۱). به این منظور، این شاخه ایرانی مرکزی پارتی - بلخی نامیده خواهد شد.^۱ گره بالاتر بعدی، که زبان سغدی را نیز در بر می‌گیرد و تحت عنوان ایرانی مرکزی پارتی - بلخی - سغدی شناخته می‌شود، علاوه بر شاخه مذکور [یعنی ایرانی مرکزی پارتی - بلخی]، نوآوری‌های موروثی مانند ساخت افزونه‌دار با -āz و گذشته ثانویه با -ād را شامل می‌شود (شکل ۱۴).^۲



شکل ۱۴- زیرگروه فرضی ایرانی مرکزی

^۱ باید توجه داشت که اصطلاح «ایرانی مرکزی» (و اصطلاحات مشابه) در معانی دیگری نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به (Korn / Jügel (2010), Jügel (2013, 2014) و Windfuhr (2009: 12) اشاره کرد.

^۲ تا جایی که می‌دانم نشانی از ساخت افزونه‌دار با -āz در زازاکی نیست. از این رو می‌توان نتیجه گرفت این ساخت باید در دوره‌ای حدود ۱۷۰۰ ساله که زازاکی را از پارتی و دیگر زبان‌های میانه ایرانی جدا می‌کند، از دست رفته باشد.

اگر این پیشنهاد در مسیر درستی باشد، بدان معنا خواهد بود که می‌توان ایرانی متقدم مرکزی را بازسازی و دستور زبان آن را توصیف کرد. کوششی در این زمینه از سوی گرن (2016a: 420-430) مطرح و در آن، مباحث با تفصیل بیشتری ارائه شده‌است. نظام [صرف] اسم [در ایرانی متقدم مرکزی] در جدول ۶ ارائه شده و مهم‌ترین داده‌ها در جدول ۷ [به تفکیک] صریح و غیرصریح آمده‌است. ضمناً نظام [صرف] اسم در سکه شکل ۹ و خط نخست کتیبه رباطک (شکل ۱۱) نشان داده‌است که به ترتیب متن / $\kappa\alpha\eta\eta\beta\kappa\epsilon \ \kappa\omicron\rho\alpha\nu\omicron$ / $\kappa\alpha\eta\eta\beta\kappa\epsilon \ \iota \ \kappa\omicron\rho\alpha\nu\omicron$ Kanēški/e (i) Kušān را در بر دارد و به کانیسکای اول (قرن دوم میلادی) اشاره می‌کند. در این متن هر دو حالت غیر صریح مفرد e/i- و غیرصریح جمع -ān- دیده می‌شود و با نظامی که می‌توان از داده‌های پارتی متقدم و فارسی میانه به دست آورد، تطابق دارد.

اصطلاحات خویشاوندی دسته مهمی هستند که الگوی [صرفی] متفاوتی با سایر اسم‌ها دارند؛ ساخت‌هایی که در واقعیت کاربرد دارند، در جدول ۸ ارائه شده‌اند. این داده‌ها نشان می‌دهند که نظام حالت نیازمند تمایزگذاری بیشتری است که در حال حاضر «حالت غیرصریح A/B» نامیده خواهد شد (نک. جدول ۶).

باید به خاطر داشت که در برخی زبان‌های ایرانی نوی این شاخه جنس دستوری دیده می‌شود (نک. بخش ۲، ۴)، در حالی که بلخی، پارتی و فارسی میانه این ویژگی را از دست داده‌اند. از این رو، تمایز جنس دستوری برای [زبان‌های] ایرانی مرکزی نیازمند بازسازی است.

جدول ۶ - نظام صرف اسم در «ایرانی مرکزی» پارتی بلخی (بازسازی‌شده)

| صرف | غیر صریح A | غیر صریح B | |
|------|------------|---------------|--------------------|
| مفرد | -ar | -ar(ē) | اصطلاحات خویشاوندی |
| جمع | -ar | -ar-ān | |
| مفرد | -u/o | -ē | سایر اسم‌ها |
| جمع | -ē | -ān, -īn, -ūn | |

جدول ۷ - نظام صرف اسم در بلخی، پارقی و غیره (الگوهای متداول‌تر)

| مقایسه با زازاکی | | پارقی متقدم / فارسی میانه | | بلخی متقدم | | |
|------------------|------|---------------------------|------|------------|---------|------|
| غیر صریح | صریح | غیر صریح | صریح | غیر صریح | صریح | |
| -ī | -∅ | -ē | | -i, -ε - | <-o> -∅ | مفرد |
| | | | -∅ | i/e | | |
| -ān | -ī | -ān, -īn, - ūn | | -αvo -ān | -ε -e | جمع |

جدول ۸ - صرف اصطلاحات خویشاوندی در بلخی، پارقی و غیر (شواهد موجود)^a

| مقایسه با زازاکی | | فارسی میانه / پارقی | | اصطلاحات خویشاوندی در بلخی | | |
|------------------|------|---------------------|---------------|--|---------------------------|------|
| غیر صریح | صریح | غیر صریح | صریح | غیر صریح | صریح | |
| wār(ī) | Wā | pidar | pid, pidar | βραδαρο (?) vrādar | βραδο vrād | مفرد |
| wāyān | Wāy | pidarān | pidar | πορανο purān; πο(υ)ρανανο pu(h)rānān, φροζινδαν(αν)o frəzindān(ān) | βραδ(α)ρανο vrād(a)rān | جمع |

^a pid- vrād- «برادر»؛ πο(υ)ρ- pu(h)r «پور، پسر»؛ φροζινδ- frəzind- «فرزند»؛ فارسی میانه/پارقی wāy «خواهر»؛ زازاکی wāy «خواهر»

ضمیرهای شخصی می‌توانند مطابق آنچه در جدول ۹ نشان داده شده‌است، بر اساس داده‌های جدول ۱۰ (کلیه ضمیرها) و جدول ۱۱ (ضمیرهای پی‌چسبی) بازسازی شوند. از آنجاکه ضمیرهای پی‌چسبی در زازاکی باقی نمانده‌اند، داده‌ها از برخی لهجه‌های کردی سورانی می‌تواند در روشن ساختن این بخش از دستور زبان ایرانی مرکزی موثر واقع شوند.

جدول ۹ - نظام صرف ضمیر در ایرانی مرکزی پارقی بلخی (بازسازی‌شده)

| صریح | غیر صریح A | غیر صریح B | | |
|--------------|------------|------------|---|-----------------|
| اول شخص مفرد | =m | (u) | - | ضمیرهای پی‌چسبی |
| اول شخص جمع | mān | | | |
| دوم شخص مفرد | f(?) | d/t | | |
| دوم شخص جمع | | d/tān | | |
| سوم شخص مفرد | ē(i?) | (i)š | | |
| سوم شخص جمع | yān | šān | | |
| اول شخص مفرد | az | man | - | ضمیرهای شخصی |
| اول شخص جمع | | amāh | | |
| دوم شخص مفرد | tū | tau | | |
| دوم شخص جمع | | (ə)šmāx | | |

داده‌های سغدی مربوط به ضمیرها نیز جالب توجهند (جدول ۱۲)، زیرا در حالی که نظام [صرف] اسم در سغدی ویژگی‌های کهن‌تری را نشان می‌دهد که در پارقی و بلخی حفظ نشده‌اند، اما از نظر صرف ضمیرها به این دو زبان بسیار نزدیک است. ضمیرهای پی‌چسبی اطلاعات بسیار مهمی را دربارهٔ حالت‌های غیر صریح ارائه می‌دهند و امکان شناسایی کاربرد موقعیت‌هایی را فراهم می‌کنند که در جدول ۶ با عنوان «حالت غیر صریح A/B» نامیده شده‌اند.

جدول ۱۰ - ضمیرهای شخصی در بلخی، پارقی و غیره

| بلخی | | پارقی/فارسی میانه | | مقایسه با زازاکی | | |
|-------------------------------------|-----------------------|-------------------|----------|------------------|----------|--------------|
| صریح | غیر صریح | صریح | غیر صریح | صریح | غیر صریح | |
| αζο az | μανο man | پارقی az | Man | mi(n) | az | اول شخص مفرد |
| το(ι), τοο, τογο, τοουο tu | ταο(ι), ταοο(ι) tau | tū (?) | tō <tw> | To | ti | دوم شخص مفرد |
| αμαχο amāx | αμαχο, ιαμαχο (y)amāx | پارقی išmāh | amā(h) | Mā | | اول شخص جمع |
| τωμαχο, τομαχο, ταμαχο tōmāx, tamāx | پارقی išmāh | فارسی میانه ašmāh | | Šimā | | دوم شخص جمع |

جدول ۱۱ - ضمیرهای پی‌چسبی در بلخی، سغدی و غیره

| مقایسه با لهجه‌های سورانی | پارتی/فارسی میانه | بلخی | |
|------------------------------|--------------------------|--|--------------|
| = (i)m | = (V)m | = μo = m, = μαγο = maγ پیش‌هشت | اول شخص مفرد |
| = (i)t, = u | = (V)d, = (V)t | *= δo, = δητο = δ(ēi), = φαγο = faγ پیش‌هشت | دوم شخص مفرد |
| = ē, = ī | = (V)š | = ητο etc. = ēi | سوم شخص مفرد |
| = mān, = (i)n | = mān = n فارسی میانه | = μηνο = mēn | اول شخص جمع |
| = tān, = ū | = (V)tān, = (V)dān, | = δηνο = dēn | دوم شخص جمع |
| = yān | = (V)šān, | = ηνο etc. = ēn | سوم شخص جمع |

جدول ۱۲ - نظام صرف ضمیر در سغدی

| ضمیرهای پی‌چسبی | ضمیرهای شخیص | | | |
|----------------------------------|--------------------|----------|-------|--------------|
| | صورت اصلی | غیر صریح | | صریح |
| سایر صورت‌ها = mā پیش‌هشت | = m(ī) | mana | (ə)zu | اول شخص مفرد |
| = f رای/بایی/ازی = fā پیش‌هشت | = t(ī) اضافی/برایی | tawa | taγu | دوم شخص مفرد |
| رای = šu | = š(ī) | | | سوم شخص مفرد |
| = man | | māx | | اول شخص جمع |
| = fan | | (ə)šmāx | | دوم شخص جمع |
| = šan | | | | سوم شخص جمع |

بنابر این به نظر می‌رسد این داده‌ها امکان بازسازی نظام [صرف] ضمیر در گره بالاتر ایرانی مرکزی پارقی - بلخی - سغدی» (جدول ۱۳) را فراهم می‌کنند.

جدول ۱۳ - نظام صرفی ضمیر در «ایرانی مرکزی پارقی بلخی سغدی» (بازسازی‌شده)

| اضافی/برایی | رایی و ... | صریح | |
|-------------|------------|------|-----------------|
| =m(i) | =(u)m | | ضمیرهای پی‌چسبی |
| =mān | | | اول شخص جمع |
| =(V)t(i) | =f | - | دوم شخص مفرد |
| =tān | =fān | | دوم شخص جمع |
| =š(i) | =ē(i?) | | سوم شخص مفرد |
| =šān | =yān | | سوم شخص جمع |
| man | | az | ضمیرهای شخصی |
| amāx | | | اول شخص جمع |
| tau | | tū | دوم شخص مفرد |
| (ə)šmāx | | | دوم شخص جمع |

با بررسی این عناصر دستور زبان «ایرانی مرکزی» مشخص می‌شود که زبان اولیه واسط فرضی به‌طور قابل توجهی با زبان ایرانی متقدم تفاوت دارد. تغییرات قابل تعریفی وجود دارد که میان نیازبان‌ها و مراحل «پارقی-بلخی-سغدی» و «پارقی-بلخی» (شکل ۱۵) روی داده است. علاوه بر این، تغییرات قابل شناسایی به همین ترتیب میان زبان متقدم و هر یک از این زبان‌ها وجود دارد که از میان آن‌ها می‌توان به ساخت ضمیر جدید دوم شخص جمع در بلخی و اصلاحات در صرف‌های ضمیری و اسمی اشاره کرد. بنابراین، «ایرانی مرکزی» شرطی را که پیش‌تر مطرح شده بود (ر.ک. شکل ۸) برآورده می‌کند؛ یعنی باید تغییراتی وجود داشته باشد که بتوان آن‌ها را به دوره بین زبان متقدم و گره واسطه نسبت داد؛ شرطی که در مورد زبان‌های ایرانی شرقی برقرار نیست (ر.ک. بخش ۱، ۳).

هم نزدیک شده‌اند که کلّ این مجموعه «به سختی قابل تمایز از یک خانواده وراثتی است» و فرض یک زبان متقدم «گویی که با یکدیگر ارتباط دارند [یعنی یک موجودیت وراثتی]» آشکار می‌شود (Tremblay 2005: 687-688؛ این دیدگاه در اصل از سوی مایرهوفر (4: 1984) نیز مطرح شده‌است که از ایرانی متقدم به‌عنوان «مرحله‌ای عمدتاً همگن از این زبان»^۱ سخن می‌گوید).

با توجه به دشواری‌هایی که در بخش‌های ۲ تا ۴ در خصوص طبقه‌بندی زیرشاخه‌های [زبان‌های] ایرانی مطرح شد، این پرسش به میان می‌آید که آیا می‌توان وجود چنین زیرشاخه‌هایی را پذیرفت؟ پژوهش حاضر با در نظر گرفتن نقش تعیین‌کننده نوآوری‌های صرفی که در بخش ۵،۲ به آن‌ها اشاره شد و به‌ویژه با توجه به نوآوری‌های بااهمیتی که در نظام فعلی زبان بلخی دیده می‌شود و این زبان را عمدتاً با پارقی پیوند می‌دهد، بر آن است که امکان تعریف و شناسایی زیرشاخه‌هایی در خانواده‌ی زبان‌های ایرانی را بررسی کند و پیشنهاد می‌دهد که زیرشاخه‌ی ایرانی مرکزی پارقی - بلخی - سغدی می‌تواند رویکرد محتملی باشد.

بدیهی است که این زیرشاخه‌ی ایرانی مرکزی در حال حاضر تنها یک فرضیه است و باید در برابر دیگر تقسیم‌بندی‌های ممکن آزموده شود. با این حال، استدلال من این است که چنین رویکردی از نظر زبان‌شناختی معتبر است، زیرا ویژگی‌هایی را در نظر می‌گیرد که در مدل‌های سنتی نادیده گرفته شده‌اند. نکته مهم آنکه [تقسیم‌بندی پیشنهادی] نه تنها از زیرشاخه‌های سنتی ایرانی شرقی که بازسازی زبان نیای آن غیرممکن بوده، اعتبار کمتری ندارد، بلکه به‌مراتب منسجم‌تر از شاخه‌ی ایرانی غربی است؛ شاخه‌ای که به‌گمان من، حتی تلاشی جدی برای بازسازی صورت متقدم آن انجام نشده‌است. همان‌طور که در جدول‌های ۶، ۹ و ۱۳ نشان داده شده‌است، بازسازی نظام [صرف] اسم در شاخه‌ی ایرانی مرکزی نتایج قابل‌قبولی به‌دست می‌دهد که شرط ضروری برای فرض وجود یک زبان متقدم در این زیرشاخه است. این

^۱ تأکید از گرن است؛ به بیان دیگر، حتی اگر زبان‌های ایرانی در اصل خویشاوند نبوده باشند، میزان همگرایی آن‌ها در طول زمان به‌حدی بوده که می‌توان به‌گونه‌ای طبیعی، وجود یک زبان متقدم را برای آن‌ها مفروض گرفت (مترجم).

در پایان به نظر می‌رسد داده‌های در دسترس از زبان‌های ایرانی میانه و نو ما را دعوت می‌کنند تا نگاهی تازه به این پرسش داشته باشیم که آیا درخت خانوادگی، مدلی کارآمد برای زبان‌های ایرانی است یا نه و اگر پاسخ مثبت است، کدام نسخه از این مدل مناسب‌تر خواهد بود؟ آشکار است که به منظور تبیین داده‌هایی که در مطالعات کلاسیک مربوط به زیرگروه‌بندی زبان‌های ایرانی در نظر گرفته نشده‌اند، مدل‌های تازه‌ای مورد نیاز است. نگارنده بر این باور است که باید بررسی‌های دقیقی انجام گیرد تا مشخص شود کدام ویژگی زبانی ممکن است حاصل تماس زبانی باشند و کدام ویژگی‌ها به احتمال زیاد به طریق موروثی منتقل شده‌اند. در عین حال، مجموعه تازه‌ای از ویژگی‌ها که بتوان از آن‌ها به‌عنوان ایزوگلوکس استفاده کرد، ضرورتی اساسی به شمار می‌رود.

کتابنامه

- Bartholomae, Christian. 1920. *Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten III*, Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, Heidelberg: Akademie der Wissenschaften.
- Campbell, Lyle. 2006. "Areal Linguistics: A Closer Scrutiny", In Matras et al. (eds.), pp. 1-31.
- Cheung, Johnny (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden: Brill.
- Clackson, James (2007), *Indo-European Linguistics, An Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511808616>
- Cowgill, Warren (1970), "Italic and Celtic superlatives and the dialects of Indo-European", *Indo-European and Indo-Europeans: papers presented at the 3rd Indo-European conference at the University of Pennsylvania* ed. by George Cardona, Henry M. Hoenigswald & Alfred Senn, 113-153. Philadelphia: University of Pennsylvania press. <https://doi.org/10.9783/9781512801200-009>
- Durkin-Meisterernst, Desmond. 2007. The use of Parthian 'h'z and related forms in Sogdian and Bactrian. *Darʿ slovesny. Festschrift für Christoph Koch zum 65. Geburtstag* ed. by Wolfgang Hock & Michael Meier-Brügger, 31-44.

Munich: Otto Sagner.

- Durkin-Meisterernst, Desmond. 2014. *Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch)*. Veröffentlichungen zur Iranistik 73. Vienna: Österreichische Akademie der Wissenschaften.
- François, Alexandre. 2014. Trees, waves and linkages. Models of language diversification. *The Routledge Handbook of Historical Linguistics* ed. by Claire Bowers & Bethwyn Evans, 161–184. London & New York: Routledge.
- Friedman, Victor. 2000. After 170 years of Balkan Linguistics: Whither the Millennium? *Mediterranean Language Review* 12.1–15.
- Garrett, Andrew. 2006. Convergence in the formation of Indo-European subgroups: Phylogeny and chronology. *Phylogenetic methods and the prehistory of languages* ed. by Peter Forster & Colin Renfrew, 139–151. Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research.
- Geiger, Wilhelm. 1901. Kleinere Dialekte und Dialektgruppen: IV. Allgemeine Übersicht über die Dialekte und ihre Gruppierung. *Grundriss der iranischen Philologie* ed. by Wilhelm Geiger & Ernst Kuhn, 1/2:412–423. Strassburg: Trübner.
- Gholami, Saloumeh. 2014. *Selected Features of Bactrian Grammar*. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Gippert, Jost. 2009. Zur dialektalen Stellung des Zazaki. *Die Sprache* 47 [2007/08].77–107.
- Glück, Helmut. 2005. *Metzler Lexikon Sprache*. 3. Aufl. Stuttgart: Metzler. <https://doi.org/10.1007/978-3-476-00088-0>
- Goddard, Ives. 1994. The West-to-East Cline in Algonquian Dialectology. *Actes Du Vingt-Cinquieme Congres Des Algonquistes* ed. by William Cowan, 187–211. Ottawa: Carleton University. <http://repository.si.edu/handle/10088/21761>
- Hamp, Eric. 1977. On some questions of areal linguistics. *Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, 3: 279–282. <https://doi.org/10.3765/bls.v3i0.3295>
- Henning, Walter B. 1960. The Bactrian Inscription. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 23.47–55. <https://doi.org/10.1017/S0041977X00148980>
- Hock, Hans Henrich & Elena Bashir (eds.). 2016. *The Languages and Linguistics of*

- South Asia. A Comprehensive Guide*. Berlin & Boston: De Gruyter Mouton.
- Humbach, Helmut. 1989. Choresmian. In Schmitt, ed., 193–203.
- Jahani, Carina & Agnes Korn, eds. 2003. *The Baloch and Their Neighbours. Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*. Wiesbaden: Reichert.
- Jügel, Thomas. 2013. The Verbal Particle BE in Middle Persian. *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 67.29–56.
- Jügel, Thomas. 2014. On the Linguistic History of Kurdish. *Kurdish Studies* 2.123–142.
- Jügel, Thomas. 2015. *Die Entwicklung der Ergativkonstruktion im Alt- und Mitteliranischen. Eine korpusbasierte Untersuchung zu Kasus, Kongruenz und Satzbau*. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Kalyan, Siva & Alexandre François. 2018. Freeing the Comparative Method from the tree model: A framework for Historical Glottometry. *Let's Talk about Trees: Genetic Relationships of Languages and Their Phylogenetic Representation* ed. by Ritsuko Kikusawa & Lawrence Reid, 59–89. Osaka: National Museum of Ethnology.
- Kellens, Jean. 1989. Avestique. In Schmitt, ed., 32–55.
- Kopitar, Jernej. 1829. Albanische, walachische und bulgarische Sprache. *Jahrbücher der Literatur* 46.59–106.
- Korn, Agnes. 2003. Balochi and the Concept of North-West Iranian. In Jahani & Korn, eds., 49–60.
- Korn, Agnes. 2005. *Towards a Historical Grammar of Balochi. Studies in Balochi Historical Phonology and Vocabulary*. Wiesbaden: Reichert.
- Korn, Agnes. 2010. Parthian ž. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 73.415–436. <https://doi.org/10.1017/S0041977X1000039X>
- Korn, Agnes. 2013a. Footnotes on a Parthian Sound-Change. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 76.99–110. <https://doi.org/10.1017/S0041977X13000013>
- Korn, Agnes. 2013b. Final troubles: Armenian stem classes and the word-end in Late Old Persian. *Commentationes Iranicae, Vladimiro f. Aaron Livschits nonagenario donum natalicium. Sbornik statej k 90-letiju Vladimira Aronoviča Livšica* ed. by Pavel Lurje & Sergei Tokhtas'jev, 74–91. St Petersburg: Nestor-

Istorija.

- Korn, Agnes. 2013c. Looking for the Middle Way: Voice and Transitivity in Complex Predicates in Iranian. *Lingua* 135. Special Issue: Complex Predicates. 30–55. <https://doi.org/10.1016/j.lingua.2013.07.015>
- Korn, Agnes. 2016a. A partial tree of Central Iranian: A new look at Iranian subphyla. *Indogermanische Forschungen* 121.401–434. <https://doi.org/10.1515/if-2016-0021>
- Korn, Agnes. 2016b. The languages, their histories and genetic classification: Iranian. In Hock & Bashir, eds., 51–66.
- Korn, Agnes. 2017. What to look out for: morphology of prospectives and futures in Iranian. *Prospective and Proximative in Turkic, Iranian and beyond* ed. by Agnes Korn & Irina Nevskaya, 35–48. Wiesbaden: Reichert.
- Korn, Agnes & Thomas Jügel. 2010. Grouping Iranian Languages Polydimensionally. Marburg. <https://hal.archives-ouvertes.fr/hal-01351675>
- Lecoq, Pierre. 1989. Les dialectes caspiens et les dialectes du nord-ouest de l'Iran. In Schmitt, ed., 296–312.
- Lecoq, Pierre. 2002. Recherches sur les dialectes kermaniens (Iran central). Grammaire, textes, traductions et glossaires. *Acta Iranica* 39. Leuven: Peeters.
- Leskien, August. 1876. *Die Declination im Slavisch-litauischen und Germanischen*. Preisschriften gekrönt und herausgegeben von der Fürstlich Jablonowski'schen Gesellschaft zu Leipzig XIX. Leipzig: Hirzel. http://www.deutschestextarchiv.de/book/view/leskien_declination_1876
- MacKenzie, D. Neil. 1954. Gender in Kurdish. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 16.528–541. <https://doi.org/10.1017/S0041977X00086833>
- MacKenzie, D. Neil. 1961. The Origins of Kurdish. *Transactions of the Philological Society* 1960.68–86. <https://doi.org/10.1111/j.1467-968X.1961.tb00987.x>
- MacKenzie, D. Neil. 1969. Iranian Languages. *Linguistics in South Asia* ed. by Thomas Sebeok, 450–477. Current Trends in Linguistics V. The Hague, Paris: Mouton.
- Matras, Yaron, April McMahon & Nigel Vincent, eds. 2006. *Linguistics Areas: Convergence in Historical and Typological Perspective*. Basingstoke & New York: Palgrave Macmillan. <https://doi.org/10.1057/9780230287617>
- Mayrhofer, Manfred. 1989. Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Urranisch. In

- Schmitt, ed., 4–24.
- Meillet, Antoine. 1925. *La méthode comparative en linguistique historique*. Instituttet for sammenlignende kulturforskning 2. Oslo, Leipzig, Paris: Champion, Aschehoug, Harrassowitz.
- Morgenstierne, Georg. 1938. *Indo-Iranian Frontier Languages II*. Oslo: H. Aschehoug & Co.
- Öpengin, Ergin. 2016. *The Mukri variety of Central Kurdish: grammar, texts, and lexicon*. Wiesbaden: Reichert.
- Oranskij, Iosif Mihajlovič. 1977. *Les langues iraniennes*. (Trans.) Joyce Blau. Paris: C. Klincksieck.
- Paul, Ludwig. 1998. The Position of Zazaki among West Iranian Languages. *Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies held in Cambridge, 11th to 15th September 1995. Part I: Old and Middle Iranian Studies* ed. by Nicholas Sims-Williams, 163–177. Wiesbaden: Reichert.
- Paul, Ludwig. 2003. The Position of Balochi among Western Iranian Languages: The Verbal System. In Jahani & Korn, eds., 61–71.
- Peus 2013. *Auktion 410*. ed. Dr. Busso Peus Nachf. Vol. 4. Frankfurt a.M.: Peus.
- Rastorgueva, Vera S. & Džoj Edel'man. 2003. *Ėtimologičeskij slovar' iranskix jazykov*. Vol. 2: b–d. Moscow: Vostočnaja literatura.
- Schmitt, Rüdiger, ed. 1989. *Compendium Linguarum Iranicarum*. Wiesbaden: Reichert.
- Schmitt, Rüdiger. 1989a. Die altiranischen Sprachen im Überblick. In Schmitt, ed., 25–31. Schmitt, Rüdiger. 1989b. Die mitteliranischen Sprachen im Überblick. In Schmitt, ed., 95–105. Schwartz, Martin. 1969. review of: Harold W. Bailey 1967: *Indo-Scythian Studies, being Khotanese Texts Vol. VI: Prolexis to the Book of Zambasta*. *Journal of the American Oriental Society* 89.444–447. <https://doi.org/10.2307/596542>
- Seifart, Frank. 2015. Does Structural-Typological Similarity Affect Borrowability? *Language Dynamics and Change* 5.92–113. <https://doi.org/10.1163/22105832-00501004>
- Sims-Williams, Nicholas. 1989a. Eastern Middle Iranian. In Schmitt, ed., 165–172.
- Sims-Williams, Nicholas. 1989b. Bactrian. *Encyclopædia Iranica* III.344–349.

- Sims-Williams, Nicholas. 1996. Eastern Iranian languages. *Encyclopædia Iranica* VII.649–652.
- Sims-Williams, Nicholas. 2000–2012. *Bactrian Documents from Northern Afghanistan*. 3 vols. Corpus Inscriptionum Iranicarum II, III, 5. London: Azimuth Editions.
- Sims-Williams, Nicholas. 2004a. The Parthian Abstract Suffix *-yft*. *Indo-European Perspectives. Studies in Honour of Anna Morpurgo Davies* ed. by John H. W. Penney, 539–547. Oxford & New York: Oxford University Press.
- Sims-Williams, Nicholas. 2004b. *The Bactrian language*. (handout of a lecture at Bonn university, June 2004).
- Sims-Williams, Nicholas. 2008. The Bactrian Inscription of Rabatak: A New Reading. *Bulletin of the Asia Institute* 8 [2004], 53–68.
- Sims-Williams, Nicholas. 2011. Remarks on the phonology of the Manichaean Bactrian fragment (M 1224). *Leksika, etimologija, jazykovye kontakty. K jubileju doktora filologičeskix nauk, professora Džoj Iosifovny Édel'man* ed. by Elena Molčanova et al., 244–251. Moscow: Tezaurus.
- Skjærvø, Prods O. 2009. Middle West Iranian. In Windfuhr, ed., 196–278.
- Stilo, Donald. 2016. On the non-Persian Iranian substratum of Azerbaijan. *Turks and Iranians: interactions in language and history the Gunnar Jarring memorial program at the Swedish Collegium for Advanced Study* ed. by Éva Ágnes Csató, Lars Johanson, András Róna-Tas & Bo Utas, 185–234. *Turcologica* 105. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Stolz, Thomas. 2006. All or Nothing. In Matras et al., eds., 32–50.
- Strand, Richard. 2016. The languages, their histories and genetic classification: Nûristânî. In Hock & Bashir, eds., 66–72.
- Sundermann, Werner. 1989. Westmitteliranische Sprachen. In Schmitt, ed., 106–113.
- Tedesco, Paul. 1921. Dialektologie der mitteliranischen Turfantexte. *Monde Oriental* 15.184–258.
- Tichy, Eva. 2006. *A Survey of Proto-Indo-European*. Bremen: Hempen.
- Tremblay, Xavier. 2002. Ist die Aktivendung 3Pl *-āra* in einigen ostiranischen Sprachen inneriranische Entwicklung oder indogermanisches Erbe? (mit

einem Exkurs über die athematischen Endungen des Chwaresmischen. *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 62.259–287.

Tremblay, Xavier. 2005. Bildeten die iranischen Sprachen ursprünglich eine genetische Familie oder einen Sprachbund innerhalb des indo-iranischen Zweiges? *Sprachkontakt und Sprachwandel. Akten der XI. Fachtagung der Indogermanischen Gesellschaft*, 17.-23.

September 2000, Halle an der Saale ed. by Olav Hackstein & Gerhard Meiser, 673–688. Reichert.

Weber, Dieter. 1980. Beiträge zur historischen Grammatik des Ossetischen. *Indogermanische Forschungen* 85.126–137.

Wendtland, Antje. 2009. The Position of the Pamir Languages within East Iranian. *Orientalia Suecana* 58.172–188.

Windfuhr, Gernot. 1975. Isoglosses: A Sketch on Persians and Parthians, Kurds and Medes. Monumentum Henrik S. Nyberg II, 457–472. *Acta Iranica* 5. Tehran & Liège: Bibliothèque Pahlavi.

Windfuhr, Gernot. 1989. New West Iranian. In Schmitt, ed., 251–262.

Windfuhr, Gernot. 1996. Dialectology. *Encyclopædia Iranica* VII.362–370.

Windfuhr, Gernot, ed. 2009. *The Iranian Languages*. London & New York: Routledge.

Windfuhr, Gernot. 2009. Dialectology and Topics. In Windfuhr, ed.